

صفحاتی از تاریخ اسلام

(جلد اول)

گروه ترجمه و تألیف:

سایت نوار اسلام

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه	١
فتح انطاکیه - تمدن روم تسلیم می شود	٣
انقلاب بزرگ عربی - توطئه ای بزرگ	٧
ترور شهاب الدین غوری - مؤسس اولین دولت مسلمان هند	١١
نبرد بزرگ ارک	١٩
کشته شدن افشین - توطئه مجوسیان	٢٥
کشته شدن المعتز، خلیفه عباسی - پایانی دلخراش	٣٠
وفات الناصر لدین الله - آغاز فروپاشی آندلس	٣٤
نخستین جنگ صلیبی	٣٩
عقب نشینی شوروی از افغانستان	٤٢
خلع امان الله پادشاه افغانستان از سلطنت	٤٥
شهادت عالم ربانی سعید بن جبیر	٤٧
سقوط حکومت مرابطون (مغرب و شمال آفریقا)	٤٩
سقوط قرطبه (کوردوبا)	٥٣
مجمع کلرمون	٥٦

جنگ باب الواد	۵۸
جنگ خندق سموره	۶۲
وفات خلیفه اموی، عبدالملک بن مروان	۶۴
وفات امیرالمومنین معاویه بن ابوسفیان	۶۶
ماجرای حکمیت در جنگ صفین	۷۰
فرمان پاکسازی غرناطه (گرانادا) از مسلمانان	۷۲
سقوط حکومت مسلمانان در هند	۷۳
وفات ابوجعفر منصور دومین خلیفه عباسی	۷۷
جنگ دریایی سبیزا	۷۹
جنگ بلگرد	۸۱
وفات سلطان بزرگ محمود غزنوی	۸۲
مسلمانان فرمانروایان دریاها	۸۴
مسلمانان و فتح روم	۸۶
سقوط دولت ممالیک در مصر	۸۸
وفات قاضی ابوبکر بن العربی	۹۰
سبب انتشار تشیع در ایران و کینه‌ی آنان از صحابه رضوان الله علیهم	۹۲

مقدمه

روایت تاریخ اسلام در ایران، مملو از تحریفات و حذفیاتی است که محققین نباید از آن غافل باشند.

رسالتی که اهل قلم روشنفکر برای روشنگری در پیش رو دارند، رساندن حقایق تاریخی به روایت درست و سند صحیح است.

فارسی‌زبانان ریشه‌های عمیقی در اسلام دارند به طوری که به تأثیر از تعالیم پراج اسلامی، تألیفات فراوانی در زمینه‌های دینی، تاریخی و ادبی و... به جهان اسلام عرضه کرده‌اند.

برخی از این آثار به ادبیات فارسی تعلق دارد و به زبان فارسی نگارش یافته‌اند. دیگر کتب، جنبه‌ی تفسیری، علوم قرآنی، تاریخی و... دارند و به زبان عربی هستند. با بررسی این آثار به نتایج قابل تأملی دست می‌یابیم؛ تمامی این نویسندگان ایرانی، مذهب اهل سنت و جماعت داشته‌اند. در دوره‌های بعدی، ایران زیر فشار حکومت صفوی، به مذهب روافضی گرائید. وظیفه این مذهب این بود که انحرافات را وارد دین کند. برای این کار از محبت خاندان حضرت علی کرم‌الله وجهه که فقط آنان را اهل بیت جلوه می‌دادند، استفاده نمودند و برای اینکه اهداف خود را پیش ببرند و تفرقه هر چه بیشتر در بین امت اسلامی ایجاد کنند، به دروغ‌بافی در مسائل مختلف از قبیل حدیث و تاریخ پرداختند و در کنار آن اهل بیت علی کرم‌الله وجهه را مظلوم جلوه دادند و دیگران را به غیر از چند صحابه - رضی الله عنهم اجمعین - ظالم و ستمگر نشان دادند. اهل سنت را ضد اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین معرفی کردند. کتاب‌های فراوانی در این باره تألیف شد و در این زمان آنان خود بر این باورند که اهل سنت، ضد آل علی کرم‌الله وجهه است.

خوشبختانه در میان محققین شیعه، روشنفکرانی وجود داشته‌اند که بنا به تعهد اخلاقی، از تحریف میراث گرانبهای گذشتگان خود جلوگیری کرده‌اند و آن‌ها را همانگونه که بوده‌اند به مردم رسانیده‌اند.

این آثار که با عنوان میراث ادبی و عرفانی به چاپ رسیده‌اند، تمام آن آثاری نیست که توسط گذشتگان ایرانی به رشته تحریر درآمده‌اند.

در زمانه‌ی ما، تحریفات همچنان ادامه دارد. کتبی که در زمینه‌های مختلف تاریخ اسلام و... نگارش می‌یابند، با این تصور منحرف است که تمامی جهان اسلام ضد آل علی کرم الله وجهه می‌باشند.

تاریخ اسلام به روایت شیعی، در زندگانی پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - ، غصب حکومت از علی کرم الله وجهه و تاریخ امامان اثنا عشر خلاصه می‌شود. تمامی دیگر اصحاب پیامبر رضی الله عنهم اجمعین را دشمن قلمداد می‌کنند و برای خود روایاتی را جعل کرده‌اند که دیگر خودشان نیز بر آن باور دارند. وظیفه روشنفکران اسلامی است تا با روشنگری‌های خود در راه اصلاح عقاید پوچ و واهی گام بردارند.

«سایت نوار اسلام» با رسالتی که در معرفی اسلام واقعی بر عهده دارد، مقالاتی را با عنوان «صفحاتی از تاریخ» ترجمه کرده است که ان شاء الله به مرور به تعداد این مقالات افزوده خواهد شد.

وصلی الله علی خیر خلقه محمد، وعلی آل و صحبه، وبارک وسلم.

سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

فتح انطاکیه - تمدن روم تسلیم می‌شود

زمان: ۵ شعبان سال ۱۵ هجری

مکان: انطاکیه - شام

موضوع: سپاه اسلام به فرماندهی ابوعبیده بن جراح بهترین شهر رومیان در شام را فتح می‌کند.

نبرد مشهور یرموک نقطه عطفی در تاریخ برخوردهای مسلمانان با رومیان در سرزمین شام به شمار می‌رود. از آن رو که این پیکار قاطعانه عظمت سپاه اسلام و قدرت شگرف آن را برای درهم شکستن هراس انگیزترین ارتش آن روز جهان نشان داد. این پیکار بعنوان دروازه فتح سایر مناطق شام به شمار می‌رفت. مسلمانان در بیشتر مناطق شام جز شهر انطاکیه با مقاومت چندان روبرو نشدند. شهر انطاکیه پایتخت رومیان در شام محسوب می‌شد بعلاوه اینکه شهر مقدسی برای آن‌ها به شمار می‌رفت. از این رو فتح انطاکیه هم برای مسلمان و هم برای رومیان مسأله‌ای سرنوشت ساز به حساب می‌آمد و حوادثی که منجر به فتح این شهر شد بسیار عجیب است. عملیات فتح انطاکیه زمانی آغاز شد که امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه در پیامی برای ابوعبیده رضی الله عنه، فرمانده سپاه شام، دستور داد که برای فتح حمص - که حصار مستحکمی داشت - حرکت کند. این شهر به پناهگاه سربازان شکست خورده رومی تبدیل شده بود که در نتیجه آن تعداد زیادی سرباز در آنجا اجتماع کرده بودند. در پی این دستور ابوعبیده رضی الله عنه در رأس سپاه اسلام متوجه حمص شده و آن را به محاصره در آورد. در آن موقع حاکم رومی شهر یوقنا نام داشت و مردی بسیار ستمگر و سرکش بود. لذا پیشنهاد صلح مسلمانان را رد کرد و برای جنگ اصرار داشت. هنگام محاصره حمص فصل

زمستان بود و هوا بسیار سرد بود. مسلمانان پایداری بی نظیری کردند و ساکنان حمص نیز در اثر سرما آسیب‌های بسیار دیدند تا اینکه اراده آن‌ها برای مقاومت سست شد.

ولی صحابه همچنان در سلامتی بودند و هیچ کدام در اثر سرما آسیبی ندیدند. محاصره حمص تنگ تر شد. چنانکه یک روز صحابه رضی الله عنه تکبیرهای بلندی سردادند طوریکه شهر در اثر آن لرزید و بعضی از دیوارهای شهر شکافت. به دنبال این واقعه بزرگان شهر جمع شده و تصمیم گرفتند با مسلمانان صلح کنند و با تصمیم یوقنا برای مقاومت، مخالفت نمایند. لذا با مسلمانان صلح کردند و وقتی که یوقنا از این امر آگاه شد، تصمیم گرفت مردم را قتل عام کند. وقتی خبر به ابوعبیده رضی الله عنه رسید، دستور داد سپاه اسلام برای دفاع از اهالی حمص - که اکنون بعد از صلح با مسلمانان اهل ذمه به شمار می‌رفتند - و دفع خطر یوقنا حاکم شهر از سر اهالی آن، به حمص حمله کند. (عدالت مسلمین را بنگر، بین که چه اشتیاقی برای دفاع از حق و رعیت دارند. رعبتی که اهل ذمه بودند. در حالی که کسی که اراده کشتار آن‌ها را کرده بود، هم دین این مردم بود ولی مسلمین از اهل ذمه که با آن‌ها پیمان داشتند دفاع کردند. زیرا اسلام دین حق است و دین بسیار آسان و مهربان، مگر کسانی که مدعی پایمال شدن حقوق قبطیان در کشورهای اسلامی هستند و دنیا را از داد و فریاد در این رابطه پرکرده‌اند؛ این ماجرا را نشنیده‌اند؟)

مسلمانان توانستند وارد شهر شوند و اهل ذمه را نجات دهند البته یوقنا سیصد نفر از مردم را کشته بود. با ورود سپاه اسلام به شهر، یوقنا به قلعه شهر پناه برد و بر ادامه جنگ اصرار داشت اما به زودی دریافت که توانایی رویارویی با مسلمانان را ندارد لذا مخفیانه از شهر فرار کرد و به شهر انطاکیه رفت در این میان یک اتفاق عجیبی افتاد که باعث شد یوقنا اسلام آورد و قلبش به نور هدایت منور گردد. اولین حادثه در حمص برایش اتفاق افتاد و حادثه دوم در راه انطاکیه، جریان از این قرار بود

که وی برادری داشت راهب بنام یوحنا که به علوم اهل کتاب واقف بود و برادرش را از رویارویی با مسلمین و کشتار مردم حمص منع می‌کرد ولی یوقنا نمی‌پذیرفت و حتی قصد جان برادرش را کرد. که در این هنگام یوحنا اعلام کرد که اسلام آورده و بلادرنگ یوقنا وی را کشت ولی خیلی زود ازکرده خود پشیمان شده و از مرگ برادرش متأثر گشت. پس از این ماجرا در راه انطاکیه هم راهبی دیگر را ملاقات کرد و اتفاقی که برای برادرش افتاده بود، را برای آن راهب بازگو کرد و هم جریان حمله مسلمانان به حمص برای دفاع از اهالی شهر را تعریف نمود. این راهب در جواب یوقنا سخنانی گفت که نور هدایت را در قلب یوقنا انداخت. وی بلافاصله پس از آن به حمص برگشت و با ابوعبیده رضی الله عنه ملاقات کرد و در برابر وی شهادتین را بر زبان جاری کرده و مسلمان شد. و پیشنهاد کرد که به انطاکیه برود تا مقدمات فتح آن را تسهیل کند. ابوعبیده رضی الله عنه با این پیشنهاد موافقت کرد و یوقنا برای اجرای هدفش به انطاکیه رفت.

یوقنا به انطاکیه وارد شد که امپراطور روم، هراکلیوس، هم در آنجا بود و قبلاً جست‌و‌گریخته خبرهایی از اسلام آوردن یوقنا شنیده بود. ولی یوقنا وی را فریب داد و قانع کرد که اسلام نیاورده بلکه برای فریفتن مسلمانان تظاهر به اسلام کرده است. هراکلیوس حرفهای یوقنا را قبول کرد و وی را بعنوان فرمانده محافظان شهر انطاکیه منصوب کرد. یوقنا استحکامات شهر را بیشتر کرده و امکانات لازم را برای زمستان در شهر فراهم کرد. در همین مدت مسلمانان بر شهرهای قنسرین و قیساریه و چند قلعه دیگر مسلط شدند. در این هنگام اتفاق غیر منتظره ای افتاد از این قرار که رومسی‌ها جاسوسانی از اعراب مسیحی داشتند که اخبار تحرکات مسلمانان را به آن‌ها می‌رساندند از جمله یک بار دسته ای از سپاهیان مسلمان که مسیر حرکت آن‌ها بوسیله جاسوسان لو رفته بود به کمین سپاهیان رومی افتادند. آن دسته متشکل از دویست نفر بود به فرماندهی «ضراربن ازو» که مورد حمله ۱۰ هزار نفر از

عرب‌های مسیحی به فرماندهی «جبله بن ایهم» قرار گرفتند. بعد از یک جنگ شدید، ضرار و همراهانش به اسارت درآمدند. آن‌ها را به انطاکیه بردند. این اتفاق خیلی مسلمانان را اندوهگین کرد و یوقنا هم شدیداً ناراحت شد. به دنبال این ماجرا ابوعبیده رضی الله عنه و خالد بن ولید رضی الله عنه تصمیم گرفتند که هر چه سریعتر به انطاکیه حمله کنند و برای نجات ضرار و اسیران دیگر، محاصره انطاکیه را تشدید نمایند.

در این بین هراکلیوس که از علمای اهل کتاب هم بود به یقین دریافت که مسلمین بقیه مناطق شام را هم خواهند گرفت. لذا برای زیارت بیت المقدس و بازگشت به روم از انطاکیه خارج شد. وی دارایی‌ها و گنج‌ها و خانواده‌اش را نیز همراه خود برد. گفتنی است که هراکلیوس هرگاه که به زیارت بیت المقدس می‌رفت و یا از آن خارج می‌شد، می‌گفت: «سلام بر تو سوریه، سلامی بدون خداحافظی هنوز از تو کام برنگرفته‌ایم، دوباره برمی‌گردیم». اما این بار که سوریه را ترک می‌کرد گفت: «سلام بر تو سوریه سلامی که دیگر برایم ممکن نیست که به سویت بیایم و بر تو سلام گویم پس این سلام من سلام جدایی است و دیگر هیچ رومی جز با بیم و هراس به سوی تو بر نمی‌گردد».

بعد از خروج هراکلیوس، امور شهر دچار اضطراب گردید زیرا وی، مردی را که شبیه او بود لباس و تاج خود را بروی پوشاند و او را به جای خود گذاشت و خودش فرار کرد ولی به زودی حيله وی بر ملا شد. در همین اوقات ابوعبیده رضی الله عنه و خالد بن ولید رضی الله عنه محاصره شهر را تنگ تر کردند و یوقنا نیز از داخل شهر نقاط ضعف حصار شهر را به آن‌ها خبر داد و از طرف دیگر بعد از اینکه نگهبانان یکی از دروازه‌ها را به اسلام دعوت کرد، با آن‌ها برای بازکردن دروازه هم داستان شد و این موضوع را به ابوعبیده خبر داد و ضمناً یک روز را برای حمله مسلمانان به شهر تعیین کرد. نهایتاً مسلمانان در ۵ شعبان سال ۱۵ هجری وارد شهر شدند. مسلمانان

از این فتح بسیار شادمان شدند و مؤده فتح و پیروزی را برای امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرستادند و ایشان هم بر منبر پیامبر ﷺ در مسجد النبی مسلمان را به خاطر این فتح مؤده داد.

قابل ذکر است که خاطره این شهر برای همیشه در ذهن صلیبی ها باقی ماند چنانکه اولین حمله صلیبی ها در جنگ های صلیبی در سال ۴۹۱ هجری متوجه این شهر شد و در جمادی الآخر سال ۴۹۱ بر آن دست یافتند و تا سال ۶۶۶ هجری که مجدداً سلطان الظاهر بیبرس - سلطان مصر - آن را آزاد کرد در دست صلیبیان بود.

ترجمه: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

انقلاب بزرگ عربی - توطئه ای بزرگ

زمان: ۹ شعبان ۱۳۳۵ هجری

مکان: مکه مکرمه

موضوع: شریف حسین امیر مکه، انقلاب بزرگ عربی را بر ضد خلافت عثمانی اعلام می کند.

هنگامی که صهیونیست های حاضر در کنگره بازل سوئیس در سال ۱۳۱۷ هجری فلسطین را وطن قوم یهود اعلام کردند و بر آن شدند که یهودیان دنیا به آنجا مهاجرت کنند، دریافتند که در برابر اجرای این نقشه پلیدشان، دو مانع سرسخت قرار داد. مانع اول خلافت عثمانی است و مانع دوم وحدت جهان اسلام و نیروی ایمان فرزندان آن می باشد.

از این رو اتحاد مخفیانه یهودی اروپایی برای برداشتن این دو مانع، راهکارهایی مناسب هر کدام را در پیش گرفت. از یک طرف شروع کردند به سرنگونی خلافت

عثمانی. چنانکه تلاش کردند که سلطان عبدالحمید دوم را از حکومت ساقط کنند در این راستا حزب اتحاد و ترقی را بوجود آوردند که با کودتای نظامی عبدالحمید را از سلطنت خلع کرد و راه را برای براندازی کامل خلافت عثمانی هموار کرد. اما مانع دوم محکم تر و قوی تر بود و چیره شدن بر این عامل به زمان بیشتری نیاز داشت. چرا که دشمنان اسلام دانسته بودند که پاره پاره کردن امت اسلامی از طریق جنگ و رویارویی مستقیم نظامی غیر ممکن است بلکه این کار تنها از طریق فریب و نیرنگ و اغفال بعضی از مسلمانان ساده لوح ممکن می شود. لذا این برنامه تنها باید از داخل امت اسلامی و بوسیله بعضی از فرزندان ساده لوح آن اجرا شود. چنانکه کشیش زویمر در کنگره جهانی تبشیر - تبلیغ مسیحیت - که در سال ۱۳۲۴ هجری در قاهره برگزار شد؛ گفت: «درخت زمانی خشک می شود که شاخه هایش آن را از بین ببرد.» در همین راستا دشمنان اسلام در جستجوی یک شخصیت و رهبری برآمدند که در جهان اسلام دارای شأن و جایگاه مناسبی باشد و بتواند احساسات جمهور مسلمین را برای براندازی خلافت عثمانی که همان تحقق نقشه های شوم بیگانگان بود؛ توجیه کند. به زودی نقشه پلید دشمنان محقق شد. آن ها شریف حسین بن علی هاشمی و دو پسرش فیصل و عبدالله را برای اجرای نقشه خود مناسب تشخیص دادند.

شریف حسین به زیرکی و جاه طلبی و مخالفت با عثمانی ها مشهور بود و سلطان عبدالحمید دوم هم متوجه خطر و ضرر وی برای کیان امت اسلامی شده بود و جاه طلبی های بی پایانش را دریافته بود. لذا وی را در استانبول تحت نظر داشت. از همین جا اجرای نقشه شوم یهود آغاز شد. چنانکه انگلیس حامی همیشگی یهود از طریق حزب اتحاد و ترقی بر سلطان عبدالحمید فشار وارد کرد که شریف حسین را به عنوان امیر مکه منصوب کند و عبدالحمید هم تحت فشارهای داخلی و خارجی ناچار شد موافقت کند ولی بعد از صدور بیانیه انتصاب شریف حسین به امارت

مکه جمله ای گفت که بسیار مشهور است. وی گفت: «حجاز از دست ما خارج شد و عرب‌ها مستقل شدند» با انتصاب شریف حسین بعنوان امیر مکه مکرمه مملکت آل عثمان پاره پاره گشت و ای کاش شریف حسین به امارت مکه مکرمه و استقلال عرب راضی و قانع می‌شد ولی او که آرزوی خلافت را در سر می‌پروراند برای سرنگونی خلافت عثمانی دست بکار شد.

به محض آنکه شریف حسین امارت مکه را بدست گرفت، انگلیس برای تحکیم روابط خود با وی روی آورد. انگلیسی‌ها او را به طمع خلافت بر یک کشور بزرگ و پهناور عربی انداختند. چنانکه به وی گفتند که خلافت باید در عرب‌ها باشد و این مطابق میل شریف حسین بود. از این رو مکاتباتی بین طرفین رد و بدل شد که همین مکاتبات واقعیت توطئه انگلیس را بر ملا می‌کند. چنانکه هنری ماکماهون نماینده پادشاه انگلیس در مصر در نامه‌ای به شریف می‌گوید: «بار دیگر تصریح می‌کنم که جناب پادشاه بریتانیای کبیر علاقمندند که بار دیگر خلافت در اختیار یک عرب خالص که از نسل پیامبر است قرار گیرد.» حسین فریب خورد و ساده لوحانه خود را برای در اختیار گرفتن امور خلافت آماده کرد.

انگلیس، جاسوس یهودی الأصل خود بنام لورنس را به عربستان فرستاد تا با شریف حسین ملاقات کرده و او را برای انقلاب بر ضد دولت عثمانی در خلال جنگ جهانی اول آماده کند. در جنگ جهانی اول ترکیه بر ضد انگلیس و فرانسه و به طرفداری از آلمان وارد جنگ شده بود و انگلیسی‌ها می‌کوشیدند که عرب‌ها را به طرفداری از خود علیه عثمانی‌ها وارد جنگ کنند. به این ترتیب مسلمانان با یکدیگر به جنگ می‌پرداختند و وحدت آن‌ها شکسته می‌شد و نیروی آن‌ها هدر می‌رفت و اقتصاد آن‌ها آشفته می‌شد و لذا راه برای نیروهای یهودی و انگلیسی و فرانسوی برای اشغال فلسطین و سوریه هموار می‌گشت.

شریف حسین عقل و دور اندیشی خود را کنار گذاشت و در دام دشمنان افتاد و در ۹ شعبان ۱۳۳۵ هجری به اصطلاح انقلاب بزرگ عربی را اعلام کرد. و مسلمانان عرب با نقشه و توطئه لورنس و فرماندهی فیصل بن حسین از جزیره العرب خارج شده و متوجه شام شدند تا با برادران مسلمان ترک خود بجنگند. به کمک انگلیس و سلاحهای جدید، سپاه سوم و هفتم و هشتم عثمانی را که ای بسا جهان عرب را از مکرو نیرنگ دشمنان حفظ می کرد، تار و مار کردند!

به خواست انگلیس و با راهنمایی لورنس جاسوس انگلیسی ها، راه آهن مدینه منوره به شام نابود شد. احمد جمال پاشا فرمانده ارتش عثمانی در شام نامه ای به شریف حسین فرستاد که در آن وی را از افتادن در دام توطئه های دشمنان برحذر می داشت ولی شریف حسین توجهی به آن نکرد و بوسیله کشتی های انگلیسی خوار و بار به سوی حجاز سرازیر شد.

عجیب است که شریف حسین انقلاب خود را انقلابی اسلامی محض می دانست زیرا وی برای بدست آوردن خلافتی می کوشید که می بایست در قریش باشد و چنانکه گفتیم در ابتدای کار برای شعله ور کردن انقلاب، دشمنان، شریف حسین را با همین نیرنگ فریفتند ولی بعداً از وی بریدند و به فیصل پسر او روی آوردند. گفتنی است که از همان نخستین دیدار حسین با لورنس، روابط وی با پسرش فیصل تیره شد و حسین پسرش را به خیانت و مزدوری متهم کرد. البته بعداً شریف حسین از خواب غفلت بیدار شد و متوجه توطئه شد ولی دیگرکار از کار گذشته بود و پشیمانی سودی نداشت و تمایلات نژادی فیصل بر تمایلات دینی حسین غلبه یافته بود که دیگر سوگواری برای فریب خوردگان سودی ندارد.

۱- در این ماجرا پند و عبرتی برای مسلمانان است. مسلمانان باید متوجه توطئه و نیرنگهای دشمنانی که مترصد متفرق کردن صف واحده مسلمین هستند، باشند. دشمنان دریافته اند که رمز قدرت مسلمانان در اتحاد آنها نهفته است. توطئه بر ضد

وحدت مسلمانان یک دسیسه قدیمی یهودی است. در آغاز اسلام شاس بن قیس یهودی کوشید که بین انصار اوسی و خزرجی اختلاف اندازد و بعد از وی نیز بسیاری در این مسیر تلاش کرده‌اند. لذا باید مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوند و دشمن را بشناسند و دریابند که کشمکش واقعی آن‌ها با چه کسی است.

ترجمه: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

ترور شهاب الدین غوری - مؤسس اولین دولت مسلمان هند

زمان: یکم شعبان سال ۶۰۲ هجری

مکان: غزنه - افغانستان

موضوع: گروهی از کفار، فرمانده بزرگ؛ شهاب الدین غوری را ترور می‌کنند.

تاریخ اسلامی سرزمین ماوراء النهر بر بسیاری از مسلمانان پوشیده مانده است. این در حالی است که تاریخ اسلام در آن سرزمین خیلی زود و از همان صدر اسلام در عصر خلافت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه که صحابه امپراطوری ایران را در نوردیدند و ساسانیان را ساقط کردند و در سال ۲۲ هجری متوجه سرزمین‌های ماوراء النهر و ترکان شدند؛ آغاز می‌شود. پس از عصر صحابه نیز مردان بی‌نظیر و نیرومندی که همگی حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم را درباره فضیلت فتح هند نصب العین خود قرار داده بودند آن فتوحات را در مشرق به سوی هند تکمیل کردند.

از جمله این مردان عبدالرحمن بن ربیعہ ملقب به ذوالنور و عبیدالله بن ابی بکره و شریح بن هانی و ابن اشعث و قتیبه بن مسلم و محمد بن قاسم بودند. با روی کار آمدن عباسیان به ندرت به مرزهای هند لشکرکشی شد. تا اینکه غزنویان روی کار

آمدند و فرمانروای قدرتمند آن یمین الدوله سلطان محمود بن سبکتکین به هند لشکرکشی کرد و آن را فتح کرد، بتهای زیادی را شکست و معابد بسیاری تخریب کرد و اسلام را در آنجا منتشر کرد، در مناطقی که هیچ اثر و نشانه ای از آن بر جای نماند. و البته سلطان محمود به خاطر درهم شکستن شوکت و قدرت امرای هند و فتح بیشتر نقاط آن سرزمین، پیشگام بوده و اولویت با اوست ولی سلطان محمود و جانشینان وی در هند ماندگار نمی شدند و بعد از هر پیکار مجدداً به غزنه باز می گشتند و این فرصت لازم را برای تمرّد و شورش به امرای هندی می داد. تا اینکه شخصیت این داستان ما که اثر گذارترین فاتح مسلمان هند به شمار می رود، ظهور کرد. این شخص، سلطان بزرگ و فرمانده ورزیده شهاب الدین ابوالمظفر محمد بن سام غوری فرمانروای خراسان و افغانستان می باشد. غوریان اصالتاً ترکان کافری بودند که مسکن آن ها در کوههای غور که منطقه ای بود وسیع و سرد و خشن که بین غزنه و هرات در افغانستان کنونی قرار داشت. در دوره سلطان محمود مسلمان شدند و او هم حکومت سرزمینشان را به آن ها واگذار کرد و تا زمانی که غزنویان ضعیف شدند بر همین منوال باقی بودند. در آن هنگام شورش امرای هندی افزایش یافته و خطر آن ها برای سرزمین های اسلامی نمایان شد. در چنین موقعیتی سلطان شهاب الدین غوری و برادرش غیاث الدین قیام کرده و غزنه پایتخت غزنویان را تصرف کردند و بر امور مسلط شدند و سلسله غوریان را برپا کردند و از سال ۵۸۳ هجری پس از فراغت از امور داخلی و تثبیت موقعیتشان، فتوحات هند را از سر گرفتند.

اولین برخورد شهاب الدین غوری با امرای هندی به سودش پایان نیافت. شهاب الدین با ارتش خود به شهر مرزی شرستی وارد شد و آن را اشغال کرد اما «کولا» پادشاه هند در رأس لشکری نیرومند به شمول تعداد زیادی فیل بر لشکر شهاب الدین حمله کرد، هزیمت مسلمانان حتمی بود لذا فرماندهان لشکر به شهاب الدین پیشنهاد کردند که خود را نجات دهد ولی او نپذیرفت و به جنگ ادامه داد تا اینکه به

شدت زخمی شد با این وجود مثل یک قهرمان می‌جنگید و حتی یک فیل را از پا درآورد. شهبازان شهاب الدین او را به مسافتی حدود ۴۰ کیلومتر روی سر خود حمل کردند در حالی که همچنان خونریزی داشت و سربازان ترسیدند که ممکن است بمیرد ولی او سلامتی خود را پس از درمان بدست آورد. و وقتی به لاهور بازگشت فرماندهانی را که از معرکه گریخته و پایداری نکرده بودند به شدت توبیخ کرد چنانکه برای هر کدام قدری جو فرستاد و به آن‌ها گفت: «شما امیر نیستید بلکه حیوان هستید»

در پنج سال بعد از آن جنگ، شهاب الدین برای جبران شکست نقشه می‌کشید و آمادگی می‌گرفت. اینکه طولانی شد علتش بروز نا آرامی در دولت نوپای غوریان بود. بالاخره در سال ۵۸۸ هجری تصمیم گرفت بار دیگر به هند حمله کند. گفتنی است که شهاب الدین آن دسته از فرماندهانی را که از میدان جنگ گریخته بودند به شدت مؤاخذه کرد و جالب است که وقتی یکی از آن‌ها کوشید بار دیگر رضایت وی را بدست آورد، سخنانی به وی گفت که بیانگر احساس و شعور واقعی یک مسلمان راستین است. وی گفت: «بدان از زمانی که آن کافر - فرمانروای هند - مرا شکست داده با همسرم، همبستر نشده ام و لباس سفید را از خود جدا نکرده‌ام - یعنی لباس کفن - و من به جنگ می‌روم و اعتماد من بر خداوند است نه بر غوریان و نه غیر ایشان، اگر خداوند مرا یاری کرد و دینش را نصرت داد، از فضل و بزرگواری خود چنین کرده و اگر شکست خورديم در پی من نباشید حتی اگر زیر لگام اسبان لگدکوب شدم.»

شهاب الدین لشکری ۷۰ هزار نفری آماده کرده و بعد از نماز صبح بر لشکر فرمانروای هند که فریب خورده بودند حمله کرد، کشتار سختی از کفار به راه افتاد و «کولا» فرمانروای هند کوشید بگریزد ولی یارانش به او گفتند: تو برای ما سوگند خوردی که ما را تنها نمی‌گذاری و فرار نمی‌کنی» از این رو از اسب خود پیاده شد و

بر فیل سوار شد و به جنگ ادامه داد تا اینکه به اسارت درآمد و وقتی در برابر شهاب الدین قرار گرفت، شهاب الدین با وی درستی کرده و سرزنشش کرد. «کولا» خواست که با تقدیم اموال فراوان، خود را رها کند. ولی شهاب الدین که می‌دانست با کشته شدن «کولا» مسیر فتوحات هند تسهیل خواهد شد، پیشنهاد وی را رد کرد و او را کشت.

شهاب الدین نبرد دیگری در هند داشت که از نبرد گفته شده شدیدتر بوده است. پیروزی‌های شهاب الدین «نبارس» بزرگترین فرمانروای هند که سرزمین وی در مرزهای چین قرار داشت را نگران کرد. لذا سپاهی گران متشکل از یک میلیون جنگجو و به شمول ۷۰۰ فیل فراهم کرده و تصمیم گرفت به بلاد اسلامی یورش آورد. خبر که به شهاب الدین رسید برای دفاع از اسلام و بلاد اسلامی به مقابله «نبارس» شتافت و دو سپاه در کنار رود ماخون با یکدیگر روبرو شدند و خداوند، مسلمانان را پیروز کرد و هندی‌ها و پادشاهشان را به سختی عقب راندند. در پی این پیروزی شهاب الدین وارد سرزمین «نبارس» در شمال هند شد و آنجا را تصاحب کرد. شهاب الدین و برادرش غیاث الدین تصمیم گرفتند که مقرر حکومت خود را به «دهلی» منتقل کنند ولی فرصت این کار را نیافتند ولی سلاطین بعدی غوری این فکر را دنبال کردند و دهلی را پایتخت سلسله غوریان کردند. به این ترتیب این دولت اولین دولت اسلامی در هند به شمار می‌رود و تاریخ اسلامی هند با این سلسله شروع می‌شود.

همه کفار هند و کافران دیگر مانند ترکان که هنوز بر بت پرستی خود بودند خطر تازه را احساس کردند و متأسفانه بعضی از امرای مسلمین هم که هیچ غمی جز دنیا و نگهداری تاج و تخت خود حتی اگر شده با تضعیف دین ندارند، به صف مخالفان غوریان پیوستند. از جمله این امراء یکی خوارزم شاه بود که طمع داشت مانند سلاطین سلجوقی در منابر عراق به نام او خطبه خوانده شود ولی ناصر خلیفه وقت

عباسی درخواست وی را نپذیرفت و از غیاث الدین و شهاب الدین غوری خواست که جلوی تجاوز خوارزمشاه را که قصد داشت به زور عراق را اشغال کند بگیرند. خوارزمشاه نیز از غوریان بیمناک شد و قراختاییان که ترکانی کافر بودند را برای حمله به غوریان تحریک کرد. خوارزمشاه آن‌ها را از شهاب الدین ترساند و آن‌ها را فریفت تا اینکه برای جنگ با شهاب الدین آماده شدند.

شهاب الدین در هند مشغول جنگ بود لذا قراختاییان با استفاده از این فرصت به سرزمین‌های غوری حمله کردند. غیاث الدین نیز به بیماری نقرس مبتلا بود. در نتیجه بر قسمتهایی از کشور غوریان مسلط شدند و قتل و غارت بسیار کردند و مصیبت بسیاری بر مسلمانان وارد شد. تعدادی از فرماندهان غوری درصدد مقابله برآمدند و لشکری از مجاهدین و جنگجویان داوطلب و شهادت طلبان فراهم آورده و ناگهان به اردوگاه قراختانیان یورش بردند و کشتار سختی کردند. نیروهای شهاب الدین نیز به کمک آن‌ها آمده و بیشتر سربازان ختایی را کشتند و اگر هم کسی از قتل نجات یافت در رود جیحون غرق شد و وقتی خبر این شکست به فرمانروای قراختانیان رسید دیه کشتگان خود را از خوارزمشاه مطالبه کرد که در غیر آن صورت کشورش را خواهد گرفت. تنها در این هنگام بود که خوارزمشاه با غوریان هم پیمان شد.

شهاب الدین خیرخواه اسلام و مسلمانان بود و دشمن اهل بدعت و فساد بویژه فرقه اسماعیلیه باطنی بود. چنانکه هرگاه بر آن‌ها دست می‌یافت می‌کشت و مساکن آن‌ها را ویران می‌کرد و آن‌ها را به پیروی از شعائر اسلام و ترک محرمات وادار می‌ساخت. و بسیاری از زندیقان را کشت. وقتی برادرش غیاث الدین درگذشت، به جای وی بر تخت نشست و با این حساب سلطنت و فرماندهی ارتش هر دو را بدست گرفت. از آن پس تمام همت وی صرف فتوحات در هند شد و بسیاری از مناطق را فتح کرد و اسلام به سرزمین‌هایی راه یافت که قبلاً هرگز بدان وارد نشده

بود. مشغولی شهاب الدین درهند کفار قراختائی را به فکر تسخیر سرزمین‌های غوریان انداخت. از این رو شهاب الدین برای دفاع به موطن اصلی خودش بازگشت و توانست جلوی پیشروی آن‌ها را بگیرد و با آن‌ها صلح کند که به سرزمین خود بازگردند. در این برهه نا آرام، طمعکاران و ملحدان و خرابکاران مجال ظهور یافتند. از جمله یکی از غلامان شهاب الدین به اسم «أیب باک» که شایعه کرد شهاب الدین در جنگ با قراختائیان کشته شده و خودش را سلطان خواند. اموال بسیاری غارت کرد و بدسیرتی در پیش گرفت و زندیقان و خرابکاران را به خود نزدیک کرد. کسی که این غلام را به این نیرنگ راهنمایی کرد، زندیقی بود به اسم «عمر بن یزان» و وقتی خبر به شهاب الدین رسید - که زندقه را بزرگترین جرم می‌دانست - سریعاً متوجه آن‌ها شد و هر دو را گرفت و کشت. آنگاه این فرموده خداوند متعال را تلاوت کرد: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ حِزْبٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۳۳﴾﴾ [المائدة: ۳۳]

«همانا جزای کسانی که با خدا و رسول او جنگ می‌کنند و در زمین برای فساد می‌کوشند این است که کشته شوند و یا به دار آویخته شوند و یا دستها و پاهایشان از سمت مخالف یکدیگر - یعنی دست چپ و پای راست و یا پای چپ و دست راست - قطع گردد و یا از زمین خودشان رانده و تبعید شوند. این ذلت و رسوایی برای آنان در دنیاست و در آخرت به عذاب بزرگ مجازات می‌شوند».

شهاب الدین دریافته بود که ملحدان و زندیقان و باطنی‌ها خطرناک تر از کفار هستند زیرا آن‌ها در بدنه امت اسلامی رخنه می‌کنند و خانه را از داخل و بنیان آن خراب می‌کنند لذا بعد از آنکه با قراختائیان صلح کرد، تصمیم گرفت که کشور را از وجود آن‌ها پاک کند به این ترتیب دستور تعقیب آن‌ها را صادر کرد و حتی بر ضد اسماعیلیان در سرزمین‌های دیگر شمشیر کشید که می‌خواست تمام بلاد اسلامی را

از وجود این اشرار پاکسازی کند. در ادامه این هدف شهاب الدین متوجه مردی شد که دانیال نامیده می‌شد و حاکم کوهستان جودی بود وی با وجود آنکه اسلام آورده بود با پخش شایعه قتل شهاب الدین از دین برگشت.

بنی کوکد که کفاری ترک نژاد بودند و در سلسله جبال بین لاهور و مولتان می‌زیستند طغیان کردند. مساکن آن‌ها در نقاط مرتفع و استوار قرار داشت. شوکت و قدرت آن‌ها فزونی یافته و شروع به راهزنی کردند و مسلمانان از آنان بیمناک شدند. کاروانهای تجاری را غارت می‌کردند و وقتی شایعه قتل شهاب الدین و شورش هندی‌ها را شنیدند، جسورتر گشتند. در این موقع شهاب الدین سرگرم تهیه سپاه و ساز و برگ برای جنگ با قراختائیان بود با شنیدن خبر طغیان بنی کوکد از تصمیم خود منصرف شده و نخست عزم سرکوب این کفار داخل کشور خود را کرد. لذا به سرعت لشکر خود را به موطن آن‌ها رسانید و مانند شیر گرسنه ای در ۲۵ ربیع الاول سال ۶۰۲ هجری بر آن‌ها تاخت. آن کفار هم به شدت مقاومت می‌کردند شهاب الدین لشکر خود را به دو قسمت تقسیم کرده که یک قسمت به فرماندهی خودش با کفار درگیر شد و قسمت دیگر سپاه به فرماندهی قهرمانی دیگر بنام «قطب الدین ایبک» در پشت جبهه به کمین نشست تا در لحظات حساس نبرد، وارد معرکه شود. در گرما گرم جنگ قطب الدین از کمین خارج شده و با شعار الله اکبر بر کفار یورش آوردند لذا کافران شکست خوردند و بسیاری از آن‌ها کشته شدند و دیگران فرار کرده و به تپه ای در آن نزدیکی پناه بردند و در آنجا آتش افروختند و هر یک به دیگری می‌گفت درنگ نکن مسلمانان تو را می‌کشند و سپس خود را به آتش می‌انداخت. لذا این قوم یا کشته شدند و یا سوختند و نابود شدند. مسلمانان غنائم فراوانی بدست آوردند چنانکه هر پنج اسیر به یک دینار فروخته می‌شد. این پیروزی بر تمام کافران و دشمنان اسلام در هند و سرزمین‌های اطراف گران تمام شد.

دشمنان اسلام دریافتند که برای پیروزی چاره ای جز این ندارند که سردار اسلام و قهرمان دلاور آن، شهاب الدین را بکشند. از این رو چند نفر از کفار کوکدی که شهاب الدین آن‌ها را در جنگ شکست داده بود در سپاه وی نفوذ کرده و زمانی که شهاب الدین قصد هجوم به قراختائیان را داشت وی را در روز یک شعبان سال ۶۰۲ هجری به قتل رساندند. جریان چنان بود که شهاب الدین در خیمه‌اش به تنهایی نماز شب می‌خواند که این کافران وارد خیمه شدند و او را با کارد به قتل رساندند. وقتی که یارانش وارد خیمه شدند او را کشته یافتند که به حالت سجده روی سجاده افتاده بود. آن‌ها کفار قاتل را گرفتند و همگی را کشتند. شهاب الدین (رحمه الله) بسیار شجاع و دلاور بود. در هند جهاد بسیار کرد با رعیت عادل و خوش رفتار بود، مطابق شریعت بر مردم حکومت می‌کرد و کوچک و بزرگ را به رعایت شریعت ملزم می‌نمود. در مجلس وی علما حاضر می‌شدند و درباره مسائل فقهی گفتگو می‌کردند، وی رقیق القلب و مهربان بود و بسیار گریه می‌کرد و پیرو مذهب شافعی بود. باری پسر بچه علوی حدوداً پنج ساله ای را مشاهده کرد که او را صدا کرده و به وی گفت: پنج روز است که چیزی نخورده‌ام. شهاب الدین به گریه شد و فوراً به خانه‌اش برگشت و پسر بچه را با خود برد و بهترین غذاها را به او پیش کش کرد و عطایی به او بخشید و پدرش را فراخوانده و پسر بچه را به وی سپرد و به بقیه علویها نیز عطای بسیار داد. شهاب الدین (رحمه الله) بدون تردید از بزرگترین قهرمانان اسلام در شبه قاره هند بود.

ترجمه: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

نبرد بزرگ ارک

زمان: چهارشنبه ۹ شعبان - ۵۹۱ هجری

مکان: قلعه ارک - شمال قرطبه (کوردبا) - آندلس (اسپانیا)

موضوع: پیروزی خیره کننده سپاه مسلمانان به فرماندهی یعقوب المنصور بر صلیبیون در آندلس

در تاریخ ما مسلمانان روزهایی وجود دارد که شایسته است با آب طلا نوشته شود و به جای صفحه کاغذ بر صفحات حافظه تاریخی ما ثبت شود، از آن رو که این روزها بهترین شاهد بر عزّت و عظمت دین اسلام و شجاعت بی نظیر سربازانش می باشد. جای بسی تعجب است که بیشتر مسلمانان از آن روزهای به یاد ماندنی و حوادث سرنوشت ساز اطلاعی ندارند. در حالی که آن روزها مایه افتخار و عزّت و کرامت ماست و می بایست همیشه در خاطرمان بماند و نسل به نسل به فرزندانمان یادآور شویم تا بدانند که ما هم برای خودمان روزهای بزرگ و پرغروری داشته ایم تا اینکه ناکسان بر ضد ما فراهم آمدند و اتفاق ما به جدایی بدل شد و بر روی یکدیگر شمشیر کشیدیم و فرصت به دشمنان مان دادیم تا بر ما بتازند از این رو ضروری است در این ظلمات دردناک حال حاضر امت اسلامی شمع روشن کنیم تا تاریخ اسلامی خود را بهتر ببینیم و با آن مأنوس شویم، باشد که روزی روزگاری این شمع به خورشیدی فروزان بدل گردد تا برای ما نورافشانی کند و دشمنان ما را بسوزاند.

علت رخداد این جنگ خود بسیار شگفت انگیز می باشد و عیناً مصداق آن ضرب المثل معروف است که می گوید «چلچله آتش را برای سوزاندن خود شعله ور می کند».

وقتی که سستی و خوشگذرانی به ارکان دولت مرابطون راه یافت و جهاد را ترک کردند، موحدین آن دولت قدرتمند را در سال ۵۳۹ هجری برانداخته و بر امور مملکت مغرب و آندلس مسلط شدند.

موحدین مرکز حکومت خود را به آندلس منتقل نکردند بلکه از طریق والیانی که بر آنجا می‌گماشتند، امور آن سرزمین را اداره می‌کردند و پایتخت حکومتشان مانند مرابطین در مغرب قرار داشت. همین امر باعث شد صلیبیانی که در شمال آندلس در انتظار فرصت بودند، قصد سرزمین‌های اسلامی را نمایند بخصوص که همت و اراده مسلمانان قدیمی ساکن آندلس بعد از چند قرن که سرگرم خوشگذرانی و مال اندوزی شده بودند به سستی گراییده بود و از جهاد فاصله گرفته بودند. تا جایی که مردان مانند زنان خوش نشین بی‌درد شده بودند. در آن زمان بزرگترین فرمانروای مسیحی، شاه آلفونسوی هشتم، فرمانروای قشتاله (کاستیل) بود. امیر یعقوب المنصور؛ فرمانروای موحدین با این آلفونسو، پیمانی داشت. ولی آلفونسو پیوسته به دنبال بهانه‌ای بود تا پیمان خود را بشکند و فرصت هجوم به سرزمین‌های مسلمین را بدست آورد. بر این اساس وی مطران - کاردینال - طلیطله (تولد و) به نام مارتین لویز را برای تاراج اراضی آندلس برانگیخت. این مهاجمان به غارتگری پرداخته و فساد بسیار کردند. به دنبال این حادثه، آلفونسو نامه‌ای تحریک آمیز که مملو از نخوت و غرور او بود برای امیر یعقوب فرستاد. این نامه را «ابن فخر» وزیر یهودی آلفونسو نوشته بود. متن کامل نامه که نهایت کینه و عداوت صلیبی از آن نمایان می‌باشد از این قرار است: «فرمانروا! بر هیچ خردمند تیزبین و هیچ اندیشمند روشن بین پوشیده نیست که تو فرمانروای مسلمانان هستی چنانکه من فرمانروای مسیحیان هستم و تو می‌دانی که والیان آندلس در امور رعبت خود بی‌توجهی کرده و ملت را به حال خود رها کرده‌اند. من بر آن‌ها شبیخون می‌زنم و زنان را اسیر می‌کنم و پیران را مثله می‌کنم و جوانان را می‌کشم و تو اکنون صاحب قدرت و مکتبی

بنابراین از یاری رساندن به مسلمانان آندلس تو را عذری نیست. شما اعتقاد دارید که خداوند هر یک نفر از شما را بر دو نفر از ما در جنگ یاری می‌دهد ولی اکنون یک نفر از ما چند نفر از شما را می‌کشد و شما نمی‌توانید از خود دفاع کنید و خود را نجات دهید. به من خبر رسیده که تو دست به بسیج نیرو زده ای و هزار، هزار مرد جنگی فراهم آورده ای ولی هر سال از شروع جنگ با ما درنگ می‌کنی، و دل دل می‌کنی. نمی‌دانم آیا ترس باعث درنگ تو شده یا آنچه را که اکنون تو را فرو گرفته دروغ می‌پنداری و باز به من خبر رسیده که تو بهانه ای برای آغاز جنگ نداری شاید هم نمی‌خواهی برای جنگ با ما پیش دستی کنی، پس بدان که من تو را برای جنگ دعوت می‌کنم و تو را معذور می‌دارم و پیمان نامه‌های صلحی که بین ما هست را ملغا کردم بنابراین تو می‌توانی با همه نیروهای زمینی و دریایی‌ات به سوی من آیی تا پذیرای یورش من باشی و من در نزدیکترین سرزمین به تو به جنگت خواهم آمد. در این صورت اگر تو پیروز شوی پس غنیمت بزرگی که با پای خود به سویت آمده به چنگت خواهد افتاد و اگر من ظفر یابم بر تو سروری خواهم یافت و فرمانروایی دو ملت را به دست خواهم آورد و بر دو گروه سیادت خواهم یافت» با نگاهی به متن نامه شدت تعصب صلیبی از آن پیداست و معلوم می‌شود که این جنگ، نبردی بر سر سرزمین و دارایی‌ها نبود بلکه یک جنگ دینی خالص بود که آغازگر آن آلفونسوی هشتم به دنبال بزرگی نداشته خود و یک فرمانروایی پوشالی و افتخاری می‌گشت که وی را به یک قدیس نزد مسیحیان تبدیل کند به هر صورت مهم آن است که وقتی المنصور این نامه را خواند، در بالای آن جوابی در یک خط نوشت. آن یک خط فرموده خداوند بود: ﴿أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِّنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [النمل: ۳۷] «برگرد پیش فرستادگانت، ما بر سر آن‌ها لشکرهایی را بیاوریم که نمی‌توانند با آن‌ها کنار بیایند و آن‌ها را از آنجا با ذلتی بیرون می‌کنیم که آن‌ها خوار می‌گردند». المنصور پس لشکری بزرگ فراهم

کرده و تصمیم گرفت در خاک آندلس به صلیبی‌ها حمله کند. وی سربازانش را از دریا عبور داده و وارد اندلس کرد. تعداد سربازان مسلمان آنقدر زیاد بود که عرصه را تنگ کرده بود. این سپاه در ۲۰ جمادی الآخر سال ۵۹۱ هجری به اندلس رسید و تا اشیلیه (سویل) به راه خود ادامه داد و دو هفته در آنجا اردو زد تا اینکه سربازان ذخیره و کمکی به آن ملحق شوند. برای هر دسته یک فرمانده تعیین شد و نیز برای سربازان اندلسی و سربازان عرب و سربازان بربر و جنگجویان داوطلب هر کدام یک فرمانده معین شد. سپس شیخ ابویحیی هفتانی بعنوان فرمانده کل سپاه منصوب شد. خود المنصور فرماندهی لشکر موحدین را بر عهده گرفت. لشکر غلامان بعنوان سپاه پشتیبانی و احتیاط در عقب سپاه قرار گرفت تا در صورت لزوم به کمک سپاه بشتابد. آلفونسو از رسیدن سپاه مسلمانان با خبر شد، پیکه‌هایی برای دیگر صلیبیان دور و نزدیک فرستاد. هم از شاه نافارا و پادشاه لیون تقاضای کمک کرد. اما به خاطر غرور و خودپسندی و خود بزرگ بینی که داشت منتظر نیروهای کمکی نماند و با سپاه بسیار بزرگی که خود تدارک دیده بود به سرعت به جنگ مسلمانان شتافت وی آنقدر به پیروزی خود اطمینان داشت که تاجران یهودی را برای فروش اسیران مسلمان، همراهش آورده بود. پناه بر خدا این کار آلفونسو چقدر به گفتار خداوند نزدیک است. آنجا که می‌فرماید: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [الحجر: ۷۲] «بلکه آن‌ها در مستی خود سر و سرگردان شده بودند».

هنوز مسلمانان در اردوگاه خود در کنار قلعه ارک مستقر نشده بودند که ناگهان نیروهای سواره پیش قراول آلفونسو که برای جمع آوری خبر جلو آمده بودند؛ در ۳ شعبان سال ۵۹۱ هجری دیده شدند. سربازان مسلمان با آن‌ها درگیر شدند و شکست دادند. همین اتفاق میمون، مژده پیروزی تلقی شد.

در شب جمعه ۴ شعبان، المنصور برای نماز شب برخاست و به درگاه پروردگار یکتا بسیار زاری و تضرع نمود و از خداوند پیروزی مسلمانان را درخواست کرد. در

همین حین که مشغول نماز بود، ناگهان خواب بر چشمان او غلبه کرد و در خواب دید که گویا دری در آسمان باز شد و یک سوار سفید پوش و زیباروی از آن در بیرون آمد که یک پرچم سبز رنگ گسترده بدست داشت. پرچم آنقدر بزرگ بود که تمام افق را پوشانده بود. المنصور به او سلام کرده و پرسید خداوند بر تو ببخشد کیستی؟ گفت من فرشته ای هستم از آسمان آمده ام تا تو را از جانب پروردگار جهانیان به فتح و پیروزی مژده دهم به خاطر خداوند و برای این گروه مجاهدین که زیر پرچم تو برای جهاد آمده‌اند. المنصور که نوید فتح و پیروزی را دریافت کرده بود؛ از خواب پرید اندکی قبل از پیکار اصلی چند رویداد تأثیر انگیز در سپاه اتفاق افتاد از جمله وزیر ابویحیی؛ فرمانده کل سپاه در میان سربازان برخاسته و ندا کرد: «همانا امیر المؤمنین از شما حلالیت می‌طلبد و طلب بخشش دارد زیرا که اکنون موقع بخشش است و در بین خود هم یکدیگر را عفو کنید» سپس قاضی عسکر ابو علی بن حجاج برخاسته و خطبه رسایی ایراد نمود و غیرت همگان را به جوش آورده و به جهاد تشویق نمود و فضائل و ارزش جهاد در نزد الله متعال را برای مجاهدین بیان نمود. همین رویدادها تأثیر شگرفی در برانگیختن غیرت مسلمانان و دمیدن روح حماسه در آنان داشت، و وجدان‌های خفته آنان را بیدار کرد و اراده آنان را استوار نمود. در چاشتگاه روز چهارشنبه ۹ شعبان سال ۵۹۱ هجری نبرد سهمگین شعله ور شد و صلیبی‌ها به سختی حمله ور شدند و در همان اوائل صدماتی بر سپاه مسلمانان وارد کردند. مرکز حمله آن‌ها متوجه قلب سپاه مسلمانان بود که گمان می‌کردند امیر یعقوب در آن قسمت حضور دارد. صدماتی که به این قسمت وارد کردند چنان شدید بود که حتی فرمانده کل ابویحیی هم به شهادت رسید. در این هنگام مسلمانان یکدیگر را به جنگ برانگیختند و قبایل عرب و جنگجویان داوطلب و کمانداران به جلو آمدند و حمله صلیبی‌ها را به شدت دفع کردند و مانند شیران گرسنه بر صلیبی‌ها تاختند. بعد از شهادت ابویحیی فرماندهی کل را قهرمانی

دیگر بنام ابن صنادید بر عهده گرفت و به زیرکی جنگ را اداره کرد و با لشکریهای اندلس و زناته و بربر از پشت سر صلیبی‌ها بر سر آن‌ها تاخت. بدین ترتیب صلیبی‌ها در حلقه محاصره مسلمانان گرفتار آمدند و این میدان به قتلگاه آنان تبدیل شد. خداوند جل جلاله مؤمنان را پیروز کرد و صلیب و پیروان آن را در هم شکست و آلفونسوی مغرور فقط توانست با ۲۰ نفر از سربازانش در دل تاریکی شب بگریزد. بر حسب اختلاف راویان در آن روز ما بین ۳۰ هزار تا ۱۴۶ هزار سرباز دشمن کشته شدند و مسلمانان آنقدر غنیمت به چنگ آوردند که هر اسب جنگی به ۵ درهم و هر اسیر به یک درهم و هر شمشیر به یک چهارم درهم فروخته می‌شد.

در این جنگ ۲۰ هزار سرباز مسلمان هم به شهادت رسیدند. وقتی که سربازان صلیبی دیدند که فرمانده آن‌ها آلفونسو گریخته و آن‌ها را تنها گذاشته از میدان جنگ گریختند و در قلعه ارک متحصن شدند. امیر یعقوب آن‌ها را تعقیب کرده و قلعه را محاصره کرد و تا زمانی که صلیبی‌ها همه اسیران مسلمانی را که قبلاً در جنگ‌ها اسیر کرده بودند آزاد نکردند؛ دست از محاصره برنداشت. پس از این واقعه امیر یعقوب به شهر اشبیلیه بازگشت.

این حماسه بزرگ به همین جا خاتمه نیافت. فصل دیگری از این حماسه گشوده شد که عظمت و شکوه آن از فصل قبلی کمتر نبود. آلفونسوی صلیبی بعد از این شکست فاجعه آمیز، سرو ریش خود را تراشید و صلیب خود را شکست و از زنان و متاع دنیا کناره گرفت و بر خری نشست و سوگند خورد که تا زمانی که مسیحیان او را یاری نکنند، بر همان حالت باقی خواهد ماند. در همان حال به ملاقات شاهان مسیحی رفت و تقاضای کمک کرد. با وی برای جنگ با مسلمانان هم پیمان شدند و سپاهی بزرگتر از قبل فراهم گشت. خبر به امیر یعقوب رسید و برای بسیج نیرو، اعلان عمومی کرد. و پیک‌هایی به بلاد مغرب فرستاد تا مسلمانان را برای جهاد در راه خدا و دفاع از اسلام دعوت کنند. بدون اینکه اجباری درکار باشد، جمعیت

انبوهی برای جهاد به آندلس آمدند و در ربیع الاول سال ۵۹۲ دو سپاه با یکدیگر روبرو شدند در این رویارویی، صلیبیان مجال حمله را نیافتند و به سختی شکست خوردند و مسلمانان به شدت آن‌ها را دفع کردند. هر چه سلاح و تجهیزات داشتند به غنیمت مسلمانان درآمد. مسلمانان آن‌ها را تعقیب کرده و شهر طلیطله - که در آن موقع پایتخت مسیحیان اندلس بود - را به محاصره درآوردند و امیر یعقوب تصمیم گرفت تا زمانی که صلیبیان به کلی از اندلس ریشه کن شدند، حمله و جهاد را ادامه دهد و بار دیگر مانند سابق تمام آن را به اختیار مسلمانان درآورد ولی متأسفانه خیانت در هر زمان و مکانی عامل مصیبت است. خیانت، امیر یعقوب را از ادامه جهاد منصرف کرد. جریان از این قرار بود که امیر یعقوب ناچار شد که به خاطر شورش یک خائن به اسم علی بن اسحاق الملمش، سریعاً به مغرب برگردد. الملمش شر و فساد زیادی برپا کرده بود و می‌خواست که دولت موحدین را براندازد. امیر یعقوب ناچار شد برای سرکوب و دفع شورش بازگردد. خدا می‌داند که اگر آن شورش اتفاق نیفتاده بود، بار دیگر اندلس تماماً مملکتی اسلامی می‌شد و کسی چه می‌داند، چه بسا تا امروز هم اسلامی باقی می‌ماند ولی با تأسف بسیار، امان از خیانت!!

ترجمه: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

کشته شدن افشین - توطئه مجوسیان

۳ شعبان - ۲۲۶ هجری

مکان: سامرا - عراق

موضوع: معتصم - خلیفه عباسی - فرمانده نظامی خود افشین را بعد از کشف توطئه مجوسی وی می‌کشد.

دشمنان اسلام هرگز دست از دشمنی با اسلام و مسلمین برنمی‌دارند و در این راه از هیچ کار سخت و آسانی فرو گذار نمی‌کنند. هرکوشی را که به خاطر خصومت با اسلام و مسلمانان بر ضد آن‌ها انجام می‌دهند را مهم و مقدس می‌شمارند و گمان دارند که کارنیکی می‌کنند؛ در حالی که آن‌ها برای طاغوت که اعمال باطل آن‌ها را نیک جلوه داده می‌جنگند و مبارزه می‌کنند. لذا می‌بینیم که دشمنان اسلام گاهی مستقیماً با سلاح و تجهیزات جنگی به جنگ با مسلمانان اقدام می‌کنند و مردم را علیه اسلام بر می‌انگیزند که البته مسلمین در این جنگ‌های مستقیم که مواضع دو طرف کاملاً مشخص است و هر دو یکدیگر را دشمن می‌دانند؛ قوی‌تر هستند و اکثراً هم پیروزند و دشمنان اسلام از طریق این جنگ‌ها به جایی نمی‌رسند. از این رو از راه نیرنگ و فریب و توطئه و دسیسه وارد می‌شوند که میدانی گسترده برای فعالیت بر ضد اسلام در برابرشان قرار می‌دهد. در طول تاریخ اسلام توطئه‌های بسیاری بر ضد این دین صورت گرفته است. مثلاً می‌بینیم که عبدالله بن سبا یهودی با تظاهر به اسلام به خراب کردن عقاید مسلمانان پرداخته و آن‌ها را بر ضد والیان‌شان شوراند و ساده لوحان را فریفت تا جامعه اسلامی را به فساد و آشوب بکشاند. و متأسفانه این قصه نا زمانه ما بارها تکرار شده است. چنانکه در سالهای اخیر یک نفر یهودی که تظاهر به اسلام می‌کرد و اسم خود را کمال ثابت گذاشته بود به سوریه آمد و به هیأت حاکمه آن نزدیک شد و سال‌ها برای یهودی‌ها جاسوسی می‌کرد تا اینکه لو رفت و اعدام شد. و قصه ای که اکنون می‌خواهیم برای شما بیان کنیم یکی از جمله همان توطئه‌ها و نیرنگهایی است که علیه اسلام و مسلمین انجام شده ولی خدای تبارک و تعالی این دسیسه را بر ملا کرده و این توطئه را در نطفه خفه کرد.

معتصم خلیفه عباسی، مردی شجاع و بی‌باک بود که علاقه زیادی به جنگ و جهاد در راه خدا داشت و همین علاقه وی باعث شد که قهرمانان و دلاوران بسیاری صرف نظر از اصل و نژاد و تاریخ و حتی دیانت قبلی شان پیش معتصم ارج و قرب بسیاری پیدا کردند و تا مادامی که مسلمان و قهرمان بودند همچنان معزز و مکرم بودند. در چنین دوره ای ستاره

افشین شروع به درخشیدن کرد. اسم وی خیدربن کاووس بود. و افشین لقب فرمانروایان اشروسنه در ماوراء النهر بود. این شهر در نزدیکی سمرقند قرار داشت و این افشین آتش پرست بود. وقتی سیطره اسلام و گسترش دولت اسلام و از آن طرف نابودی امپراطوری ایران و خاموشی آتش زرتشتیان را مشاهده کرد، قلبش مملو از کینه و حسد برضد اسلام شد. اما نمی‌توانست به جنگ مستقیم با اسلام و مسلمانان بپردازد لذا تصمیم گرفت به اسلام تظاهرکند و درخفا به توطئه بر ضد آن بپردازد. وی تلاش کرد به مأمون عباسی نزدیک شود. از این رودر عهد مأمون اسلام آورد و کوشید اعتماد معتصم را به خود جلب کند زیرا با هوشیاری دریافته بود که بعد از مأمون به خلافت خواهد رسید. از آنجا که افشین به شجاعت و دلاوری معروف بود، نظر معتصم به وی جلب شد و او را به خود نزدیک کرد و وقتی به خلافت رسید وی را به عنوان یکی از فرماندهان ارتش منصوب کرد. در این هنگام بود که افشین اجرای برنامه‌های پنهانی خود را آغاز کرد و آن وقت که معتصم در سال ۲۲۰ هجری وی را در رأس سپاهی برای سرکوب بابک خرم‌دین در آذربایجان روانه کرد و وی موفق شد در سال ۲۲۲ هجری بابک را شکست داده و اسیر نماید؛ کاری که فرماندهان قبلی نتوانسته بودند به سرانجام برسانند؛ بیش از پیش به شهرتش افزوده شد. بیش از همیشه نزد معتصم منزلت یافت تا جایی که یک میلیون درهم و دو حمایل جواهرنشان به او پاداش داد. بار دیگر وقتی که معتصم وی را برای دفع تجاوز رومیان به شهر زبطره فرستاد و هم به همراه معتصم در سال ۲۲۳ هجری در فتح عموریه شرکت کرد؛ قدرت و مکانت افشین افزایش بی‌سابقه ای یافت. و چنان شد که افشین به دست راست معتصم تبدیل شد و او را بر آن داشت تا مرحله بعدی توطئه خود را آغاز کند. در این مرحله وی کوشید ولایت خراسان را بدست آورد تا وقتی که والی آنجا شود، خراسان و تمام ماوراء النهر را از پیکره خلافت اسلامی جدا کند. افشین این مرحله را از زمانی که در آذربایجان بابک خرم‌دین را شکست داد آغاز کرد. چنانکه وی یکی از نزدیکان خود بنام «منکجور» را بر ولایت آذربایجان گماشت و وقتی مالی بدست می‌آورد به وسیله غلامان و اطرافیانش به اشروسنه می‌فرستاد. ولی این دسیسه در خراسان با مانع بزرگی روبرو شد. و آن مانع، وجود مردی بود قدرتمند و سرسخت بنام عبدالله بن طاهر بن حسین که در

سیاست و زیرکی همتای پدرش بود. عبدالله توانست اولین مرحله این توطئه را با کشف اموالی که افشین با مردانش از راه خراسان به ماوراء النهر می‌فرستاد و ضبط آن‌ها خشی نماید. و افشین نتوانست کاری صورت دهد. همین اتفاق باعث شد که عبدالله بن طاهر به افشین مشکوک شود و درباره وی تحقیق نماید. افشین هم که دریافته بود عبدالله بن طاهر مراقب اوست، کوشید آشوبهایی در خراسان راه اندازد تا عبدالله در آنجا مشغول شده و از افشین بپردازد. در این راستا وی مردی آتش پرست درمازندران به نام مازیار که ظاهراً مسلمان شده بود را تحریک کرد تا دست به شورش بزند. مازیار طغیان خود را آغاز کرد و به جنگ با این طاهر برخاست. عبدالله به زیرکی دریافت که افشین پشت این توطئه است لذا به سرعت به مقابله با مازیار شتافت و وی را اسیر کرد و وعده کرد که اگر حقیقت امر را بگوید از معتصم برای وی تقاضای عفو خواهد کرد. مازیار هم قبول کرد و راز توطئه افشین را برای عبدالله بر ملا کرد. او هم به نوبه خود به سرعت معتصم را از این توطئه آگاه کرد. افشین که از برملا شدن توطئه‌اش آگاه شده بود، درماند که چه کند. تکفیر او را راهنمایی کرد که مهمانی بزرگی برپا کند و معتصم و بزرگان لشکری و کشوری را برای صرف غذا دعوت کند و در غذا سم بریزد تا همگی بمیرند. او همین کار را کرد ولی هیچ کس برای مهمانی نیامد زیرا معتصم از نیت پلید افشین آگاه شده بود. از این رو افشین کوشید فرار کند و از طریق موصل و ارمنستان و بلاد خزر به ترکستان و از آنجا به اشروسنه برود و خزران را که ترکانی بت پرست بودند به جنگ با مسلمانان برانگیزد ولی باز هم شکست خورد زیرا در همان هنگام که تصمیم به فرار گرفته بود، معتصم دستور بازداشت وی را صادر کرد، پس از بازداشت افشین، معتصم مجلسی برای بازجویی از وی برپا کرد. در این مجلس، ابن الزیات وزیر و ابن ابی دؤاد قاضی و کسانی دیگر حضور داشتند. دو مرد سغدی را آوردند. سغد، شهری بود در جوار اشروسنه، افشین این دو مرد را هزار ضربه شلاق زده بود. علت این شکنجه را از افشین پرسیدند. پاسخ داد: این یکی مؤذن و این یکی هم امام است. برخانه ای دست یافتند که بتهای مردم اشروسنه در آنجا بود پس بتهای بیرون برده و آنجا را به مسجد تبدیل کردند. از این رو آن‌ها را شلاق زدم. ابن زیات پرسید آن نوشته ای که نزد توست و آن را با طلا و جواهر مزین کرده ای و مملو از کفر است؛

چیست؟ گفت: کتابی است که از پدرانم به من رسیده ولی من به محتویات آن عمل نمی‌کنم. پس مرد دیگری را آوردند که «موبد» می‌گفتند و زرتشتی بود و بعداً در زمان متوکل مسلمان شد. آن موبد اعتراف کرد که افشین گوشت حیوانات خفه شده (یعنی ذبح غیر شرعی شده با شند) را می‌خورد و او را هم امر کرده که بخورد. و گمان می‌کرده که این گوشت از گوشت حیوان ذبح شده، لذیذتر است و نامه‌ای را نشان داد که افشین در آن برای وی نوشته بود. - به خاطر این قوم - مسلمانان - کارهایی کردم که دوست نداشتم تا جایی که روغن خوردم و بر شتر و قاطر سوار شدم جز اینکه تاکنون هیچ مویی را از خود نزدوده‌ام. (یعنی موی زیر ناف خود را نزدوده است.) و هرگز ختنه نکرده‌ام. در این هنگام ابن دؤاد از وی پرسید: آیا تو ختنه شده‌ای؟ جواب داد: نه، پرسید: چرا ختنه نکرده‌ای در حالی که با ختنه دین داری کامل می‌شود و آدمی از نجاست پاک می‌شود؟ افشین جواب داد: ترسیدم اگر آن عضو از بدنم را قطع کنم، بمیرم! ابن ابی دؤاد گفت: تو تیر می‌اندازی و شمشیر می‌زنی و جنگ می‌کنی آیا از جدا کردن یک قطعه از پوست آن عضو بدنت ترسیدی؟! در ادامه ابن الزیات نامه‌ای را نشان داد که اهالی اشروسنه برای افشین فرستاده بودند که به زبان خودشان وی را مخاطب کرده بودند با این مضمون: «به خدای خدایان از بنده‌اش فلان بن فلان» افشین گفت: این رسم قوم من است که برای پدر و جدم و خود من قبل از اینکه مسلمان شوم این طور خطاب می‌کرده‌اند؛ ترسیدم اگر خودم را حقیرتر از اجدادم قرار دهم، دیگر مردم اشروسنه از من فرمان نبرند. در پایان این محاکمه هم نامه‌ای که افشین برای مازیار فرستاده بود را نشان دادند. افشین در این نامه صراحتاً و بی‌پرده به مازیار می‌گوید: «امروز کسی غیر از من و تو و بابک این دین سفید-دین زرتشتی - را یاری نمی‌کند. اما کار بابک چنان بود که با بی‌خردی خودش را به کشتن داد. من خیلی کوشش کردم که او را از مرگ نجات دهم ولی او به خاطر حماقتش نخوast و دست آخر هم خود را به کشتن داد. اگر تو علیه حکومت شورش کنی، این مسلمانان کسی را غیر از من ندارند که تو را سرکوب کند و من شهسواران و قهرمانان بسیار دارم و اگر من به تو ملحق شوم، آن وقت باقی می‌ماند سه گروه که ممکن است با ما بجنگند: عربها، مغربی‌ها، ترکان، که عرب‌ها مثل سگ می‌مانند که با یک تکه استخوان آن‌ها را مشغول می‌کنیم و می‌فریبیم و

بلافاصله سرشان را می‌بریم. و اما مغربی‌ها که ایشان قلیل‌اند و اما ترکان که تیره‌های آن‌ها خیلی زود تمام می‌شود سپس چنان اسبان را بر آن‌ها می‌تازیم که کسی از آن‌ها باقی نماند. با این حساب دوباره دین زرتشت به وضعیت سابق خود که در دوره پادشاهی ایرانی‌ها بوده بر می‌گردد.» آنگاه از خانه افشین بتی چوبین را آوردند که طلا و جواهرات و لباسهای فاخر بسیار بر آن پوشانده بود و نیز چندین کتاب مربوط به آئین زرتشتی درخانه وی پیدا شد. به این ترتیب جرم افشین ثابت شد و معتصم دستور داد او را زندانی کردند. افشین مدتی در زندان معتصم بود درحالی که تلاش می‌کرد دل معتصم را بدست آورد و آزاد شود؛ وی می‌کوشید معتصم را قانع کند که سایر فرماندهان از روی حسادت بر ضد وی توطئه کرده‌اند و می‌خواسته‌اند از دست وی خلاص شوند. ولی جرم افشین و نقشه پلیدش آنقدر آشکار بود که معتصم دستور قتل وی را صادر کرد. و پس از قتل در ۳ شعبان سال ۲۲۶ هجری به صلیب کشیده شد. مردم به جسد افشین یورش بردند و آن را به آتش کشیدند تا جوابی به آن همه مکر و دسیسه وی برای احیای دین زرتشتی داده باشند. این چنین خداوند مسلمانان را از شر این مجوس کفایت کرد.

ترجمه: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

کشته شدن المعتز، خلیفه عباسی - پایانی دلخراش

زمان: ۲ شعبان سال ۲۵۵ هجری

مکان: سامراء - عراق

موضوع: فرماندهان ترک، المعتز خلیفه عباسی را بصورت وحشیانه می‌کشند.
اگر بگوئیم روزقتل خلیفه عباسی؛ المتوکل تاریخ واقعی سقوط خلافت عباسی به حساب می‌آید سخنی گزاف نگفته‌ایم. زیرا خلیفه ای که اختیار امر و نهی نداشته باشد. و در امور مملکت دخالتی نداشته باشد، در واقع یک خلیفه اسمی است و یک خلیفه واقعی

نیست. لذا از آن روزی که ترکان که بعنوان برده به دربار خلفای عباسی آورده شده بودند، به ارتش راه پیدا کردند و پاسدار خلافت و خلیفه عباسی گشتند و دست آن‌ها برای قتل بزرگان و امرای خلافت عباسی باز شد، از همان روز حیات واقعی خلافت به پایان رسید و دوره خلافت ظاهری و خیالی که در واقع خلفا بازیچه‌هایی بیش در دست این ترکان نبودند؛ آغاز شد. بدین ترتیب قتل خلیفه المتوکل به یک سنت جاریه ای در بنی عباس برای قتل خلفا بدست غلامان بی عقل ترک تبدیل شد که هیچ ارزشی برای خلافت و مقام خلیفه قائل نبودند. و این صفحه‌ای که پیش روی شماست، نمونه ای از همان سنت است که از قضا خود، مصداقی از آن ضرب المثل معروف می‌باشد که می‌گوید: «هر چی کاشتی همان درو می‌کنی».

بعد از وفات خلیفه المنتصر که قاتل پدرش المتوکل بود؛ بین فرماندهان ترک بر سر تعیین خلیفه اختلاف افتاد و اما در این هم نظر بودند که کسی را به خلافت بردارند که ضعیف و بی‌اراده بوده و پدرش خلیفه نبوده باشد تا به راحتی او را در دست داشته باشند و همین کار را کردند چنانکه سرانجام خلافت را به احمد بن محمد بن معتصم ملقب به مستعین سپردند. اگر چه یکی از فرماندهان ترک بنام بغای کبیر با این انتخاب مخالف بود. و می‌گفت: «اگر شخصی با اراده و قوی را به خلافت بگماریم که از وی حساب ببریم، همین نفوذ ما برقرار می‌ماند و جان ما محفوظ خواهد بود ولی اگر کسی را به خلافت برداریم که او از ما بترسد، خود ما ترکان برای کسب قدرت بیشتر به جان هم خواهیم افتاد و همدیگر را خواهیم کشت» ولی دیگران نظر او را نپذیرفتند و بر سپردن خلافت به مستعین که مردی بی‌اراده و ضعیف بود اتفاق کردند. درباره این مستعین گفته‌اند: «خلیفه‌ای است در قفس در دستان وصیف و بغا - همان می‌گوید که آن‌ها به او بگویند، چنانکه طوطی حرف دیگران را تکرار می‌کند.» در زمان وی علویان شورش‌های زیادی به راه انداختند که بیش از پیش موجبات ضعف دستگاه خلافت را فراهم آورد و حرمت و هیبت خلیفه را از بین برد و کاملاً همان شد که بغای کبیر پیش بینی کرده بود. اختلاف و دشمنی بین خود ترکان بالا گرفت و بر ضد یکدیگر توطئه چیدند و یکدیگر را به قتل رساندند. این وضعیت ولی عهد سابق خلافت یعنی المعتر بن متوکل را به شورش در شهر

سامرا تشویق کرد. او سپاهیان را به خلافت خود خواند و حقی را که به زور از او گرفته بودند؛ مطالبه کرد. وی با کمک ترکان و در سایه تلاش‌های برادرانش المؤید و ابی احمد توانست که مستعین را راضی نماید خود را از خلافت خلع کند - به دنبال این واقعه المعتر به خلافت رسید و برادرش مؤید را بعنوان ولی عهد خود انتخاب کرد.

بسیاری در به قدرت رسیدن معتز سهیم بودند لذا وی خلافت خود را مدیون آن‌ها بود. چنانکه فرمانده جدیدی برای ترکان بنام صالح بن وصیف ظهور یافت. و این سپهسالار جدید، معتز را در سیطره خود گرفت و او را واداشت که بغای کبیر و وصیف را بکشد تا بدین ترتیب صحنه قدرت از رقیبان وی خالی شده و او تنها فرمانده ترکان باشد. از سوی دیگر سپاهیان مغربی نیز که مثل ترکان برای خدمت به دربار خلافت آورده شده بودند؛ شورش کردند. و از آنجا که ترکان صاحب نفوذ و قدرت بودند، این وضعیت دامنه آشوبها و هرج و مرج را در مرکز خلافت گسترش داده و معتز را به مردی ترسو و بیمناک و محتاط و بزدل تبدیل کرده بود. وی برای تحکیم موقعیت خودش مرتکب اعمالی شد که هیچ مسلمانی چنان نمی‌کند چه رسد به اینکه خلیفه هم باشد. از جمله علیرغم اینکه مستعین خلیفه قبلی خودش را به شرط امان از خلافت خلع کرده بود، وی را به قتل رسانید و وقتی سر مستعین را برایش آوردند او مشغول بازی شطرنج با یکی از ندیماناش بود؛ با سردی و بی‌خیالی تمام گفت: سر را کناری بگذارید تا از بازی فارغ شوم» معتز همچنانکه به مستعین رحم نکرد و از شکستن امان نامه‌ای که برایش کرده بود، ابا نکرد به برادرش ابراهیم مؤید که ولیعهدش بود و برادر دیگرش ابواحمد که فرمانده سپاهش بود و همو بود که بغداد را محاصره کرد تا مستعین خودش را خلع کند؛ به این دو هم رحم نکرد و با آن‌ها پیمان شکست. چنانکه اولی را از ولایت عهدی عزل کرد و زندانی نمود و دومی را تبعید کرد. او حتی به این هم بسنده نکرد و از بیم آنکه ترکان به مؤید تمایل پیدا نکنند؛ وی را خفه کرد بدین گونه معتز برای حفظ خلافت خیالی و اسمی خودش، جنایات زیادی مرتکب شد و مصیبت‌های بی‌شماری پدید آورد که لازم شد پایانی متناسب و در خور آن جنایات خودش داشته باشد.

در دوره معتز به سرعت کار صالح بن وصیف بالا گرفت و نفوذش افزایش یافت تا جایی که حاکم واقعی خلافت او بود و هرکاری که می‌خواست می‌کرد. و شروع به ظلم و ستم بر مردم کرد و اموال آن‌ها را برای تأمین ما یحتاج سربازان و حشم و خدم خود مصادره می‌کرد با وجود آن همه ستم بسیار نتوانست اموال کافی برای اقناع سربازانش فراهم نماید. لذا بر وی شوریدند و نزد معتز رفتند و از او موجب مستمری خود را مطالبه کردند تا در برابر آن صالح بن وصیف را بکشند. ولی معتز مالی نداشت که به آن‌ها بدهد لذا از مادرش که ثروت فراوانی داشت؛ خواهش کرد تا با بذل اموال خود، دهان این طمعکاران را ببندد و شر آن‌ها را از سر او کوتاه کند. ولی مادرش جواب داد که مالی نداد. وقتی که ترکان چنین دیدند با سپاهیان فرغانی و مغربی بر خلع خلیفه هم داستان شدند. سلاح پوشیدند و خانه معتز را محاصره کردند و از او خواستند که به نزد آن‌ها رود. ولی معتز عذر آورد که دارو خورده و ضعیف گشته، توان بیرون رفتن ندارد. آنگاه تعدادی از فرماندهان ترک، داخل خانه شدند و او را مضروب ساختند و پایش را بگرفتند و تا در اتاق کشیدند و او را از خانه بیرون انداختند و اهانت بسیار روا داشتند و پیراهنش را دریدند و سرو تنش را با چماق فروکوفتند و در صحن خانه، مقابل آفتاب نگه داشتند و گرما چنان بود که خلیفه بیچاره از تفتیدگی زمین، یک پا را بر زمین می‌نهاد و دیگری را بر می‌داشت و ترکان سیلی‌اش می‌زدند و به او می‌گفتند: «خودت را از خلافت خلع کن که مردم هم برای این گرد آمده اند» و او به خاطر این همه اهانت و کتک کاری می‌گریست. آنگاه سه روز او را در اتاقی تنگ زندانی کردند و به بدترین شکل او را شکنجه می‌کردند و آب و غذا را از او باز داشتند تا جایی که از آن‌ها خواهش کرد از آب رودخانه به او بنوشانند. در نهایت هم ناچار شد که خودش را از خلافت خلع کند و خلعت خلافت را برای مهدی فرستد. با این وجود رهایش نکردند بلکه به بدترین شکل ممکن او را کشتند چنانکه وی را در یک حفره پر از آهک و گچ زنده به گور کردند و هیچ اثری از وی بر جا نماند. به این ترتیب زندگی این خلیفه بدبخت که برای بدست آوردن خلافت تلاش بسیار کرده بود و خونهای فراوان ریخته بود، به پایان رسید. پایان زندگی وی درست مانند آغاز آن خونبار بود.

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

وفات الناصر لدين الله - آغاز فروپاشی آندلس

زمان: چهارشنبه ۱۰ شعبان سال ۶۱۰ هجری

مکان: مراکش - مغرب

موضوع: وفات الناصر لدين الله امير مغرب و آندلس، آخرين امير قدرتمند آندلس هر کس گمان کند که پیروزی نتیجه تلاش‌های یک فرد است هر چقدر هم که تلاش کند، اشتباه کرده و هر کس پندارد که پیروزی در یک لحظه معین یا در یک نقطه قاطع بدست می‌آید هم بر خطا رفته است. و این از آن روست که اهداف بزرگ به نسبت بزرگی و اهمیتشان نیازمند تلاش و کوششند. هم از این رو اندیشه و هدف والا برای آنکه به ثمر برسد به وجود عده‌ای از اشخاص نیاز دارد که هر کدام به نسبت مسؤولیتی که دارند مهم هستند و باید که لیاقت و خلاقیت داشته باشند. هر کدام وظیفه خود را انجام می‌دهد تا اینکه پرچم را به خلف خود تحویل می‌دهد و او هم همانطور وظیفه خود را به سرانجام می‌رساند و پرچم را به نفر بعدی تحویل می‌دهد. و این چنین است که امت برای تحقق یک هدف بزرگ آماده می‌شود و قابلیت حصول یک پیروزی مهم را بدست می‌آورد. آن وقت است که زمان درو کردن کشته‌ها می‌رسد. شبیه حوادثی که در جریان فتح بیت المقدس و آزادی آن از اسارت صلیبی‌ها اتفاق افتاد. چنانکه سلسله‌ای از دلاور مردان مسیر آزادی قدس را هموار کردند. سرسلسله این مردان امیر مودود بود؛ اولین کسی که جهاد با صلیبی‌ها را آغاز کرد و پس از او عماد الدین زنگی و آنگاه پسرش نورالدین محمود راهش را ادامه داد تا اینکه صلاح الدین ایوبی بعد از نور الدین آمد و بیت المقدس را آزاد کرد در حالی که نزدیک ۷۰ سال تلاش بی‌وقفه پشتوانه کار او بود. و این قصه پیش روی ما از این قبیل است، اما با این تفاوت که سلسله تحقق هدف در اینجا منقطع شده و حصول هدف نهایی دشوار شده است. علتش آن است که یکی از مردان این سلسله به اعتبار سایر

مردان این سلسله نبوده است. لذا این سلسله منقطع شده و هدف بر قوت خود باقی نمانده و همه تلاش‌ها به شکست انجامیده است و این در کنار از هم گسیختگی‌ها و شکست‌های دیگر، نتیجه را تلخ تر و بدتر کرد. پس از آنکه مسلمانان در جنگ زلاقه به سال ۴۷۹ هجری پیروزی بزرگی بر صلیبیان آندلس بدست آوردند، آندلس بار دیگر شوکت و وجهه اسلامی خود را از سر گرفت و ستاره بخت صلیبیان اندکی افول کرد، مسلمانان قوی تر شده و تهاجمات را برای بازپس گیری مناطقی که در جنگ‌های پیشین از دست داده بودند؛ آغاز کردند. با رهبری مرابطون که بر بیشتر خاک اندلس مسلط بودند، اقتدار مسلمانان ادامه یافت و پس از آن دولت مرابطون که به علت خوشگذرانی به ضعف گرائیده بود بوسیله موحدون ساقط شد و عبدالمؤمن بن علی اولین امیر موحدین، شهر مهدیه را از صلیبیان بازپس گرفت و وارد آندلس شد و در پیکارهای بزرگی بر صلیبیان پیروز شد. پس از وی پسرش یوسف بن عبدالمؤمن که به جای پدر نشسته بود با شورش‌های داخلی مواجه شد ولی او را جهاد در آندلس باز نداشت و توانست اراضی جدیدی را برای مملکت اسلامی فتح کنند. این حوادث فرمانروایان صلیبی از جمله فرمانروایان لیون و نافارا را واداشت تا به عقد معاهدات صلح با مسلمانان اقدام کنند. در این دوره با تشویق امیر یوسف حرکت جهادی جدیدی آغاز شد. خود امیر یوسف که همواره به جهاد مشغول بود سرانجام زندگی اش با شهادت در پیکار عظیم شنتین به سال ۵۸۰ هجری به پایان رسید. بعد از وی پسر بزرگش امیر یعقوب بن یوسف بن عبدالمؤمن ملقب به المنصور به حکومت رسید وی علیرغم بروز فتنه‌های داخلی در مغرب که نیرو و توان زیادی صرف خاموش کردن آن‌ها شد علم جهاد را بر سر صلیبیان برافراشت.

در عهد المنصور پیکار بزرگ ارک اتفاق افتاد که شکوه و شوکت اسلام و مسلمین را در اندلس بالا برد و صلیبیان در لانه‌هایشان زمین گیر شدند و به آنچه داشتند دل خوش بودند و همواره از جنگ با مسلمانان در هول و هراس بودند. المنصور از بزرگترین فرمانروایان مسلمان در مغرب و آندلس بود و در دوره وی اسلام به اوج اقتدار رسید و اگر فتنه‌های داخلی در مغرب اتفاق نمی‌افتاد، کار صلیبی‌ها برای همیشه در اندلس تمام می‌شد و بار دیگر اندلس به طور کامل تحت اختیار مسلمانان در می‌آمد.

این پرچم جهاد، صحیح و سالم به شخصیت این داستان ما یعنی محمد الناصر بن یعقوب بن یوسف بن عبدالمؤمن رسید که نه آن خصال حمیده پدران خود و نه کارنامه آن‌ها را داشت. آشوب‌های داخلی در دوره وی شدت یافته و او را به خود مشغول می‌داشت. بویژه مردی به نام یحیی المیورقی که بر شهر المهدیه و بیشتر بلاد آفریقا تسلط یافت و مثل خاری در گلوی موحدین گیر کرده بود. علاوه بر او شورش‌های بنی غانیه در الجزایر هم بود. به این ترتیب بیشتر دوره خلافت الناصر در سرکوب کردن آشوب طلبان و شورشیان گذشت تا اینکه توانست آن آشوبها را قلع و قمع کند. همین اوضاع باعث شد که مارهای صلیبی از لانه‌های خود خارج شده و دم بجنبانند. چنانکه آلفونسوی هشتم که در نبرد بزرگ ارک به سختی شکست خورده بود؛ بار دیگر حملات خود علیه سرزمین‌های مسلمانان را آغاز کرد. و بعضی از قلعه‌ها و استحکامات اسلامی را غارت کرد. بعلاوه آلفونسو بین مملکت قشتاله (کاستیل) با مملکت لیون هم پیمانی برقرار کرد. ولی البته این نقشه آن‌ها نقش بر آب شد و اختلافات و جنگ‌های بسیار بین آن‌ها اتفاق افتاد. لذا آلفونسو نقشه خود را عوض کرده و متوجه پاپ «انوسان سوم» شد و برای یک جنگ صلیبی علیه مسلمانان از پاپ کمک خواست. پاپ هم پذیرفت و کمک‌های فراوانی از فرانسه و ایتالیا برای او فرستاد.

امیر الناصر تصمیم گرفت برای جنگ با آلفونسوی هشتم و هم پیمانان صلیبی وی به آندلس برود ولی وزیران و فرماندهان ارتش به علت آشوبهای داخلی با این تصمیم مخالف بودند. با این وجود الناصر خیر خواهی آن‌ها را رد کرد و به خاطر علاقه ای که به جهاد داشت در سال ۶۰۷ هجری در رأس سپاهی انبوه که تمام کشورهای صلیبی را به لرزه درآورد؛ وارد آندلس شد. صلیبی‌ها آنقدر ترسیده بودند که بعضی از پادشاهان به سرعت با الناصر پیمان صلح امضا کردند. الناصر در آندلس به حرکت خود ادامه داد و بر قلعه مستحکم «شلبطره» دست یافت. آلفونسونیز به سرعت بر قلعه «رباح» مسلط شد. سقوط قلعه صلیبی شلبطره به دست مسلمانان زنگ خطر را برای همه صلیبی‌ها به صدا درآورد. از این رو سیل کمک از تمام اروپا برای آلفونسو سرازیر شد. و از سوی دیگر «ردریک» اسقف بزرگ طلیطله (تولدو) و عده‌ای دیگر از بزرگان مسیحیت در تمام اروپا برای جمع

آوری جنگجویان داوطلب می‌گشتند. همه این جنگجویان داوطلب در طلیطله جمع می‌شدند و پاپ انوسان سوم در رم دستور داد برای پیروزی صلیب در اسپانیا سه روز روزه بگیرند و در همه جا مراسم عمومی دعا برای پیروزی برگزار می‌شد و به این ترتیب بیش از پیش کینه صلیبی را برای این رویارویی بر می‌انگیختند. از آن طرف الناصر نیز تلاش‌های خستگی ناپذیری را آغاز کرد و برای جمع آوری نیرو اعلام عمومی کرد به دنبال آن جنگجویان داوطلب مسلمان از هر طرف به سپاه او پیوستند و لشکر فوق العاده بزرگی فراهم آمد. تا آنجا که گفته شده تعداد جنگجویان به نیم میلیون نفر رسیده بود. و همین انبوهی بی‌مورد لشکر چنانکه خواهیم دید باعث شکست آن شد.

بعضی اوقات کثرت خود مشکل بزرگی برای ارتش به حساب می‌آید زیرا تدارکات و تغذیه و نقل و انتقال چنین لشکر گرانی بسیار سخت است، اداره چنین لشکری آسان نیست و مشکلات داخلی این لشکر بسیار است و بالاتر و بدتر از همه این‌ها غروری است که بفرماندهان لشکر و حتی سربازان عادی نظر به انبوهی سپاه عارض می‌شود. تا جایی که پیروزی خود را حتمی می‌پندارند نه به خاطر توکل بر نصرت و فضل خدا بلکه به اعتماد نیروی فراوان خودشان، همین دلیل به تنهایی برای شکست یک لشکر کافی است. از سوی دیگر مشاوری در خصوص تصمیمات سرنوشت ساز از مهمترین عوامل موفقیت و پیروزی به شمار می‌آید ولی با تأسف بسیار در پیکار عقاب به سال ۶۰۹ هجری آن عامل مهمی که برای شکست برشمردیم گریبانگیر لشکر شده بود و اما آن عامل مهمی که برای پیروزی گفتم ضرورت دارد بکار گرفته نشد. چنانکه الناصر به کثرت لشکر خود مغرور شده و مشورت هیچ خیرخواهی را نپذیرفت و به پیروزی خود اطمینان داشت. این موضوع از حوادثی که در شب قبل از جنگ پیش آمد روشن می‌شود چنانکه صلیبی‌ها شب را با مراسم دریافت برکت و غفران پاپی نزد کشیشان و روحانیون مسیحی و با نماز و دعا سپری کردند ولی با کمال تأسف مسلمانان هیچ عمل مثبتی انجام ندادند و دیگر از آن صحنه‌های تأثر انگیز که در شب قبل از جنگ بزرگ ارک اتفاق افتاده بود، خبری نبود. از آن رو که یک غرور کاذب به همه چه فرماندهان و چه سربازان دست داده بود و بیش از حد به خود و پیروزی شان مطمئن بودند. لذا نیازی به نماز و دعا در طول شب نمی‌دیدند. با این حساب

نتیجه چه شد؟ در جنگ عقاب در سال ۶۰۹ هجری فاجعه هولناکی گریبانگیر مسلمانان شد حتی نزدیک بود که خود امیر الناصر در جنگ کشته شود. مسلمانان در این جنگ ده‌ها هزار کشته دادند. زیرا آلفونسو صلیبی ندا کرده بود که اسیر گرفته نشود و هرکس اسیری بگیرد او را با اسیرش خواهد کشت. بنابراین مسلمانان زیادی کشته شدند تا جایی که گفته شده تا دویست هزار نفر کشته شدند و صلیبیان به مناسبت این پیروزی آن روز را جشن ملی اعلام کردند و تا امروز به عنوان روز پیروزی صلیب جشن گرفته می‌شود.

الناصر بعد از این شکست مفتضحانه به مراکش پایتخت مملکتش بازگشت اما از آن پس در اثر فاجعه عقاب همیشه غم زده و اندوهگین بود چنانکه به فشار خون مبتلا شد که نهایتاً باعث سکنه مغزی وی گردید. و بر اثر سکنه در ۱۰ شعبان سال ۶۰۹ هجری درگذشت. گفتنی است علیرغم شکست در نبرد عقاب، الناصر از امرای قدرتمند به شمار می‌رود و تنها کسی بود که توانست بر آشوب‌های داخلی چیره شود و شهر میورقه را به حاکمیت مسلمین بازگرداند. الناصر لدین الله توانست امور کشور را سرو سامان دهد و مفسدان و آشوبگران را قلع و قمع کند و دست کارگزاران ظالم را کوتاه کند. وی در اجرای وصیت پدرش المنصور به مشورت با مشایخ و علما و بزرگان تمایل داشت ولی در اواخر حکومتش از این کار سربازد. همین از عوامل آن شکست فاجعه بار وی گردید. یکی از مصاحبان وی در باره‌اش می‌گوید: «آدمی بود بسیار ساکت و کم حرف، ژرف اندیش و بلند همت بود و بیشتر با خودش خلوت می‌کرد و گوشه گیر بود، به هر چه می‌خواست با تلاش و کوشش به آن می‌رسید، در اداره کشور خود رأی و خود کامه بود» با مرگ این امیر، دیگر آندلس امیری قدرتمند به خود ندید تا در برابر فزون طلبی‌های صلیبیان بایستد. بعد از پیکار عقاب و وفات امیر الناصر لدین الله - آخرین امیر قدرتمند آندلس - آتش توسعه طلبی‌های صلیبیان شعله ور تر گردید.

ترجمه: ابویحیی

صدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

نخستین جنگ صلیبی

زمان: ۲۵ جمادی الآخر سال ۴۹۱ هـ مطابق ۳ ژوئن ۱۰۹۸ میلادی

هنگام صحبت از دشمنان صلیبی که همواره از آغاز اسلام رودرروی امت اسلامی قرار گرفته‌اند باید متوجه باشیم که صلیبیان دوگروه بوده‌اند:

۱- گروه اول، حکومت بیزانس یا روم شرقی است که از همان زمان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم با مسلمانان برخوردهایی داشته است. در آن زمان امپراطور روم هراکلیوس بود و امپراطوری روم شامل بالکان، اروپای شرقی و ترکیه امروزی می‌شد و مصر و شمال آفریقا و بلاد شام را نیز تحت سلطه خود داشت. پایتخت آن کشور قسطنطنیه (کنستانتینوپل) و دین آن‌ها نیز مسیحیت ارتودوکس بود این حکومت به وسیله سلطان محمد فاتح؛ مشهورترین سلطان عثمانی سرنگون شد. البته قبل از سقوط قسطنطنیه بیشتر سرزمین‌های متصرفه روم به تدریج به دست مسلمانان افتاده بود.

۲- گروه دوم صلیبیانی هستند که در واقع شامل يك کشور معین نبوده بلکه مجموعه‌ای از مردمان کشورها و سرزمین‌ها و ایالات اروپای غربی می‌باشند که زیر پرچم صلیب و با هدف از پیش تعیین شده که نجات بیت المقدس از تصرف مسلمانان باشد گرد آمده بودند. تجمع چنین گروهی از ملیتهای مختلف و با هدف جنگ با مسلمانان نخستین بار در آندلس اتفاق افتاد. پس از این تجربه يك گروه بزرگ که به صلیب و مذهب مسیحیت کاتولیک پایبند بودند در پاسخ به دعوت پاپ اوربان دوم و تحت تاثیر خطابه‌های مشهور پطرس زاهد که احساسات دینی اروپاییان را برمی‌انگیخت از اروپای غربی به سوی جهان اسلام به راه افتادند. این گروه دوم، همان دشمنان صلیبی هستند که حملات معروف صلیبی را بر ضد بلاد شام

و مصر در طول دو قرن به راه انداختند. این دسته‌های وحشی و اراذل و اوباش که پشت سر پطرس زاهد به راه افتاده بودند و دولت سلجوقیان روم به مقابله آنان شتافت، در واقع قربانی بی‌برنامگی و بی‌هدفی بودند و انگیزه و برنامه معینی نداشتند و حتی از يك سازماندهی منظم و اصولی برخوردار نبودند. لذا بسیاری از مورخان این تهاجم را از سلسله حملات صلیبی به حساب نمی‌آورند.

اگر چه بعضی از مورخین دیگر این تهاجم را اولین حمله صلیبی به حساب آورده‌اند و از آن به عنوان حمله ماجراجویان یاد کرده‌اند. پاسخ مثبت امرای فرانسه به دعوتهای مکرر پاپ اوربان دوم برای جنگ و تهاجم به سرزمین‌های اسلامی، نخستین آتش جنگ منظم و حساب شده به شمار می‌رود. این مهاجمان را مسلمانان برای تمایز از رومی‌ها؛ فرنگی خوانده‌اند. فرنگی کلمه‌ای است که از les farancs مشتق شده است و از آنجا که بیشتر کسانی که دعوت پاپ را اجابت کردند امرا و فئودال‌های فرانسه بودند لذا همه آن مهاجمان را فرنگی نامیده‌اند. فرماندهی این نخستین حمله منظم و هدفمند بر عهده تعدادی از شاهان و فئودال‌ها از جمله ریمون چهارم کنت تولوز و «بولدوین» دوک لورین و «روبرت دوم» دوک نورماندی و تعدادی دیگر بود.

نخستین حمله صلیبی در سال ۴۹۰ هجری برابر با ۱۰۹۷ م آغاز شد و سربازان صلیبی در این سال به قسطنطنیه رسیدند و فرماندهان این سپاه با امپراطور بیزانس ملاقات کردند. او برای اینکه به این سپاه گران اجازه دهد که از خاکش عبور کنند با آنها شرط کرد که در مسیر خود نخست شهرانطاکیه را از تصرف مسلمانان خارج کرده و به او واگذار کنند. هدف وی آن بود که از نیروی چنین سپاه عظیمی برای درهم شکستن قدرت و شوکت دولت سلجوقیان روم که در آسیای صغیر (ترکیه امروزی) در مجاورت مرزهای امپراطوری روم بودند استفاده کند. عملاً هم سپاه

صلیبیون در کنار شهر قونیه بر سلجوقیان پیروز شد و از این جا به سوی انطاکیه متوجه شدند. در مسیر راه «بولدوین» از سپاه جدا شده و به سوی شهر «الرها» حرکت کرد و از آنجا که بیشتر ساکنان آن مسیحی بودند در اشغال شهر به وی کمک کردند و بنابراین بولدوین به آسانی بر این شهر دست یافت. سایرین راه خود را به سوی انطاکیه ادامه دادند.

این سپاه دهشت انگیز به انطاکیه رسید و آن را به محاصره شدید خود درآورد. والی شهر که «باغی میان» نام داشت از سلجوقیان بود. وی آنچنان که شایسته بود مانند يك قهرمان شجاع از شهر دفاع کرد و شهر ۹ ماه تمام مقاومت کرد. صلیبی ها که از فتح شهر ناامید شده بودند به حربه خیانت و رشوه متوسل شدند. لذا رشوه هنگفتی به سرنگهبان یکی از برجهای قلعه شهر دادند. آن نگهبان نامش «زراد» و نصرانی بود. متأسفانه مسلمانان غفلت کرده بودند که يك نصرانی را در چنین مکان خطیر و حساسی آن هم در این شرایط حساس گمارده بودند، مسیحیان، شهر را محاصره کرده بودند و مسلمانان هم يك مسیحی را مأمور حفاظت از يك برج مهم کرده بودند!! زراد با دریافت رشوه، شبانه دروازه های شهر را گشود و صلیبیان در ۲۵ جمادی الآخر سال ۴۹۱ هـ مطابق ۳ ژوئن سال ۱۰۹۸ وارد شهر شدند و چنین شد که پای صلیبی ها به نخستین شهر شام و اسلام باز شد و به دنبال آن شهرها و قلعه های دیگر هم سقوط کردند تا مدتی بعد که خداوند از سر لطف خود آل زنگی و ایوب را برای دفع سلطه آن ها برانگیخت.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

عقب نشینی شوروی از افغانستان

زمان: ۹ رجب ۱۴۰۹ هـ برابر ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ م

از هنگامی که «محمد داود» در سال ۱۳۷۳ هـ برابر ۱۹۵۳ م به نخست وزیری افغانستان رسید، راه را برای ورود اندیشه کمونیسم به افغانستان بازگذاشت چرا که آرایش و ساختار سازمانها و پیمانهای جهانی در آن برهه زمانی بستر مناسبی برای گسترش کمونیسم فراهم کرده بود. از این رو تشکیل پیمان بغداد در سال ۱۳۷۴ هـ راه را برای نفوذ شوروی در افغانستان هموار کرد. و چنین شد که کمونیست‌ها کودتاهایی را یکی پس از دیگری در آن کشور به راه انداختند و با وجود آنکه محمد داود و نور محمد ترکی و سایر کمونیست‌ها سرسپرده کمونیسم و شوروی بودند ولی روسیه کمونیست به این راضی نشده و می‌خواست که افغانستان نسخه دیگری درست همانند اتحاد جماهیر شوروی شود به عبارت دیگر کفر و الحاد و کمونیسم به طور کامل در افغانستان حکمفرما شود و لذا پس از اینکه چندین کودتای نظامی در آن کشور اتفاق افتاد که همه کودتاچیان کمونیست بودند بازهم در نهایت، شوروی در ۸ صفر سال ۱۴۰۰ هـ افغانستان را اشغال کرد و کمونیست‌ها به پشتوانه ارتش شوروی در همان سال به طرز هولناکی مردم مسلمان افغانستان را قتل عام کردند چنانکه صدها هزار مسلمان بی‌گناه کشته شدند.

قبل از پیدا شدن کمونیست‌ها مردم افغانستان زندگی ساده و آرامی داشتند و به شدت پایبند اسلام بودند. کوچکترین بی‌حرمتی به احکام شریعت را بر نمی‌تافتند و تحمل نمی‌کردند. از همین جهت زمانی که امان الله شاه افغانستان بیگانگان را در افغانستان بر سر کار آورد و امور کشور را به آن‌ها سپرد و در فکر پیاده کردن سکولاریسم و لامذهبی در افغانستان افتاد علیه وی قیام کردند. افغانان علی‌رغم ساده زیستی، دلاور و سرسخت هستند. آن‌ها این خصیصه‌ها را از طبیعت سرزمین

خشن و طاقت فرسای خود که آکنده از کوهستان‌های مرتفع و یخبندان است گرفته‌اند. از این رو وقتی که شوروی‌ها افغانستان را اشغال کردند، ملت افغان علیه آن‌ها به پا خاست و گروه‌ها و احزاب جهادی متعددی برضد تجاوزات کمونیست‌ها به جهاد برخاستند. از شاخص‌ترین این احزاب، حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و حزب اسلامی به رهبری محمد یونس خالص و حزب اتحاد اسلامی به رهبری «سیاف» بودند. البته احزاب دیگری هم بودند که بعنوان جهادی شناخته می‌شدند ولی صبغه ملی‌گرایی آن‌ها پررنگ‌تر بود مانند جبهه آزادی بخش و حرکت انقلاب اسلامی. این احزاب از پشتیبانی گسترده مردم افغانستان و سایر مسلمانان جهان برخوردار شدند و داوطلبان جهاد از کشورهای عربی و سایر کشورهای اسلامی از سراسر جهان به افغانستان روی آوردند و آمدن شهید دکتر عبدالله عزام البته نقطه عطفی در تاریخ جهاد افغانستان با شوروی محسوب می‌شود. زیرا از آن پس فعالیت‌های جهادی سر و سامان گرفت و هماهنگ و منسجم شد؛ وجهه جهانی پیدا کرد و چنان شد که حدیث جهاد افغانستان نقل محافل بین‌المللی شده و اعجاب و تحسین همه مردم را برانگیخت.

روس‌ها در بدو اشغال افغانستان فکر می‌کردند که در پناه برتری ماشین مهلک نظامی و تسلیحات ویرانگر و ممنوعه خودشان خواهند توانست در مدتی کوتاه و شاید هم ظرف چند روز هرگونه مقاومتی را سرکوب نمایند. زیرا شوروی در آن وقت قدرتمندترین ارتش دنیا و کشنده‌ترین تسلیحات نظامی را در اختیار داشت. اما به زودی این وهم و خیال دروغین به کابوسی وحشتناک برای شوروی‌ها تبدیل شد زیرا مجاهدین فقط با تکیه بر یاری خداوند در برابر شوروی ایستادند. خسارات زیادی به ارتش شوروی و سربازان و تسلیحات آن‌ها وارد شد تا آنجا که بیش از ۵۰ هزار سرباز را از دست دادند و صدها میلیارد دلار زیان دیدند که این باعث شد عقلشان را از کف بدهند و دیوانه وار مردم بی‌گناه را بکشند. چنانکه هرگاه در عملیاتی

مجاهدین به آن‌ها ضربه می‌زدند، شوروی‌ها هم با بکارگیری گازهای شیمیایی و بمبهای مخرب ممنوعه، مردم بیگناه شهرها و روستاها را بمباران می‌کردند. و با این شیوه بسیاری از روستاها را برای همیشه از بین بردند.

دوران اشغال افغانستان بدون حصول هیچ نتیجه مادی یا معنوی برای شوروی‌ها ادامه می‌یافت و در مقابل هر روز بر عزت و شوکت مجاهدین افزوده می‌شد و ارزش و احترام آن‌ها بین مردم افزایش می‌یافت و بار دیگر جهاد اسلامی در قلوب مسلمانان جا باز کرد و یک بار دیگر بعد از آنکه به سبب گفتگوهای صلح اعراب با اسرائیل چراغ جهاد در چشم مسلمانان کم فروغ شده بود جهاد نور افشانی خود را آغاز کرد سرانجام روسیه که از پیروزی بر مجاهدین مایوس شده بود و علیرغم برتری امکانات نظامی و تسلیحات کشتار جمعی خود، متحمل خسارات فراوان شده بود، از اشغال افغانستان پشیمان شد ولی برای حفظ جایگاه و اعتبار خود در بین کشورهای پیشرفته و محافل بین المللی از عقب نشینی هم خود داری می‌کرد آن‌ها نگران بودند که با عقب نشینی از افغانستان در مقابل اردوگاه سرمایه داری غرب بی‌اعتبار خواهند شد. لذا روسها برای حل این معضل و خروج از باتلاق افغانستان و فرار از مقابل مجاهدین حيله ای اندیشیدند. از این رو آن‌ها بر آن شدند که معاهده ای بین افغانستان و پاکستان منعقد کنند تا به این ترتیب هم آبرومندانه از افغانستان عقب نشینی کنند و هم در مقابل مردم جهان حداقل در زمان کنونی بعنوان صلح طلب جلوه کنند. در همان زمان که گفتگوها در جریان بود روسیه با تمام توان بر مجاهدین فشار می‌آورد تا حداقل امتیازاتی از آن‌ها گرفته باشد ولی مجاهدین مانند کوههای مرتفع و شامخ ایستادگی کردند و سلاح خود را بر زمین نگذاشتند تا اینکه معاهده ژنو بین افغانستان و پاکستان و روسیه در ۲۹ شعبان ۱۴۰۸ هـ به امضا رسید و نیروهای روسی از روز ۲۹ رمضان همان سال برابر ۱۵ مه ۱۹۸۸ عقب نشینی خود را آغاز کردند و در روز ۱۰ رجب ۱۴۰۹ هـ برابر با ۱۵

فوریه ۱۹۸۹ م آخرین تانک شوروی از افغانستان خارج شد. تانکی که به دنبال خود پیامدهای شکستی را یدک می‌کشید که تاریخ عصر جدید مثل آن را ندیده بود این تانک پایان هشت سال اشغال و تجاوز ظالمانه و ویرانگر را می‌نوشت و البته این تانک شاهد زیباترین فصل کتاب جهاد اسلامی در قرن بیستم هم بود و هم اولین خط دفتر سقوط عن قریب اتحاد جماهیر شوروی را هم رقم زد چرا که فقط دو سال بعد آن رژیم سفاک فرو پاشید.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

خلع امان الله پادشاه افغانستان از سلطنت

زمان: ۴ شعبان ۱۳۴۷ هـ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۹ م

امان الله خان اولین امیر از خاندان درانی است که خود را پادشاه خواند این خاندان در حدود دو قرن (۱۱۶۳-۱۳۴۸ هـ.ق) بر افغانستان حکومت کرده بود. امان الله یازدهمین امیر این خاندان بود که در سال ۱۳۳۸ هـ بعد از پدرش حبیب الله خان که در پی رد درخواست ملت برای هم پیمانی با عثمانی بر ضد انگلیس و اصرار بر پشتیبانی از انگلیس به قتل رسیده بود به حکومت رسید. امان الله که از سرنوشت پدرش عبرت گرفته بود کوشید که خود را از سلطه و نفوذ انگلیس برهاند. از این رو روابط بین طرفین تیره شد و جنگ‌هایی بین انگلیسی‌ها و افغان‌ها اتفاق افتاد و افغان‌ها به رهبری محمد نادر خان - شاه بعدی در چند موضع بر انگلیسی‌ها پیروز شدند و مناطقی را که انگلیسی‌ها اشغال کرده بودند باز پس گرفتند.

بعد از این شروع خوب و مقتدرانه و پس از برقراری نظم و امنیت در کشور، امان الله خان به عشرت طلبی و خوشگذرانی گرایش پیدا کرد و لخرجی‌های او خزانه

مملکت را تهی کرد از سوی دیگر وی که از قدرت و محبوبیت محمد نادر خان نگران بود او را به بهانه سفارت در فرانسه به پاریس فرستاد. امان الله که گویا گمشده مطلوب خود را در قامت اروپا دیده بود با شتاب به تقلید از تمدن و آداب و رسوم اروپایی‌ها روی آورد. او پیروی از اروپا را از خود و خانواده‌اش آغاز کرد. در این راستا زنان خانواده‌اش را ملزم کرد که حجاب از خود برداشته و لباس نازک بپوشند وی برای اینکه هزینه‌های اجرای افکار و برنامه‌های خویش را تامین کند، مالیات‌های جدیدی بر ملت بیچاره افغان تحمیل کرد که این باعث شد ملت بیش از پیش از وی بیزار شود. امان الله خان در سال ۱۳۴۶ هـ برای مدتی طولانی به اروپا رفت به زودی اخبار اعمال و مفاسد که در اروپا مرتکب شده بود در افغانستان پیچید و ملتی که شدیداً پایبند دین بود و زندگی سنتی داشت آگاه شد امان الله در بازگشت به افغانستان ملتش را در حالی یافت که به شدت از او روی برگردانده و آشکارا از وی انتقاد می‌کند. با وجود این وی از تصمیم خود برنگشت و به راه خود ادامه داد در این راستا دستوراتی مبنی بر ترك لباس افغانی و پوشیدن لباس اروپایی به جای آن، صادر کرد و برهنگی و بی‌حجابی را ترویج نمود. بعلاوه وی چند دختر را بدون محرم برای تحصیل به ترکیه فرستاد. این اعمال وی باعث بروز آشوبهای بزرگی در کشور شد و در گوشه و کنار مملکت ناآرامی‌های متعددی رخ داد تا اینکه یکی از راهزنان و دزدان بزرگ، معروف به «بچه سقا» از موقعیت سوء استفاده کرد و بر کابل دست یافت^(۱). امان الله خان مجبور شد به قندهار بگریزد و در آنجا به تاریخ ۴ شعبان

۱- آنچه در مورد امیر حبیب الله خان «بچه سقا» نوشته شده، اشتباه و خلاف حقیقت است. وی با اینکه سواد و علم زیادی نداشت اما شخص دین دوست، مبارز، مسلمان، آزادی‌خواه و... بود. و بر علیه نظام فاسد، غربگرا و مزدور امان الله خان قیام نمود و افغانستان را از کثافت‌هایش پاک نمود. بهمین خاطر، مردم مسلمان و دین‌دوست افغانستان؛ بشمول علما، نویسندگان و بزرگان قبایل و.. از وی حمایت

سال ۱۳۴۷ هـ به نفع برادرش «عنایت الله» از سلطنت کناره گرفت و خودش به انگلیس رفت تا بقیه عمر خود را در عیش و عشرت به سر ببرد.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

شهادت عالم ربانی سعید بن جبیر

زمان: ۱۶ شعبان ۹۵ هـ ق

سعید بن جبیر معروف به عالم امت و ربانی امت (دانشمند راسخ در دین و عمل) یکی از اقطاب دین اسلام (یکی از ستون‌های علوم اسلامی) و بزرگترین مفسران قرآن می‌باشد. ایشان مکنی به ابو محمد الکوفی الاسدی الوالبی یکی از ائمه بزرگ اسلام در تفسیر و فقه می‌باشد. ابن جبیر، بزرگترین، عالم ترین، با تقواترین، زاهدترین و فقیه ترین شاگرد حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌باشد. بسیار قرآن تلاوت می‌نمود و به آن اهتمام می‌ورزید. با این که در حیات استادش حضرت ابن عباس شایستگی افتاء داشت ولی به احترام استادش تا زنده بود هرگز در دین فتوا نداد.

سعید در قیام این اشعث در سال ۸۱ هـ بر ضد خلافت اموی و والی ستمگر عراق، حجاج بن یوسف ثقفی از ابن اشعث حمایت کرد. ابن اشعث سپاهی ده‌ها هزار نفری در اختیار داشت و بعلاوه از حمایت بسیاری از علما و فقها و قاریان و حافظان که در رأس آن‌ها سعید بن جبیر و شعبی و ابن ابی لیلی و جبله بن زحر قرار

کردند و تاهنوز جمعیت بزرگ افغانستان او را به عنوان قهرمان و انسان دین دوست و مجاهد می‌شناسند. (مُصحح).

داشتند برخوردار بود. چیزی نمانده بود که بساط ظلم و جور حکومت بنی امیه را برچینند. این قیام نزدیک به دو سال به درازا کشید ولی سرانجام بوسیله حجاج سرکوب شد و ابن اشعث و بسیاری از سربازان و حامیانش کشته شدند و بسیاری دیگر هم از جمله حضرت سعید بن جبیر رحمه الله گریختند. ابن جبیر برای اقامت عازم اصفهان شد. حجاج هم به تعقیب او پرداخت ولی نتوانست وی را دستگیر کند چرا که حضرت سعید مرتب محل اقامت خود را تغییر می داد. این وضع ۱۲ سال تمام ادامه داشت تا اینکه سرانجام رحل اقامت در مکه افکند. جابجایی های مکرر ابن جبیر از يك مکان به مکانی دیگر برای نشر علم و فقه بود از این رو وقتی در يك مکان دانش خود را منتشر می کرد بر جای دیگری نقل مکان می کرد. حجاج خود این را می دانست چنانکه به او خبر رسیده بود که ابن جبیر در مکه مکره اقامت دارد ولی وانمود می کرد که خبر ندارد و سعید را به حال خود واگذاشت.

«خالد قسری» والی مکه، این عالم ربانی را دستگیر کرده و به عراق نزد حجاج فرساده. البته او این اقدام خالد قسری را پسند نمی داشت ولی برای حفظ هیبت خود و ارباب مردم در ۱۶ شعبان سال ۹۵ هـ این عالم امت اسلام؛ سعید بن جبیر را به شهادت رساند گفتگوی کوتاهی بین آن ستمگر دوران و بین داعی دین خدا انجام شده که مشهور است. از جمله ایشان دعایی بر حجاج کرد که نمود ربانیت و در عین حال محبتی است که به امت اسلام دارد. گفت: «خدایا بعد از من حجاج را بر هیچ کس مسلط نکن» خیلی زود این دعا مستجاب شد. و چند روزی بیشتر بر نیامد که در رمضان همان سال خداوند بلند مرتبه، حجاج را هلاک کرد. و چه خوب گفته است امام سفیان ثوری: «سعید بن جبیر کشته شد ولی در تمام جهان کسی وجود ندارد که از علم وی بی نیاز باشد.» ابن جبیر در روز شهادت تقریباً ۵۰ سال بود.

قابل ذکر است که داستان قتل سعید بن جبیر در کتب تراجم از حمله حلیه الاولیاء ابو نعیم اصفهانی و وفیات الاعیان ابن خلکان وجود دارد ولی قصه ای که

واعظان و خطیبان در محافل و مجالس فراوان نقل می‌کنند که حجاج به سعید گفت: تو بدبخت پسر شکسته هستی (شقی بن کسیر) هستی تا آخر این قصه، حقیقت ندارد و اصلاً صحت آن به اثبات نرسیده است. چنین چیزی را برای توجه و عبرت گفته‌اند. (برای آگاهی بیشتر به تاریخ طبری، البدایه و النهایه، سیر اعلام النبلاء، حلیه الاولیاء، و فیات الاعیان، صفوه الصفوه مراجعه کنید).

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

سقوط حکومت مرابطون (مغرب و شمال آفریقا)

زمان: ۱۸ شوال ۵۴۱ هـ برابر با ۲۴ مارس ۱۱۴۷ م

این واقعه یکی از مهمترین حوادثی است که در سرزمین مغرب و اندلس به وقوع پیوسته است. اضمحلال و سقوط دولت مرابطون از حساس ترین و مهمترین حوادثی است که حکومت جهانی اسلام در این بخش از جهان با آن روبرو شده است چرا که دولت مرابطون از تمام جهات دینی و اخلاقی و جهادی و اجتماعی و اقتصادی بهترین دولتی بود که در مغرب و اندلس بر پا شده بود. ابتدای کار این حکومت بر اساس عقیده دینی و ایمان قوی به دست فقیه معروف عبدالله بن یاسین جزولی و با کمک امرا و بزرگان قبایل لمتونه و مسوفه بنا شده بود. آغاز این حکومت چنان بود که عبدالله بن یاسین با هدف نشر اسلام صحیح بین قبایل بربر شمال آفریقا که از اسلام صحیح بدور بوده و شدیداً گرفتار جهل و خرافات و بدعتها بودند؛ جنبشی تشکیل داد. در اوایل کار این جنبش به سال (۴۳۴ هـ ۱۰۴۲ م) امیر یحیی بن عمر لمتونی به حمایت از آن برخاست و از آن پس این حرکت، رنگ نظامی به خود گرفت و با خرافات و بی‌دینی‌ها و بدعتهای بربرها به جنگ برخاست.

این جنبش با کسب پیروزی‌های پیاپی به سرعت توسعه یافت و حوزه نفوذ و قلمرو خود را گسترش داد. تا اینکه امیر یحیی وفات کرد و برادرش ابوبکر بن عمر لمتوننی جانشین وی شد. او پیوسته همراه عبدالله بن یاسین می‌بود و فرماندهی مرابطون را در دست داشت. با رهبری وی مرابطون بخش‌های بزرگی از جنوب کشور مغرب را فتح کردند و به این ترتیب جنبش مرابطین به بزرگترین نیروی نظامی منطقه تبدیل شد.

پس از شهادت عبدالله بن یاسین در جنگ با ملاحده (اسماعیلیان باطنی) در سال ۴۵۱ هـ تحول بزرگی در ساختار حرکت مرابطین بوجود آمد، چنانکه پس از آن امیر ابوبکر بن عمر برای نشر اسلام بین قبایل زنگی در سال ۴۵۳ هـ متوجه نواحی جنوبی شد. مدتی بعد ارتش مرابطون تحت امر فرمانده بزرگ «یوسف بن تاشفین» که با نبوغ بی‌نظیر نظامی خود در کنار ایمان و اراده و همت والای خود توانست سایر مناطق مغرب آفریقا را هم فتح کند و تأسیس دولت مرابطین را در سرزمین‌های وسیع مرکب از الجزائر و مغرب و موریتانی و قسمت‌هایی از چاد و مالی تا دلتای نیجریه در سال ۴۵۵ هـ اعلام نماید.

چهار نفر به نوبت در سلسله مرابطون حکومت کردند:

- ۱- یوسف بن تاشفین (۴۵۵ - ۵۰۰ هـ ق) وی مؤسس واقعی حکومت مرابطون و رهبر بزرگ و بی‌نظیر آن‌ها به شمار می‌رود که به امیر المسلمین ملقب شده است. او در یکم محرم سال ۵۰۰ هـ وفات یافته که در مقاله ای به همین مناسبت از صفات او یاد کرده‌ایم. در یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخ اسلام به خدمت اسلام کمر بست و توانست يك دولت قدرتمند در مغرب تأسیس کند و اسلام را بین قبایل بربر گسترش دهد. بعلاوه رژیم‌های ضعیف و ناتوان آن سامان را از میان بردارد. اما برجسته‌ترین کار وی نجات حکومت اسلامی اندلس در دو نوبت می‌باشد.

نخستین بار در سال ۴۷۹ هـ بود که پیروزی بزرگی در جنگ زلاقه بر صلیبیان اسپانیا بدست آورد و به توسعه طلبی و زیاده خواهی‌های آلفونسوی ششم؛ شاه مسیحی اسپانیا پایان داد. بار دوم در سال ۴۸۳ هـ بود که طومار حکومت ملوک الطوائفی آندلس رادرهم پیچید. چرا که آن وضعیت که هر شهر اندلسی بوسیله یک امیر اداره می‌شد- برای حکومت اسلامی در اندلس خطرات فراوانی داشت. از همین رو در آن دوره بیشتر اراضی اندلس از تصرف مسلمین خارج شد. با این اقدام یوسف بن تاشفین، اندلس تابع حکومت مرابطین قرار گرفت.

۲- علی بن یوسف بن تاشفین (۵۰۰ هـ-۵۳۷ هـ) امیر علی مانند پدرش خیر و نیکوکار بود. در دوران طولانی سلطنت وی، پایه‌های حکومت مرابطین در مغرب و اندلس استوار شد در اوائل سلطنت وی، قدرت و توسعه سلسله مرابطین به اوج خود رسید. در همین زمان جنبش ابن تومرت که مدعی مهدویت بودت در سال ۵۱۵ هـ آغاز شد. این جنبش، علت اصلی سقوط مرابطین بود. امیر علی عابد و زاهد بود و همنشینی با علماء را دوست می‌داشت. از این رو در زمان وی فقهاء از مقام و مکانت بالایی برخوردار بودند تا جایی که امیر علی بدون مشورت با آن‌ها تصمیمی نمی‌گرفت از این رو گفته‌اند که امیر علی بیش از آنکه به سلاطین و حکام شباهت داشته باشد به زاهدان و عابدان شباهت داشت و همین ویژگی امیر در اواخر حکومتش، اوضاع حکومت مرابطین را آشفته کرد زیرا به جای اینکه با جنبش ابن تومرت و پیروانش که خود را موحدین می‌نامیدند مبارزه کند، به روزه داری و شب زنده داری مشغول بود لذا قدرت آن‌ها ضعیف شد و اوضاع مملکت روبه نابسامانی رفت و تسلط خود را بر بسیاری از سرزمین‌های تابعه مرابطین در مغرب و پس از آن در اندلس از دست دادند.

۳- تاشفین بن علی بن یوسف بن تاشفین (۵۳۷ هـ - ۵۳۹ هـ) این امیر نگون بخت هیچ گاه روی خوش و راحتی را ندید. وی از قبل از اینکه به حکومت برسد تا زمانیکه در یکی از جنگ‌هایی که بی‌وقفه با موحدین ادامه داشت کشته شده بیشتر زندگی خود را در جنگ گذرانده بود دیگر اکنون موحدین به يك قدرت توفنده و مهار نشدنی تبدیل شده بودند که بیشتر بلاد مغرب را از چنگ مرابطون در آورده بودند. و تاشفین بیهوده می‌کوشید تا اشتباهات پدرش را در مقابل موحدین جبران کند ولی دیگر خیلی دیر شده و او وارث مشکلات عدیده ای شده بود. و علیرغم جانفشانی‌ها و دلاوری‌ها و استقامتی که تا آخرین لحظه زندگی خود در جنگ‌ها نشان داد، از پس موحدین برنیامد و در پایان حکومت کوتاهش جز پایتخت مرابطون یعنی مراکش و چند شهر کوچک دیگر، جای دیگری از مملکت گسترده در اختیار ایشان باقی نماند.

۴- ابراهیم بن تاشفین (۵۳۹ هـ - ۵۴۱ هـ) وی پس از کشته شدن پدرش تاشفین عهده دار حکومت شد در حالی که هنوز ۱۴ ساله بیشتر نبود. وی در همان آغاز دچار جدال خانوادگی شد چنانکه عمویش امیر اسحاق حکومت او را نپذیرفت و لذا مرابطون به دو دسته تقسیم شدند و در حالی که موحدین بر دروازه‌های شهر مراکش بودند به جنگ با یکدیگر مشغول شدند و ابراهیم به خاطر سن کم بر امور تسلط نداشت. موحدین چند ماه تمام مراکش را به محاصره خود در آوردند و سرانجام در ۱۸ شوال سال ۵۴۱ هـ وارد پایتخت مرابطین شدند و در کشتاری هولناک تمام مردم را قتل عام کردند این عادت مشخصه کلی موحدین بود و بارها به چنین کاری دست زده بودند و اولین کسی که قربانی این جنایت شده امیر ابراهیم بود ۱۶ ساله بود که نه هواداری داشت و نه نیرویی برای دفاع از خود. در این کشتار هر

کسی که نسبتی با قبیله لمتونه یعنی پشتیبانان مرابطون داشت به قتل رسید. بدین ترتیب این دولت بزرگ در پی یکی از شدیدترین مصیبت‌هایی که بلاد اسلام در آن گوشه کره زمین بدان گرفتار شده بود، سقوط کرد.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

سقوط قرطبه (کوردوبا)

زمان: ۲۳ شوال سال ۶۳۳ هـ

شکست دولت موحدین در پیکار عقاب به سال ۶۰۱ هـ زنگ پایانی بر فرو پاشی قریب الوقوع این دولت قدرتمند بود، پایانی هولناک و سریع مضافا اینکه شورش‌ها و نا آرامی‌های متعدد داخلی، دولت موحدین را در بر گرفته بود. از این رو مسلمانان اندلس دریافتند که باید رهبر جدیدی بیابند تا دوباره مسلمانان پراکنده اندلس را گرد هم آورد و به اوضاع سرو سامان دهد. چنین شد که در آن دوره حساس ستاره ابن هود فرمانده جدید درخشش خود را آغاز کرد. ابن هود در سال ۶۲۵ هـ اعلام کرد که قصد دارد اندلس را از سلطه موحدین و هم تجاوزات صلیبیان خلاص کند و اعلام داشت که می‌خواهد دوباره عمل به شریعت اسلام را احیاء کند.

نظر به آن دوره پر فتنه و آشوب و توسعه طلبی‌های صلیبیان، کار این رهبر جدید چندان هم آسان نبود. ابن هود رقیبان زیادی داشت که از همه خطرناک تر و قدرتمندتر ابن احمر بود که در جنوب اندلس حکومت می‌کرد. ابن احمر از اسپانیایی‌های مسیحی هم بیشتر دشمن ابن هود بود. از این رو برای بدست گرفتن رهبری اندلس با ابن هود وارد جنگ شد که سال‌ها به طول انجامید. این

کشمکش‌های داخلی میان مسلمین بهترین فرصت برای بهره برداری صلیبیون بود. چنانکه «فرناندو سوم» پادشاه کاستیل در تدارك آن بود که ضربه کاری و دردناک نهایی را بر پیکره دولت اسلامی اندلس وارد آورد.

هدف وی قرطبه بود، پایتخت کنونی اندلس که زمانی پایتخت خلافت اموی اندلس می‌بوده، شهری که به تنهایی نماد اسلام و ظفر مندی آن بر ضد صلیبیان اسپانیا می‌بود. از زمان سقوط خلافت اموی در سال ۴۰۷ هـ این شهر مورد بی‌مهری قرار گرفته و بخش زیادی از آبادانی و رونق خود را از دست داده بود زیرا پس از سقوط خلافت، پایتخت به اشبیلیه (سویل) منتقل شد. مردم قرطبه انقلابی و عصیانگر بودند و هیچ گاه در تابعیت يك امیر باقی نمی‌ماندند چنانکه باری با ابن هود بیعت می‌کردند و باردیگر دست بیعت به ابن احمر می‌دادند و زمانی هم بدون رهبر بودند. در اواخر ربیع الثانی سال ۶۳۳ هـ ق «فرناندوی سوم» سپاهی را برای کسب خبر از استحکامات و امکانات دفاعی شهر روانه آن کرد. با کمک مسلمانان خائنی که از اسلام برگشته بودند، سپاه مزبور توانست بر تعدادی از برجهای دیده بانی شهر مسلط شود. اهالی قرطبه برای دفع آن‌ها شتافتند ولی متجاوزان به سختی مقاومت کردند و موضوع را به فرناندو اطلاع داده و تقاضای کمک کردند. به زودی کمک‌هایی از جانب اسقف‌های کلیساهای نزدیک قرطبه برای آن‌ها رسید و خود فرناندو هم آمد و شهر را با تمام توان به محاصره در آورد.

اهالی قرطبه از ابن هود تقاضای کمک کردند. او هم به زودی در رأس سپاهی بزرگ به استعداد ۳۵ هزار جنگجو به کمک آن‌ها شتافت. دوپست سوار مزدور مسیحی به فرماندهی «لورنسو خوارز» هم در خدمت ابن هود بودند. این فرمانده اخیر الذکر قبلاً در خدمت فرناندو می‌بوده اما مورد غضب او واقع شده و او را از کاستیل رانده بود و از آنجا به خدمت ابن هود در آمده بود. همین امر و غفلت از اصل تولا و تبر باعث شکست مسلمانان و از دست رفتن قرطبه شد. از آن رو که آن شهسوار

صلیبی تصمیم گرفت دوباره دل ارباب قبلی خود را بدست آورد و به هم کیشان خود خدمت کند تا بلکه جایگاه سابق خود را باز یابد لذا حیلۀ ای اندیشید و تظاهر کرد که می خواهد با دارو دسته خود برای شناسایی و کسب خبر از سپاه صلیبی ها جلو برود، اما به اردوگاه فرناندو رفت. همراه وی نقشه ای برای فریب مسلمانان طرح کرد. شهبسوار مذکور به اردوگاه ابن هود برگشت و وی را از عظمت لشکر فرناندو وعاقبت درگیری با آن بیم داد و پی در پی کوشید اراده ابن هود را برای درگیری سست کند. علیرغم اینکه می دانست لشکر ابن هود بزرگتر و قدرتمند تر از لشکر فرناندو می باشد. لکن صد افسوس که عاقبت بکارگیری دشمنان دین و غفلت از عقیده تولا و تبرا بهتر از این نمی شود. به هر حال نقشه صلیبی ها گرفت و ابن هود از کمک به اهالی قرطبه سرباز زد و به بهانه اینکه می خواهد به اهالی بلنسیه (والنسیا) که از سوی خایمی اول شاه آراگون مورد حمله قرار گرفته اند کمک کند آنجا را ترک کرد.

بعد از عقب نشینی ابن هود، فرناندو محاصره شهر را تشدید کرد. اهالی قرطبه برای لحظه ای تصمیم گرفتند تسلیم شوند ولی خیلی زود وقتی با خبر شدند که ذخیره غذایی و تدارکات لشکر فرناندو رو به پایان است به مقاومت خود ادامه دادند. فرناندو احساس کرد که ابن هود در این موضوع دست داشته، لذا از دشمنی دیرینه ابن هود با ابن احمر در جهت منافع خود بهره برداری کرد. بنابراین با ابن احمر وارد مذاکره شد و خواستار هم پیمانی با وی بر ضد ابن هود شد که ابن احمر هم موافقت کرد و با وی معاهده ای بر ضد ابن هود بست.

وقتی اخبار این معاهده به اهالی قرطبه رسید، اراده آن ها را برای مقاومت سست کرد و به ناچار تسلیم شدند. چنین بود که در تاریخ يك شنبه ۲۳ شوال سال ۶۳۳ فرناندوی سوم وارد قرطبه شد و در همان روز مسیحیان يك صلیب بزرگ را بر فراز جامع بزرگ قرطبه نصب کردند و فوراً آن را به يك کلیسا تبدیل کردند. در همان آغاز فرناندو دست به کاری زد که نشان دهنده عمق حافظه تاریخی دشمنان اسلام

می‌باشد. و نشان می‌دهد که آن‌ها هرگز فتوحات مسلمانان و جنگ‌های آن‌ها را فراموش نکرده‌اند. قضیه از این قرار بود که منصور بن ابی عامر سلطان اندلس در دوران طلایی اندلس به سال ۳۸۷ هـ شهر «شانت یاقب» (سانتیاگو) را تصرف کرده و ناقوس‌های کلیسای بزرگ آنجا موسوم به کلیسای یعقوب مقدس را بر شانه‌های اسیران مسیحی تا قرطبه حمله کرد و از آن‌ها به عنوان قندیل برای مناره‌های مسجد جامع قرطبه استفاده کرد. شهر سانتیاگو و کلیسای یعقوب مقدس از مقدس‌ترین اماکن مسیحیان اسپانیا بود. و حال که فرناندو قرطبه را اشغال کرده بود، دوباره آن ناقوس‌ها را از فراز مناره‌ها پایین آورده و بر دوش اسیران مسلمان!! به سانتیاگو برگرداند و برجای نخست در کلیسای یعقوب مقدس نصب کرد.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

مجمع کلرمون

زمان: ۹ ذی الحجه سال ۴۸۸ هـ ق برابر با ۲۷ نوامبر ۱۰۹۵ م.

مجمع کلرمون، خطرناک‌ترین و حساس‌ترین تجمعی است که در طول تاریخ مسیحیت عموماً و در تاریخ اروپا خصوصاً، کلیسا تشکیل داده است. این نشست در کلرمون (برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به حملات صلیبی و شرق لاتینی، تاریخ اروپا در قرون وسطا، تاریخ اسلام) فرانسه در تاریخ ۹ ذی الحجه سال ۴۸۵ هـ ق به ریاست پاپ اوربان دوم برگزار شد. اهدافی که این مجمع دنبال می‌کرد به شدت کیان جهان اسلام را هدف گرفته بود.

خطرناک‌ترین هدفی که این نشست در پی آن بود شعله ور ساختن جنگ‌های صلیبی بر ضد جهان اسلام به بهانه نجات قبر مقدس - قبر مسیح - بود. پاپ برای

برانگیختن احساسات مسیحیان و توجیه آن‌ها برای این کار، زیارت بیت المقدس - سفر زائران مسیحی برای آموزش گناهان - را با جهاد بر ضد مسلمانان درآمیخت. در ادامه مقاله منتخباتی از خطابه پاپ اوربان دوم در این مجمع را ملاحظه بفرمایید تا به روشنی غرض حقیقی صلیبیان را از برگزاری مجمع کلرمون دریابید. پاپ می‌گوید: ای فرزندان پروردگار (عین همین لفظ بدون دخل و تصرف)! اکنون که وعده پروردگارتان برای حفظ صلح در سرزمینشان تحت رعایت کلیسا که خالصانه در صیانت از حریم مسیحیت می‌کوشد و به خاطر التزام فوق العاده شما به این وعده الهی، محقق شده است، اکنون که پروردگار، شما را به این پیروزی و موفقیت بزرگ سوق داده است، زمان آن رسیده که با ابراز شجاعت و مردانگی در امر مهم دیگری، ثواب کسب کنید. مسأله‌ای که می‌خواهم به شما بگویم به پروردگار ما مربوط است. و آن این است که ملتی از ایران برخاسته (منظور سلجوقیان است) و به کشورهای شما یورش آورده و تنگه سان جورج (به سفر ترکیه) را اشغال کرده و با اشغال اراضی مسیحی نشین، کشور خود را توسعه داده، این ترکان کلیساهای را خراب و مملکت پروردگار ما مسیح - فلسطین و بیت المقدس - را غارت کرده‌اند. به این خاطر من به شما رو آورده‌ام و به شما متوسل شده‌ام و البته این من نیستم که دست به دامن شما شده‌ام بلکه خود پروردگار ما دست به دامن شما شده ای کسانی که به مسیح بشارت داده شده اید! او راهبان و کشیشان را خطاب قرار داده است همه شما باید تمام مردم از هر دسته و طبقه ای که باشند را برای جنگ برانگیزید. هم سواره نظام و هم پیاده نظام، هم ثروتمندان و هم فقیران را تشویق کنید تا در موقع لزوم به یاری مسیحیان بشتابند و برای سرکوب و پس راندن آن ملت شرور و بدکار اقدام کنند. من این را به حاضرین می‌گویم: «مسیح خود این را می‌خواهد و دستور می‌دهد». و کسانی که به سوی شرق حرکت کنند و در راه و یا در دریا بمیرند و آنانی که در جنگ با آن بت پرستان - منظور او مسلمانان است - بمیرند، بدانند که گناهان

آنها بخشیده خواهد شد. این چه ننگی خواهد بود اگر آن ملت بسیار پست و حقیر و عبادت کنندگان شیاطین!! بر امت مطیع پروردگار پیروز شود. شما امتی هستید که شرافت و افتخار خود را از آنجا گرفته‌اید که امت مسیح هستید. باید همه شما برای جنگ بر ضد کفار بسیج شوید.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

جنگ باب الواد

زمان: ۴ رجب ۹۴۸ هـ ق - ۲۱ اکتبر سال ۱۵۴۱ م

این جنگ یکی از تکان دهنده‌ترین پیکارهایی است که تاریخ اسلام در الجزایر شاهد آن بوده است. این نبرد یکی از فصول درخشان عزت و کرامت و ثبات ایمانی مردم آزاده الجزایر است. در آن زمان کشور الجزایر یا مغرب میانه تحت سلطه حکام بنی حفص قرار داشت. بنی حفص هم به خاطر ترس از پادشاهان اسپانیا و هم برای چشم داشتی که به یاری و حمایت آنها داشتند با آنها از در دوستی و سازش در آمده بودند. از این رو مردم الجزایر که توانایی غلبه بر حاکمان خائن و ترسوی خود را نداشتند و ازسوی دیگر نمی‌توانستند ناوگان اسپانیایی را که بر سواحل آنها سیطره داشت را از آنجا برانند، لذا دست به دامن سلطان سلیمان عثمانی شدند. سلطان درخواست آنها را اجابت کرد و دو فرمانده مشهورش به نام‌های «خیرالدین بربروس» و برادرش «عروج» را برای فتح الجزایر و انضمام آن به دولت عثمانی فرستاد. این دو برادر الجزایر را فتح کردند. اندک زمانی بعد، عروج شهید شد و خیرالدین به تنهایی سکان هدایت سرزمین الجزایر را به عهده گرفت.

خیر الدین ناوگان الجزایر را تقویت کرد تا هم در برابر تجاوزات اسپانیایی‌ها بعنوان عامل بازدارنده قوی عمل کند و هم برای نجات مسلمانان ساکن اندلس که رنج و آزار بسیار از اسپانیایی‌ها می‌دیدند، اقدام کند. از اوائل سال ۹۳۶ هـ ق - ۱۵۲۹ م. الجزائر و در رأس آن خیرالدین تلاش‌های جدی و به یاد ماندنی برای نجات هزاران مسلمان از اسپانیا آغاز کردند. پیروزی‌های خیرالدین در شمال آفریق برای اسپانیا بسیار گران تمام شد. در آن زمان پادشاه اسپانیا، شارلکان نام داشت که در واقع امپراطور امپراطوری مقدس روم محسوب می‌شد. آن امپراطوری در آن وقت شامل اسپانیا، بلژیک، هلند، آلمان، اتریس و ایتالیا می‌شد. و شارلکان سرکرده کل جهان مسیحیت به شمار می‌رفت. چنانکه سلطان سلیمان قانونی - سلطان عثمانی سرور و مهمتر کل جهان اسلام محسوب می‌شد. از این رو شارلکان تلاش‌های خیرالدین برای نجات مسلمانان اسپانیا را تجاوز به مملکت خود به حساب آورد و تصمیم گرفت به الجزائر حمله کند و سایر سرزمین‌های شمال آفریقا را هم غارت و چپاول کند.

نظر به تلاش‌های شگرف خیرالدین و صلاحیت و کفایت وی، سلطان سلیمان قانونی تصمیم گرفت از استعدادهای وی در جبهه اروپا بهره ببرد. لذا وی را به استانبول فراخواند و به جای وی «حسن الطوشی» را حکمران الجزایر کرد. الطوشی هم در کفایت کمتر از خیرالدین نبود.

با خروج خیرالدین از الجزایر، شارلکان فرصت را غنیمت شمرد و تصمیم گرفت در شمال آفریقا دست به اقدامات گسترده ای بزند. لذا وی ابتدا اختلافات عمیق خود پادشاه فرانسه (فرانسوای اول) را در سال ۹۴۵ هـ - ۱۵۳۸ م حل کرد. پس برای يك حمله گسترده به شمال آفریقا شروع به سربازگیری از تمام سرزمین‌های امپراطوری خود کرد بعلاوه از شهسواران مالت و مقر پاپ نیروهای زیادی را جذب کرد. چنانکه سرانجام شارلکان در ۲۸ جمادی آخر سال ۹۴۸ هـ ق در رأس سپاهی

بالغ بر صدها هزار نفر و بیش از ششصد کشتی برای يك جنگ صلیبی سهمگین به سواحل الجزایر رسید.

حسن الطوشی با بزرگان الجزایر و فرماندهان ارتش جلسه ای تشکیل داد که تصمیم گرفتند تا آخرین قطره خون مقاومت کنند. الطوشی با سخنانی حماسی، غیرت مسلمانان را برانگیخت تا جایی که همگی برای شهادت در راه خدا و اسلام هم قسم شدند. حسن به سرعت سپاه خود را آماده کرد و مقدمات دفاع از شهر الجزیره را فراهم کرد. وقتی که شارلکان تجهیزات و امکانات دفاعی مردم الجزیره را مشاهده کرد، آن را ناچیز شمرده و مسخره نمود و برای اینکه روحیه آن‌ها را تضعیف کند نامه‌هایی تهدید آمیز برای آن‌ها فرستاد و خاطرنشان کرد اگر شهر را به او تسلیم نکنند چه بلایی بر سر آن‌ها خواهد آمد. ولی حسن الطوشی جواب‌های دندان شکنی به او داد که عزت نفس و کرامت از آن متبلور است. برای شارلکان نوشت: «بیا و اگر توانستی شهر و قلعه را بگیر ولی بدان که مردم این شهر يك رسمی دارند. رسم آن‌ها این است که هرگاه دشمنی قصد سرزمینشان را کرد چیزی جز مرگ به او نمی‌دهند.» و به او یادآوری کرد که پیش از این نیز دو بار دیگر ارتش اسپانیا در سواحل الجزایر شکست خورده و به خواست خداوند سومین شکست آن‌ها نیز در راه است.

شارلکان مطمئن شد که مردم به دفاع از شهر مصمم هستند بویژه آنکه اهالی از وی خواسته بودند که مانع کسانی که قصد خروج از شهر را دارند مانند زنان و کودکان نشود در آن هنگام شارلکان و همراهانش برای يك لحظه هم فکر نمی‌کردند که شهر بتواند مقاومت کند. لذا تمام برنامه‌های آن‌ها برای دوران بعد از استیلا بر شهر الجزیره طرح شده بود؟!

هنوز اسپانیایی‌ها توپ‌های خود را مستقر نکرده بودند که با مقاومتی بسیار شدید و سرسختانه روبرو شدند بویژه گروه‌های داوطلب که به محض شنیدن خبر حمله

اسپانیایی‌ها به الجزیره به سوی این شهر سرازیر شده بودند، به سختی بر سر اسپانیایی‌ها تاختند. به خصوص که این افراد بیش از دشمن به منطقه و جغرافیای آن آشنا بودند. پس از حادثه، امدادات غیبی به کمک مسلمانان آمد چنانکه بادهای شدید و گردبادهای دریایی، کشتی‌ها و خیمه‌ها و اردوگاه دشمن را واژگون کرد. بعلاوه ریزش باران، چاشنی باروت توپ‌ها را مرطوب کرده و از کار انداخت در میانه این واقعات، شارلکان کوشید هیبت و آبروی بر باد رفته خود را با حمله به شهر الجزیره از طریق باب الواد- یکی از دروازه‌های شهر- حفظ کند. لذا در روز ۴ رجب ۹۶۸ هـ برابر با ۲۱ اکتبر ۱۵۴۱ م از سمت دروازه یاد شده به شهر حمله کرد. در این هنگام مردم الجزیره قدرت حقیقی خود را نشان دادند. آن‌ها دلاوری‌ها و قهرمانی‌های بی‌نظیری بر صفحه تاریخ ثبت کردند. بویژه دسته الحاج بکیر فرمانده گروه سواره نظامی که تلفات سنگینی بر صفوف مقدم لشکر اسپانیا وارد کرد. مسلمانان از روش جنگ و گریز که يك روش جنگی قدیمی عرب بود در جنگ با دشمن استفاده کردند. تلاش‌های شارلکان به شکست انجامید و او حتی يك وجب از خاک الجزایر را نتوانست تصرف کند. شارلکان مجبور شد بابا قی مانده سپاه شکست خورده‌اش با پذیرش ننگ و عار شکست به سواحل ایتالیا عقب نشین کند. شکست فاحش شارلکان به سرعت در جهان پیچید و تأثیرات زیادی در عرصه بین‌المللی بر جا گذاشت. خبرهای این شکست مانند صاعقه بر اروپا فرود آمد و هم پیمانی دول اروپایی از هم پاشید و همگی از دور شارلکان پراکنده شدند که دیگر باره جمع نشدند. شکست در الجزایر آنقدر شارلکان را سرشکسته و رنجور کرد که اندک زمانی بعد، هلاک شد.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

جنگ خندق سموره

زمان: ۱۱ شوال ۳۲۷ هـ ق - ۱ آگوست ۹۳۹ م.

عهد امیر عبدالرحمن الناصر (۳۰۰ هـ ق - ۳۵۰ هـ) یکی از درخشان ترین دوره‌های تاریخ اندلس است و فرهنگ و تمدن اسلام در آن دوره به اوج شکوفایی خود رسید. و در بسیاری از عرصه‌ها بویژه در عرصه نظامی بر رقیب دیرینه خود اسپانیای مسیحی برتری یافت. چنانکه مسلمانان پیروزی‌های بسیاری بر ضد نصارا بدست آوردند. علل این پیروزی‌ها آن بود که عبدالرحمن الناصر قبل از اینکه دشمنان به قدرت دست یابند و علیه او دست به اقدام بزنند بر آن‌ها یورش می‌برد. این سیاست الناصر موجب شده بود که نصارا دائما آمادگی رزمی خود را حفظ کنند و در حال آماده باش به سر برند.

وقوع نا آرامی و شورش‌هایی در ناحیه سر فسطه (سارکوزا) در شمال شرق اندلس مدتی الناصر را به خود مشغول داشت. حاکم آن ناحیه بنام «محمد بن هاشم التجیبی» اعلام استقلال کرد و از تابعیت الناصر خارج شد. الناصر در حدود دو سال سرگرم فرونشاندن این شورش شد. در این مدت پادشاهان مسیحی مناطق مسیحی نشین اسپانیا فرصت را مغتنم شمرده و بایکدیگر پیمان اتحاد بستند. سردسته این اتحادیه صلیبی خطرناک «رامیرو دوم» پادشاه لیون و دشمن قدیمی و سرسخت عبدالرحمن بود. همین رامیرو جنگ‌های زیادی بر ضد عبدالرحمن راه انداخته بود.

عبدالرحمن بعد از اینکه بر شورش‌های داخلی چیره شد، تصمیم گرفت به لیون، مرکز تجمع صلیبیان حمله کند. بدین منظور سپاهی گران به بزرگی یکصد هزار جنگجو فراهم آورد و رهبری آن را به فرمانده صقلبی (اسلاو) خود بنام «نجده بن حسین صقلبی» واگذار کرد. همین امر بر فرماندهان عرب گران آمد و کینه الناصر را به

دل گرفتند. این انتخاب الناصر از آن رو بود که وی از ابتدای حکومتش به استفاده از موالی بخصوص صقلی‌ها (اسلاوها) در مناصب عالی کشوری و لشگری روی آورد. این روی کرد الناصر در مقدم داشتن غیر عرب‌ها بر عرب‌ها از آن جهت بود که عموم شورش‌هایی که در اوائل حکومت الناصر بوقوع پیوست به سرکردگی خانواده‌های برجسته و اشراف عرب اتفاق می‌افتاد. لذا وی به عرب‌ها بی‌اعتماد شده بود. البته الناصر در این خصوص خیلی زیاده روی کرد و باعث شد که رهبران عرب خیلی از وی رنجیده شوند و کینه او را به دل گیرند. همین عامل نقش محوری در شکست مسلمانان در جنگ خندق سموره داشت.

الناصر با سپاه بزرگ خود به سمت کشور لیون حرکت کرد و با تمام توان آن سرزمین را درنوردید و به سمت پایتخت آن شهر سموره، یورش برد و آن شهری بود که هفت دیوار بلند و خندق‌های عریض پرآب آن را احاطه کرده بود. مسلمانان دو دیوار را تصرف کردند که در نتیجه مدافعان شهر مجبور شدند به داخل شهر عقب نشینی کنند. مسلمانان کوشیدند که دیوار سوم را تصرف کنند که در این هنگام صلیبی‌ها در يك صف واحد و یکباره به تاریخ ۱۱ شوال سال ۳۲۷ هـ ق بر مسلمانان هجوم آوردند. در این موقعیت بعضی از فرماندهان عرب مرتکب خیانتی بزرگ شدند از این قرار که در جنگ سستی نشان دادند و بعد هم از صحنه پیکار فرار کردند. به دنبال این حادثه در کنار خندق سوم، شدت جنگ به اوج خود رسید و بسیاری از مسلمانان هنگامی که قصد عقب نشینی داشتند در خندق سقوط کردند. نجده صقلی فرمانده مسلمانان کشته شد و فرماندهان بزرگ سپاه مسلمانان به اسارت در آمدند. حدود چهل هزار مسلمان به شهادت رسیدند. مسلمانان هرگز در برابر مسیحیان اسپانیا این چنین شکست نخورده بودند. علت اصلی این شکست، خیانت بعضی از فرماندهان عرب و فرار آن‌ها از صحنه جنگ بود. قابل ذکر است

که الناصر حدود سیصد نفر از سواره نظامی را که از جنگ فرار کرده بودند، دستگیر و به جرم خیانتی که کرده بودند اعدام کرد.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

وفات خلیفه اموی، عبدالملک بن مروان

زمان: ۱۵ شوال ۸۶ هـ ق

عبدالملک دولت اموی را به دولت قدرتمند و باشکوه تبدیل کرد. وی که توانمندترین خلیفه اموی به شمار می‌رود- بعد از معاویه- نام کامل وی چنین است: عبدالملک بن مروان بن حکم بن ابوالعاص که در سال ۲۶ هـ به دنیا آمد و در زمان حادثه شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه ۹ ساله بود. تربیتی نیکو و شایسته یافت. او مردی عاقل و دور اندیش و ادیب و فهیم بود. با علما و فقها مجالست می‌کرد، عبادت گزار بود و برای کسب علم بسیار می‌کوشید. و قبل از آنکه به خلافت برسد از فقیهان و عابدان و زاهدان مدینه به شمار می‌رفت تاجایی که در زهد و تقوا و ملازمت مسجد نبوی، انگشت نما شده بود.

بعد از وفات یزید، آشوبها و نا آرامی‌های زیادی در اطراف و اکناف جهان اسلام بوقوع پیوست و کشمکش‌هایی برای بدست گرفتن قدرت درگرفت که نهایتاً منتهی شد به خلافت عبدالملک بن مروان. چنانکه عبدالملک برای استقرار مجدد خلافت بنی امیه به نزاعی تلخ با عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما که خلیفه قانونی مسلمانان به شمار می‌رفت؛ پرداخت و توانست با شکست وی، خلافت اموی را از نو تجدید بنا کند. لذا عبدالملک خلیفه ای است که با غلبه و زور خلافت را به چنگ آورده نه خلیفه ای که با انتخاب مسلمانان و بیعت آن‌ها به خلافت رسیده باشد.

عبدالملك بن مروان دومین مؤسس دولت اموی و بنیانگذار شکوه آن به شمار می‌رود. او در آبادانی مملکت کوشید و شهرهای جدیدی از قبیل واسط در عراق را بنا کرد و شورش‌های خوارج را سرکوب کرده و شوکت آن‌ها را در هم شکست، برادرش محمد بن مروان را برای جنگ با روم روانه کرد و مجدداً فتوحات اسلامی را در شمال آفریقا که به خاطر آشوبهای سالهای پیش متوقف شده بود، آغاز کرد. خانه کعبه را- که حجاج بن یوسف در جنگ با ابن زبیر تخریب کرده بود- تجدید بنا کرد و مسجد قبه الصخره را در بیت المقدس بنا کرد. و «حارث متنبی» که مدعی نبوت بود و به علت کرامات شیطانی خود مردم زیادی را گمراه کرده بود سرکوب و به قتل رساند.

در تاریخ چیزهایی هست که عبدالملك بعنوان نخستین فاعل آن دانسته شده است چنانکه وی اولین کسی است که در میان مسلمانان عبدالملك نامیده شده است. اولین کسی است که با مردم در سال ۴۲ هـ آهنگ بلاد روم کرد. اولین کسی هم هست که در دوره اسلامی سکه ضرب کرده است. و هم اولین کسی است که در صدر نامه‌ها و فرمانها آیات قرآن و جمله «الصلاة والسلام علی رسول الله» را می‌نوشت. او اولین کسی است که خانه کعبه را با پوششی از حریر پوشاند. قابل ذکر است اینکه گفته‌اند وی کسی که او را از خدا بیم داد و به وی گفت از خدا بترس، به مرگ تهدید کرد درست نیست. و هم اینکه گفته‌اند وی شخصی را مأمور کرد عبدالله بن عمر رضی الله عنهما را بکشد صحت ندارد ولی البته همین برای کارنامه عبدالملك پس که آدم بدنامی مانند حجاج ثقفی کاغزار وی بود و او بر تمام جنایات او سرپوش می‌گذاشت. سرانجام عبدالملك در ۱۵ شوال سال ۸۶ هـ ق بعد از آنکه خلافت اموی را به اوج خود رساند، وفات یافت.

(برگرفته از: (تاریخ طبری، البدایه و النهایه ابن کثیره الکامل فی التاریخ ابن اثیر،

محاضرات فی الدوله الاموی)

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

وفات امیرالمومنین معاویه بن ابوسفیان

زمان: ۱ رجب سال ۶۰ هـ. ق

لازم است یاد آوری کنیم در این سلسله مقالات مختصر قصد نداریم درباره سیرت صحابه گفتگو کنیم که آن خود بسیار گسترده تر و مهم تر از آن است که در این مختصر به آن بپردازیم. همین که علمای بی نظیر و برجسته ای به آن موضوع پرداخته اند و اخبار و روایات زندگی صحابه را به بهترین و کامل ترین شکل ثبت و ضبط کرده اند برای ما کفایت می کند ولی سیره بعضی از صحابه به شدت مشوه شده و بسیار تحریف شده است و در این بین سیره امیر معاویه بن ابوسفیان بیش از سایر صحابه تحریف شده و وارونه جلوه داده شده است. چنانکه ایشان در نظر بسیاری از مسلمین بعنوان يك طاغوت و ستمگری از ستمگران و حيله گران تاریخ شناخته شده است.

در میان مسلمانان درباره معاویه سه دیدگاه وجود دارد:

اول: دیدگاه شیعیان که در دشمنی و کینه نسبت به وی غلو می کنند و او خاندانش و بلکه همه صحابه به جز شش نفر را کافر می دانند. تمام مسؤولیت تحریف و تشویه تاریخ و اخبار و سیره معاویه متوجه همین دسته است. همین گروه هستند که روایات دروغین و جعلی در نکوهش و حتی سب و لعن وی بر ساختند و رواج دادند. همین شیعیان بودند که کوشیدند عموم مسلمانان را بر ضد معاویه و اولاد وی برانگیزند.

دوم: دیدگاه دوستداران افراطی معاویه است که درست مانند شیعه که در دشمنی با معاویه راه افراط را پیمودند، این دسته در اظهار ارادت نسبت به وی افراط کردند و حتی در حب یزید افراط کردند و در برابر به دشمنی با حضرت علی روی آوردند و در این مسیر آنچنان راه افراط رفتند که خون آن حضرت و اولاد وی را مباح شمردند. این گروه روایات ساختگی زیادی در مدح و فضائل معاویه و یزید پخش کردند و چنان شد که طایفه ای یزید بن معاویه را تقدیس کردند و به یزیدیه یا شیطان پرست شهرت یافتند. این طایفه در سنجار عراق سکونت دارند.

سوم: دیدگاه اهل سنت و جماعت و سلف صالح این امت می باشد که نه راه افراط رفتند و نه تفریط و بلکه هر شخصی و هر موضوعی را در جایی که شایسته آن بوده قرار داده اند. از نظر این دسته، معاویه یکی از صحابه است و او هم از فضیلت صحبت پیامبر صلی الله علیه و سلم برخوردار است. و چنانکه پیداست هیچ فضیلت دیگری همپایه این فضیلت نیست. برای معاویه طلب غفران و رضوان الهی را می کنند و معتقدند که او هم در کارهایی که کرده در واقع اجتهاد بوده و اگر هم خطا کرده، به خاطر اجتهاد خود يك اجر برده و البته که بی گفتگو حضرت علی از او برحق تر بوده و از برای خلافت والای او و اشتباه معاویه هم به خاطر فضیلت صحبت پیامبر، مغفور است.

معاویه امیرالمومنین و اولین پادشاه اسلام است. وی معاویه بن ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه قرشی با کنیه ابوعبدالرحمن و در خدمت پیامبر کاتب وحی بوده است.

بنابر قول راجح در روز فتح مکه اسلام آورده و به همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم در غزوات حنین و تبوک شرکت داشته است و بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم در جنگ های رده بویژه در جنگ یمامه، نقش نیکی داشته است در فتوح شام موثر بوده و بعضی از نقاط شام از قبیل قیساریه که در سال ۱۵ هـ فتح شد را فتح

کرده است. در دوره خلافت حضرت عمر رضی الله عنه والی دمشق شد که تا آخر خلافت عمر والی آنجا بود در دوره حضرت عثمان رضی الله عنه والی کل شام شد و تا آخر خلافت ایشان بر آن منصب بود. آنچنان رفتار نیکی با مردم شام داشت که همه به دوستداران وی تبدیل شدند تا جایی که در اختلافاتی که با حضرت علی داشت حتی دو نفر در شام وجود نداشت که با موضعگیری‌های وی مخالف باشد.

از مهمترین اقدامات معاویه می‌توان به تأسیس ناوگان دریایی حکومت اسلام که همین ناوگان جزیره قبرس را در سال ۲۸ هـ فتح کرد. هم او نخستین کسی بود که شیوه غزای تابستانی و زمستانی در سرزمین روم را اساس گذاشت. یعنی هر سال دو بار، یک بار در تابستان و یک بار در زمستان به جنگ روم می‌رفت و نیز معاویه نخستین کسی بود که تلاش کرد قسطنطنیه، پایتخت روم (استانبول فعلی ترکیه) را فتح کند و آن به سال ۴۸ هـ بود، و بار دیگر در سال ۵۳ هـ به آن اقدام کرد.

معاویه رضی الله عنه سیاستمداری عاقل و ورزیده بود. بردباری و متانت و مدارا با رعیت، خصیصه‌های بارز او بود. سیاست و روش وی در حکومت که در تاریخ زبانزد است براساس متانت و عطوفت استوار بود. از این رو در عهد وی جامعه آرام بود و از شورش‌ها و ناآرامی‌هایی که در دوره حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما اتفاق افتاد خبری نبود. شایسته است که حکومت و اخبار مربوط به معاویه را در ادامه حکومت خلفای راشدین و اخبار آن حضرات بیاوریم ولی البته این هست که معاویه ستاره‌ای بود که بعد از آن خورشیدهای نورانی درخشید. از این رو درخشش ستاره‌ای بعد از درخشش آن خورشیدهای درخشان دیگر جلوه‌ای ندارد.

معاویه رضی الله عنه بعد از ۷۰ سالگی در ۱ رجب سال ۶۰ هـ وفات یافت. درباره دو مسأله که بر معاویه ایراد گرفته‌اند لازم است که قدری توضیح داده شود. این دو مسأله یکی جنگ وی با حضرت علی رضی الله عنه است و دیگری جانشینی

یزید. درباره دیدگاه معاویه در خصوص جنگ وی با حضرت علی چند موضوع را باید مدنظر قرار داد از جمله:

۱- معاویه ولی دم حضرت عثمان رضی الله عنه محسوب می شد لذا قصاص قاتلان حضرت عثمان رضی الله عنه را مطالبه می کرد.

۲- بیشتر قاتلان حضرت عثمان خود را در سپاه حضرت علی پنهان کرده بودند گرچه خود حضرت علی رضی الله عنه خبر نداشت و بدین امر راضی نبود.

۳- معاویه رضی الله عنه با توجه به شرایط و اوضاع عصر و نظر به حوادثی که اتفاق افتاده بود، خود را قابل تر و شایسته تر از دیگران برای رهبری مسلمانان می دانست با وجود این وی به افضلیت و سابقه اسلام حضرات علی و طلحه و زبیر بر خود معترف بود ولی گمان داشت که خودش برای مردم مفیدتر است.

ولی متأسفانه این اختلاف منجر به حوادث ناگواری شد و به جنگ انجامید. علت اصلی این جنگ هم سبئه (پیروان عبدالله بن سبا یهودی) بودند که آتش جنگ را شعله ور کردند و مرتب بر آتش آن افزودند و دست آخر به کشیده شدن شمشیر صحابه بر روی یکدیگر و کشتار انجامید.

اما در مورد مساله دوم یعنی جانشینی پسرش یزید، آن هم در وقتی که هنوز بزرگان صحابه در قید حیات بودند. علت آن بود که حضرت معاویه از شروع مجدد اختلافات و درگیری ها بین مسلمانان بر سر خلافت بیم داشت. او نمی خواست بعد از آنکه مسلمانان در ۴۱ هـ به دنبال دوره ای تلخ از اختلاف و خونریزی با یکدیگر متحد شده بودند (از این رو عام الجماعه نامیده شده بود) متفرق شوند. چرا که به نظر معاویه اکنون که مسلمانان بر خلافت بنی امیه متفق شده اند دیگر بر سرانتخاب فردی خارج از طایفه بنی امیه اتفاق نظر پیدا نخواهند کرد و بار دیگر آن آشوبها تکرار خواهد شد بر این اساس وی با وجود اینکه افراد فاضل و افضل از یزید در جامعه بودند، برای حفظ اتحاد و اجتماع مسلمانان، یزید را به جانشینی برگزید که

شایستگی کمتری داشت. منظور بودن این مصلحت شرعی از جانشینی یزید بن معاویه در گفتاری از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما هم آشکار است. ایشان می‌فرماید: شما می‌گویید یزید در شرایط حاضر بهترین فرد امت محمد صلی الله علیه و سلم نیست، نه آگاه‌ترین فرد امت است و نه شریف‌ترین آن، من هم این را قبول دارم. ولی بخدا قسم اتفاق و اتحاد امت محمد صلی الله علیه و سلم برای من از تفرقه و چند دستگی محبوب‌تر است».

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

ماجرای حکمیت در جنگ صفین

زمان: ۳ رمضان سال ۳۷ هـ - ۱۴ فوریه ۶۵۸ م.

جنگ صفین در صفر سال ۳۷ هـ مصیبتی هولناک برای اسلام و مسلمین بود. در آن جنگ متأسفانه خون حدود پنجاه هزار نفر از سربازان دو لشکر عراق و شام به زمین ریخته شد و با این وجود هیچ کدام بر دیگری پیروز نشد زیرا آن هنگام که چیزی نمانده بود لشکر عراق (سپاه حضرت علی رضی الله عنه) بر لشکر شام (سپاه حضرت معاویه رضی الله عنه) پیروز شود، دو سپاه دست از جنگ کشیدند و هر دو طرف با یکدیگر توافق کردند که هر کدام يك نفر به عنوان حکم - داور - انتخاب کنند تا درباره چگونگی پایان دادن به این فتنه کور و جنگ بی‌نتیجه بعد از ۶ ماه دیگر با یکدیگر گفتگو کنند. دو حکم در ۳ رمضان سال ۳۷ با یکدیگر جلسه تشکیل دادند. داور حضرت علی، ابوموسی اشعری رضی الله عنه بود که حضرت علی چهارصد نفر همراه وی فرستاد و حکم معاویه، عمرو بن عاص رضی الله عنه بود که حضرت معاویه همراهان کمتری با او فرستاد. گفتگوهای طولانی و

رایزنی‌های متعددی بین دو حکم صورت گرفت. ولی به توافق جدیدی دست نیافتند و نتیجه این شور و مشورتها هم همان شد که قبل از شروع جنگ صفین بوده بود یعنی حضرت علی، امیر و خلیفه حجاز و عراق و یمن و مصر باشد و معاویه هم امیر شام و امر انتخاب خلیفه را به بزرگان صحابه و سابقین در اسلام محول کردند که آن‌ها يك نفر را به خلافت انتخاب کنند ولی در این وقت بسیاری از بزرگان صحابه از این فتنه کناره گرفته و بی‌طرفی اختیار کرده بودند.

درباره این واقعه، روایات موضوع و ساختگی زیادی در کتب تاریخ نقل شده که صحابه رضی الله عنهم را بعنوان حریص دنیا و جاه و مقام و قدرت نشان می‌دهد. معرفی یکی بعنوان ساده لوح و دیگری بعنوان مکار و حيله گر و آن یکی بعنوان دشنام گو و این یکی بعنوان عیب جو هدف این روایات است. بویژه آن روایت انگشتی که در کتب تاریخ مشهور است (روایت انگشتی همان است که می‌گویند ابوموسی که از عمرو بن عاص گول خورده بود انگشت خود را از انگشت درآورد و گفت همین طور علی را از خلافت عزل می‌کنم ولی عمرو انگشتی را از انگشت در آورده و دوباره در انگشت خود کرد و گفت همین طور معاویه را در خلافت ابقا می‌کنم) همه روایات مربوط به این داستان و سایر روایات مشابه همگی ساختگی و دروغ می‌باشد. هم سند و متن این گونه روایات مخدوش است هم لفظ و معنای آن‌ها و هم از نظر شرع و عقل جور در نمی‌آید. بزرگان علما و محققین اسلام این روایات را بررسی و بطلان آن‌ها را ثابت کرده‌اند. چنانکه بهترین رد بر این روایات را علامه ابوبکر بن عربی اندلسی در کتاب ارزشمندش «العواصم من القواصم» نوشته است. تأکید می‌کنیم که این کتاب برای طلاب علم و حقیقت و عموم مردم بسیار مفید است و اهمیت دارد. لذا به همه و بخصوص کسانی که به این روایات دروغین فریب خورده‌اند و مدعی‌اند که این روایات در کتاب‌های مرجع تاریخ اسلام آمده پس صحت دارد توصیه می‌شود به آن کتاب ارزشمند مراجعه کنند.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

فرمان پاکسازی غرناطه (گرانادا) از مسلمانان

زمان: ۲۴ ذی الحجه ۹۰۷ هـ. ق ۲۰ ژوئن ۱۵۰۱ م.

غرناطه؛ عروس اندلس آخرین پایگاه مسلمانان در اندلس در سال ۸۹۷ هـ. ق سقوط کرد. به دنبال سقوط این شهر مسیحیان اسپانیا، شدیدترین شکنجه‌ها را در حق مسلمانان اعمال کردند چنانکه مسلمانان را حبس و تحقیر نموده و بدتر از آن مجازات کرده و تبعید کردند و بسیاری را هم مجبور کردند که مسیحی شوند فرناندو پادشاه اسپانیا و همسرش ایزابلا فرمانهایی را با هدف پاکسازی اسپانیا و بویژه شهر غرناطه از وجود مسلمانان و آثار اسلامی صادر کردند. و به کار دینال «خمینس» اجازه دادند که محکمه مخوف تفتیش عقاید برپا نماید تا مسلمانان را مجبور نمایند مسیحی شوند. در این برنامه، کلیسا نقش بزرگی داشت.

در راستای مسیحی کردن مسلمانان، فرناندو نخست دستور داد که دادگاه تفتیش عقاید برپا شود ولی مسلمانان به شدت مقاومت کردند و بر دین خود پایداری نشان دادند. پس دستور داد که کتب عربی و اسلامی سوزانده شود. در مرحله بعد دستور داد که به هر کس مسیحی شود کمک مالی شود. در ادامه این سیاست، دستور داد که مسلمانان یا باید مسیحی شوند و یا اسپانیا را ترك کنند. علی رغم همه این دستورات مسلمانان بر دین خود استواری نشان دادند و نهایتاً فرناندو در ۲۴ ذی الحجه ۹۰۷ هـ. ق دستور داد که مملکت غرناطه از وجود کفار یعنی مسلمانان پاکسازی شود زیرا او نگران بود کسانی که بر اسلام باقی مانده‌اند، بر مسلمانان مسیحی شده تاثیر بگذارند و دوباره آن‌ها را به اسلام برگردانند یا احیاناً مسیحی شدن دیگران را به تاخیر

بیاندازند. در این فرمان تاکید شده بود کسی که با این فرمان مخالفت نماید کشته و اموالش مصادره خواهد شد.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

سقوط حکومت مسلمانان در هند

زمان: ۱۳ شعبان ۱۲۷۴ هـ ق - ۳۰ مارس ۱۸۵۸ م.

در دوران حکومت بنی امیه، اسلام به شبه قاره هند راه یافت و آن زمانی بود که، فرمانده جوان محمد بن قاسم، سرزمین هند را در سال ۹۲ هـ فتح کرد و از همان روز اسلام آن سرزمین و جلگه‌های وسیع آن را زیر پا گذاشت. وضعیت حکومت مسلمانان در آن سرزمین با تغییر خلافت و حکومت مرکزی، دگرگون شد ولی اسلام و حکومت مسلمانان در هند همچنان برقرار ماند ولی البته به سرزمین‌های داخلی شبه قاره نفوذ نیافت. تا اینکه چند سلسله قدرتمند مسلمان که در مجاورت هند روی کار آمدند به جای خلافت عباسی که اینک سستی و ضعف شدیدی به آن راه یافته بود با لشکر کشی به هند، اسلام را به نواحی مرکزی هند، رساندند. یکی از این حکومت‌ها، سلسله غزنویان به رهبری فرمانده بزرگ محمود پسر سبکتکین غزنوی بود و پس از آن، سلسله غزنویان و فرمانده دلاور و قهرمان آن، شهید شهاب الدین غوری این راه را ادامه داد. در پی آن، دولت‌های اسلامی در دهلی و نواحی غربی و شرقی هند تأسیس شد که به این مهم اقدام کردند. دیگر در این زمان، تنها منطقه جنوب شرقی هند که سرزمینی بیابانی و خشک بود در دست هندوها باقی مانده بود. از آن زمان، حکومت مسلمانان وارد مرحله جدیدی شد. چنانکه مسلمانان به چند دسته تقسیم شدند. چند سلسله مختلف تأسیس شد که برای بدست آوردن

قدرت و سرزمین بیشتر با یکدیگر وارد جنگ شدند از این دوران بعنوان عصر ملوک الطوائف یاد می‌شود. (درست مانند عصر ملوک الطوائفی اندلس) در آن عصر به سال ۸۰۵ هـ ق، سردار ستمگر و جبار، تیمور لنگ به هند لشکر کشی کرد و کار مسلمانان را یکسره کرد و مملکت دهلی را به طرز وحشتناکی ویران کرد و چنان شد که مسلمانان گامی به پیش و گامی به پس می‌رفتند تا اینکه سلطان محمد بابر از افغانستان به هند آمد و بعد از چند جنگ بزرگ و سرنوشت ساز با هندوها و هم پیمانان مسلمان آن‌ها، وحدت و یکپارچگی حکومت مسلمانان را در هند اعاده کرد. و در سال ۹۳۳ هـ ق دولت اسلامی مغولان کبیر (گورکانیان) را تأسیس کرد که تا سال ۱۲۷۴ هـ ق سرپا بود. در این مدت ۱۸ سلطان از قدرتمند تا ضعیف و از صالح تا فاسد و از عالم تا بدعت گذار و گمراه، حکومت کردند.

سلطان اکبر شاه مشهورترین فرمانروای این سلسله بوده است. با وجود آنکه دولت گورکانیان در عصر وی به اوج شکوفایی و گسترش خود رسید ولی همو باعث ضعف و انحطاط این سلسله هم شد. اکبر شاه سلطانی گمراه و فاسد العقیده بود و علمای معاصرش به اجماع، او را کافر دانسته‌اند. در عهد وی آئین سیک پیدا شد که تلاش می‌کرد ترکیبی از دین اسلام و هندو و سایر آئین‌های قدیم هند ارائه کند. همچنین سلطان محیی الدین عالم گیر اورنگ زیب از مشهورترین فرمانروایان این سلسله است و متدین ترین و نیک سیرت ترین آن‌ها بوده است. وی در عین حال از علمای بزرگ مذهب حنفی در عصر خود بود که در عصر وی و با نظارت او کتاب فتاوی هندیه (فتاوی عالمگیری) نوشته شد و تاکنون جزء کتب معتبر فقه حنفی بوده و مرتباً به چاپ می‌رسد.

این سلطان صالح و نیک سیرت تمام بدعتها و انحرافات که جدش اکبر شاه رواج داده بود را قلع و قمع کرد.

از آغاز قرن دهم هجری استعمارگران اروپایی وارد هند شدند و پرتغالی‌ها به رهبری واسکودگاما دریانورد مشهور نخستین اروپائیی بودند که در سال ۹۰۴ هـ

ق به سواحل هند رسیدند و در سواحل غربی هند مراکزی برای خود ایجاد کردند ولی به خاطر انبوهی جمعیت مناطق مرکزی و ظهور سلسله قدرتمند گورکانیان نتوانستند به مناطق داخلی نفوذ کنند لذا از سال ۹۰۶ تا ۱۰۰۹ به همان مراکز تجاری که در سواحل داشتند بسنده کردند. ولی پرتغالی‌ها به سبب کینه و دشمنی بی‌حد و اندازه صلیبی خود، حتی نتوانستند روابط بازرگانی خود را با هند حفظ کنند. رقابت آن‌ها با انگلیس هم مزید بر علت شد.

بعد از پرتغالی‌ها، هلندی‌ها و بعد فرانسوی‌ها و دست آخر هم انگلیسی‌ها به هند آمدند.

همه این‌ها در گام نخست بعنوان تجارت و مبادلات فرهنگی وارد هند می‌شدند ولی دیری نمی‌گذشت که چهره حقیقی خود را نشان داده و پرده از هدف واقعی خود بر می‌داشتند و سرزمین هند را اشغال کرده و سلطان مغول هند را بعنوان فرمانروای اسمی و ظاهری مسلمانان حفظ می‌کردند. انگلیسی‌ها از هندوها دلجویی کرده و آن‌ها را به خود نزدیک می‌کردند و آن‌ها را بر ضد مسلمانان تحریک می‌کردند. بعلاوه برای تأمین مقاصد شوم خود، حکام مسلمان گوشه و کنار کشور را با هم درگیر می‌کردند و از میان مسلمانان افرادی خائن و مزدور را بر علیه حکومت مسلمانان، اجیر می‌کردند.

با این وجود، متأسفانه مبارزات مسلمانان بر ضد استعمار انگلیس یکپارچه نبود و مبارزان باهم متحد نبودند. همین وضعیت اساس درماندگی مسلمانان در مقابل استعمارگران در همه سرزمین‌های اسلامی بوده است. سراج الدوله، حاکم بنگال در شرق هند نخستین کسی بود که بر ضد انگلیسی‌ها اعلام جهاد کرد و توانست در چندین موضع، انگلیسی‌ها و هم پیمانان هندوی آن‌ها را شکست دهد. ولی خیانت یکی از فرماندهان وی بنام «سیر جعفر» که داماد سراج الدوله بود، باعث شکست او شد. سراج الدوله دستگیر و اعدام شد. بعد از وی، امیر حیدر علی خان در ایالت

میسور به مبارزه با انگلیسی‌ها پرداخت. بعد از وی پسرش تیپو سلطان که در چندین نبرد سنگین و مرگبار، انگلیس را در هم کوبید و در برابر انگلیسی‌ها و متحدین هندوی آن‌ها از خود استقامت نشان داد. اما او هم قربانی خیانت نزدیکان شد چنانکه در سال ۱۲۱۴ هـ ق یکی از امرایش بنام «میر صادق» به وی خیانت کرد.

قیام مهم دیگر برضد انگلیسی‌ها، قیام شیخ سید احمد بن عرفان شهید است که در ایالت سرحد شمال غربی هند، جنبشی نیرومند بر ضد انگلیسی‌ها به راه انداخت. بعد از شکست این قیام در سال ۱۲۴۶ هـ ق، شعله جهاد اسلامی در هند کم فروغ شد و انگلیسی‌ها پرده از نیت شوم صلیبی خود برداشتند. چنانکه مدارس اسلامی و مکاتب را بستند و املاک مسلمانان را مصادره کردند و امارت‌های مستقل مسلمان نشین را با فقر و جهل و بی‌خبری و عقب ماندگی مواجه ساختند. در همین حال، هندوها را به مدارس آموزش عالی فرستادند و همه گونه امکانات آموزشی برای آن‌ها فراهم ساختند و لذا مناصب دولتی را به آن‌ها سپردند. از سوی دیگر زمینه را برای فعالیت گروه‌های تبشیر مسیحی برای تبلیغ مسیحیت بین مسلمانان و هندوها مساعد کردند.

در نتیجه فقری که بر کشور سایه افکنده بود، تعدادی از مسلمانان هندوها وارد ارتش بریتانیا شدند و افسران انگلیسی این سربازان را مسخره و تحقیر می‌کردند در کنار این رفتار افسران انگلیسی حادثه دیگری اتفاق افتد که به شورش سربازان منجر شد. آن قیام به شورش سپاهیان معروف است. جریان از این قرار بود که انگلیسی‌ها اصرار داشتند که تفنگ‌های سربازان با روغن (پیه) خوک روغنکاری شود ولی مسلمانان زیر بار این خواسته آن‌ها نرفتند. لذا دادگاه نظامی، ۸۵ سرباز مسلمان را به تبعید به هنگ سواره نظام شهر «میرته» در ۴۰ مایلی دهلی محکوم کرد. ولی آن سربازان حکم را نپذیرفتند بنابراین دادگاه آن‌ها را به ۱۰ سال زندان محکوم کرد. مسلمانان هند که گروه زیادی از هندوها هم با آن‌ها همراه شده بودند، شورش کردند

و وارد قصر «سراج الدین بهادرشاه» آخرین سلطان مغول که در آن هنگام ۹۰ ساله بود، شدند. پسر شاه، محمد بخت خان طرف انقلابیون را گرفت و رهبر آنها شد. منطقه بنگال، مرکز انقلاب بود هندوها هم به این انقلاب بزرگ پیوستند. انگلیسی‌ها به ناچار برای فرونشاندن انقلاب، دست به دامن سیک‌ها شدند و از کشور خود کمک خواستند. بعد از چند ماه درگیری شدید سرانجام انگلیسی‌ها وارد دهلی شدند و سلطان بهادر شاه و خانواده‌اش را دستگیر کردند. بهادر شاه را مسئول شورش دانستند و در کمال وحشی‌گری، پسران شاه را در مقابل چشمان وی کشتند و این کسانی که ادعای تمدن داشتند بربریت و وحشی‌گری را بدانجا رساندند که از گوشت همین‌ها، غذایی درست کردند و بهادرشاه را مجبور کردند که از آن بخورد سپس او را به برمه تبعید کردند و در تاریخ ۱۳ شعبان سال ۱۲۷۴ هـ ق برابر با ۳۰ مارس ۱۸۵۸ م پایان حکومت سلاطین مسلمان مغول هند را اعلام کردند و از آن تاریخ، هند رسماً ضمیمه مستعمرات انگلیس شد.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

وفات ابوجعفر منصور دومین خلیفه عباسی

زمان: ۶ ذی الحجه ۱۵۸ هـ ۷ اکتبر ۷۷۵ م

مؤسس واقعی حکومت عباسیان و دومین و قدرتمندترین خلیفه عباسی، ظالمی در لباس عابدان و پادشاهی در هیأت زاهدان، ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی ملقب به منصور در صفر سال ۹۵ هـ ق در حمیمه از بلاد شام به دنیا آمد. تربیتی نیکویافت، ملازم قرآن بود، علوم شرعی آموخت و به مجالس علما رفت و آمد داشت. حدیث هم می‌آموخت و روایت

می‌کرد. کارش به جایی رسید که از افاضل علماء شام گردید. از زمانی که خانواده‌اش فعالیت‌های آشکار و پنهان خود را برای دستیابی به قدرت و برانداختن حکومت بنی امیه بطور جدی آغاز کرد منصور نیز به تکاپو پرداخت و بی‌وقفه برای رسیدن آل عباس به حکومت تلاش می‌کرد. و پایه‌های قیام و سپس حکومت بنی عباس را تحکیم کرد و پس از برادرش سفاح به خلافت رسید. و از برجسته گان این منصب شد. شکوه و هیبت وی در دل همه مردمان افتاده بود. گفته‌اند در سلوک خود مثل شیر ژبانی بود که دو چشم خونفشانش به مثابه دو زبان گویا می‌نمود.

منصور تفریح و سرگرمی و استراحت و خوشی را نمی‌شناخت. انسانی سخت کوش و مصمم و با اراده بود. در برخورداری از دنیا بسیار زاهد بود و بسیار کم خرج می‌کرد آنچنانکه به وی دوانیقی گفتند. این سلوک وی، حکایت از دین داری و صحت اعتقاد او دارد. اوقات شبانه روز خود را تقسیم کرده بود. اول روز تا به ظهر به امور مملکت رسیدگی می‌کرد چنانکه به کارهای شایسته دستور می‌داد و از کارهای ناشایست جلوگیری می‌کرد و به امور ولایات و عزل و نصب‌ها رسیدگی میکرد و برای مصالح عمومی کشور چاره اندیشی می‌نمود. پس از ادای نماز ظهر به خانه‌اش می‌رفت و تا عصر استراحت می‌کرد. پس از ادای نماز عصر به امور خانواده‌اش و بنی عباس رسیدگی می‌کرد. پس از نماز عشاء تا پاسی از شب اخبار و نامه‌های وارده از اقصی نقاط کشور را مطالعه و پاسخ می‌گفت. آنگاه دو ثلث دیگر شب را تا قبل از نماز صبح می‌خوابید سپس برای نماز شب بر می‌خاست و تا وقت نماز صبح به تهجد مشغول می‌شد. پس از ادای نماز صبح در مسجد به همراه مردم، به دارالحکومه می‌رفت.

منصور در دوران خلافت خود با معضلات و آشوب‌های بزرگی روبرو شد و با درایت و قاطعیت تمام آن‌ها را از سر راه برداشت تا جایی که به نظر می‌رسید او هیچ گونه گذشتی ندارد. چنانکه در قضیه شورش عمویش عبدالله بن علی در اوائل

خلافتش، به وسیله ابومسلم او را سرکوب کرد و خود ابومسلم خراسانی را هم که برای خلافت بنی عباس تلاش‌ها کرده بود بازیرکی از بین برد. این ابومسلم در دوران خلافت سفاح، منصور را تحقیر فراوان روا داشته بود و منصور هرگز آن رفتارهای ابومسلم را فراموش نکرده بود. قیام النفس الزکیه «محمد بن عبدالله بن حسن» علوی را با قساوت سرکوب کرد. شهر بغداد را که در عصر خودش از عجایب دنیا بود، بنا کرد. و نیز علیرغم آشوب‌ها و قیام‌های متعدد داخلی در ایام وی که پیوسته اتفاق می‌افتاد بازهم جهاد و جنگ با دشمنان خارجی برقرار بود. سرانجام منصور در راه حج در ۶ ذی الحجه سال ۱۵۸ هـ درگذشت و در مکه به خاک سپرده شد.

قابل ذکر است که منصور پیوسته متر صد زندیقان و ملحدان و دهریون بود آن‌ها را می‌جست و به قتل می‌رساند و کشور را از وجود آن‌ها پاک می‌کرد و به جانشین خود یعنی فرزندش مهدی هم به این امر وصیت کرد و او هم همان سیره پدرش را دنبال کرد. گمان می‌رود که این کار از بزرگترین اقدامات منصور بوده باشد.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

جنگ دریایی سبیزا

زمان: ۱۹ ذی الحجه ۹۰۴ هـ ق ۲۰ ژوئن ۱۴۹۹ م.

همزمان با سقوط غرناطه در سال ۸۹۷ هـ ق سلطان بایزید دوم عثمانی از بزرگترین فرمانروایان جهان اسلام به حساب می‌آمد و همتای وی در مصر سلطان اشرف قایتبای بود. مسلمانان اندلس از هر دو سلطان درخواست کمک و حمایت کردند. این نامه‌هایی که فرستاده بودند مملو از درد و اندوه بود و شرح بیدادگری‌ها و مظالم اسپانیایی‌ها و ستم دادگاه‌های تفتیش عقاید. سلطان با یزید بسیار متاثر شد و

تصمیم گرفت که به هر وسیله ممکن به مسلمانان اندلس یاری رساند. در آن هنگام سلطان بایزید گرفتار مشکلات داخلی و خارجی بسیاری بود که نمی‌توانست نیروی کمکی به اندلس بفرستد. بعلاوه برادرش امیر «جم» بر سر تصاحب تخت و تاج با وی منازعه داشت و در جبهه اروپا و مقر پاپ هم گرفتار مشکلات عدیده بود چنانکه ملت‌های اروپای شرقی و مرکزی بویژه رومانی و مجارستان علیه عثمانی با هم متحد شده بودند. از این رو بایزید تصمیم گرفت از راه دریا به مسلمانان اندلس کمک برساند. لذا ناوگان عثمانی را مأمور کرد که از راه دریای مدیترانه به سمت اندلس حرکت کند. در آن زمان ناوگان دریایی و نیز بر منطقه شرق دریای مدیترانه مسلط بود.

بنابراین ناوگان عثمانی مجبور بودند برای باز کردن راه خود به سوی اندلس نخست با ناوگان ونیزی درگیر شوند. جزیره صقلیه (سیسیل) نخستین هدف ناوگان دریایی عثمانی بود. در آن زمان سیسیل از متصرفات پادشاه صلیبی اسپانیا به شمار می‌رفت و حمله به این جزیره می‌توانست از فشار بر مسلمانان اندلس بکاهد لذا در روز ۱۹ ذی الحجه سال ۹۰۴ هـ ق در خلیج لپانتو و در نزدیکی جزیره سیزا در حدود سواحل یونان، ناوگان عثمانی به فرماندهی «کمال رئیس» با ناوگان ونیزی که متشکل از ۴۰۰ کشتی بود وارد جنگ شدند. عثمانی‌ها به پیروزی درخشانی دست یافتند و راه را برای پیشروی ناوگان عثمانی به سوی سواحل اسپانیا بازکردند و راه برای جنگ‌های دریایی آینده مسلمانان که طی آن بر دریای مدیترانه سیطره یافتند؛ باز کرد و نیروی دریایی مسلمانان، غرب را در معرض تهدید قرار داد.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

جنگ بلغراد

زمان: محرم ۱۱۰۲ هـ - ۷ اکتبر ۱۶۹۰ میلادی

سلطان سلیمان قانونی آخرین فرمانروای عهد شکوه و اقتدار عثمانی به شمار می‌رود. در زمان وی بلغراد^(۱) که قلب شبه جزیره بالکان و پایتخت صرب‌ها که سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بودند، محسوب می‌شد، فتح شد. پس از سلطان سلیمان کسانی که به تاج و تخت حکومت عثمانی رسیدند، اقتدار او را نداشتند و به تدریج دولت عثمانی در سراسیمه‌ی انحطاط و سقوط افتاد و بسیاری از متصرفات خود در اروپا را از دست داد. از جمله بلغراد که در سال ۱۰۹۹ هـ ق به همراه چند شهر مهم دیگر بالکان در عهد سلطان سلیمان دوم به دست اطریشی‌ها افتاد.

در این دوران خداوند حکیم مردی قدرتمند و شایسته را به حکومت عثمانی عنایت کرد. این مرد، صدر اعظم مشهور عثمانی «مصطفی بن محمد کوپرلیلی» پسر وزیر بزرگ «محمد کوپر یللی» بود که در کفایت نظیر پدرش بود. وی توانست بار دیگر غلبه و برتری عثمانی در جبهه اروپا را تجدید کند. کوپرلیلی توانست قوای روسیه را در بالکان شکست دهد و نیروهای اطریشی را از شمال رومانی براند. ستاره اقبال عثمانی‌ها همچنان می‌درخشید و با فتح بلغراد پیروزی‌های درخشان آن‌ها کامل گردید. بعد از جنگی هولناک به تاریخ ۴ محرم سال ۱۱۰۲ هـ ق بلغراد مجدداً فتح و اطریشی‌ها از آنجا رانده شدند. قابل ذکر است که این وزیر بزرگ در جنگ‌های خود بر ضد دشمنان اسلام در اواخر همین سال ۱۱۰۲ هـ به شهادت رسید.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

^۱ - تاریخ الدوله العلیه الدوله العثمانیه، الدوله العثمانیه فی التاریخ الاسلامی.

وفات سلطان بزرگ محمود غزنوی

زمان: ۲۳ ربیع الآخر ۴۲۱ هـ ق ۱۰۳۰/۵/۴ م.

یکی از بزرگترین فرمانروایان اسلام- و به قولی بزرگترین سلطان مسلمان- و یکی از بزرگمردان تاریخ اسلام، پادشاه بزرگ و مجاهد غازی، فاتح سرزمین هند، یمن الدوله ابوالقاسم محمود بن سبکتکین غزنوی می‌باشد. او سلطان غزنه، در افغانستان کنونی و خراسان و بیشتر فلات ایران بوده است. وسعت فتوحات او را با گسترش فتوحات اسلام در عصر طلایی حضرت عمر رضی الله عنه مقایسه کرده‌اند. محمود غزنوی اسلام را به مناطقی برد که قبل از آن هیچ مسلمانی به آنجا پا نگذاشته بود. دستاوردها و خدمات وی به اسلام و مسلمین آنقدر گسترده و ارزشمند است که او را بر فراز قله ای مرتفع در آسمان قهرمانان و بزرگمردان قرار می‌دهد. از مهمترین خدمات وی می‌توان موارد زیر را برشمرد: از بین بردن دولت آل بویه - بویهیان- که حکومتی پلید و رافضی مسلک بود و در مرکز و غرب ایران حکومت می‌کرد. پایتخت آن‌ها در آن هنگام شهر اصفهان بود. آل بویه از عوامل ایجاد تفرقه و تضعیف در میان امت اسلامی بودند و حتی بعضی از رهبران آل بویه تصمیم داشتند بار دیگر ایران را به دوره پیش از اسلام به عصر ساسانی برگردانند. واز میان برداشتن دولت سامانیان که ضعف و فساد به ارکان آن راه یافته بود و خود به مانعی بزرگ بر سر راه اتحاد مسلمانان منطقه در برابر دشمن هندی و ترکان غیر مسلمان تبدیل شده بودند.

سلطان محمود، قبایل غوری که در کوهستان‌های میان هرات و با میان در مرکز افغانستان می‌زیستند را مطیع کرده و اسلام را میان آن‌ها رواج داد. اسلام آوردن غوریان، پیروزی بزرگی برای اسلام محسوب می‌شد زیرا ایشان جنگ جویانی

قدرتمند بودند و بارها اسلام را یاری کردند و بعد از انحطاط و زوال غزنویان، پرچم جهاد را به دست گرفتند.

از دیگر اقدامات سلطان محمود مبارزه با عقاید باطل و فرقه‌های گمراه بویژه اسماعیلیان فاطمی و قرمطیان و جهمیان بود. محمود، داعی بزرگ فاطمیان، قاهرته، را کشت و قاطر او را به قاضی القضاة شافعیان، ابو عبدالله هروی هدیه داد. او گروه‌های قرمطی که در شمال هند پراکنده بودند را تعقیب و از بین برد. و رئیس قرمطیان بنام «ابوالفتح داود» را دستگیر و اعدام کرد. و چنان شد که در مملکت محمود مجالی برای فرقه‌های منحرف و مبتدع- که از عقیده اهل سنت و جماعت خارج بودند- باقی نماند. وی با خلیفه عباسی مکاتبه داشت و به وی ارادت داشت و فرمانش می‌برد.

اما بزرگترین برگ کارنامه سلطان محمود، فتوحات گسترده وی در سرزمین هند و خاصه در شمال هند بود. با پیروزی درخشان محمود بر پادشاه هند «گوپال» در جنگ برشور به سال ۳۹۲ هـ ق فتوحات هند آغاز شد و پیوسته تا سال ۴۱۵ هـ ادامه داشت. سلطان محمود هر سال دو سفر جنگی به هند داشت: غزای تابستانه و غزای زمستانه، در این مدت وی توانست که تمام شمال هند را فتح کند و مولتان و کشمیر را زیر پرچم اسلام آورد. سلطان محمود، معبد سومنات که بزرگترین معابد هندوها بود را ویران کرد و غنایم فراوانی بدست آورد. آثار و میراثی که از محمود در هند باقی مانده، اصالت و ماهیت جهادی حملات سلطان محمود را نشان می‌دهد. محمود در این سال‌ها توانست سند و پنجاب و حوزه رود گنگ تا حدود بنگال را تصرف نماید. مسلمانان از زمان صحابه تا آن وقت، شاهد چنین فتوحات درخشانی برای اسلام نبوده بودند. آنچه درباره اخلاق و ویژگی‌های سلطان محمود باید گفت این است که وی بسیار متدین و پاکدامن بود. از گناهان و گنهکاران دوری می‌جست. هیچ کس را یارای آن نبود که علانیه به فسق و فجور بپردازد. صالحان و علماء و اهل

حدیث را دوست می‌داشت و از متکلمین بویژه معتزله و اشاعره دوری می‌کرد. عدالت و نیکوکاری را دوست داشت. و سرانجام پس از عمری تلاش برای اسلام در سپیده دم ۲۳ ربیع الآخر سال ۴۲۱ هـ ق در گذشت خدایش بیامرزد.

برگرفته از: سیر اعلام النبلا، وفيات الاعیان، الکامل فی التاریخ، البدایه و النهایه، المنتظم، اطلس تاریخ اسلام، ابطال سقطوا من الذاکره

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

مسلمانان فرمانروایان دریاها

اوایل عرب‌ها از مسافرت در دریا وحشت داشتند و از غولهای دریا! می‌ترسیدند. افسانه‌ها و اسطوره‌های قومی آن‌ها چنان دریاها را تصویر کرده بودند که گمان می‌کردند موجودات عجیب و غریب در دریا وجود دارد. لذا جز زمانی که ناچار بودند وارد دریا نمی‌شدند. همین باورها به بعد از اسلام هم رسید و مسلمانان جز در هنگام ضرورت به مسافرت‌های دریایی نمی‌رفتند. ولی وقتی چرخ فتوحات اسلامی به ماورای شبه جزیره عربستان رسید، مسلمانان کم کم سفرهای دریایی خود را آغاز کردند. علت توجه مسلمانان به دریا نخست برای دفع تجاوزات رومیان بود که در آن زمان بر دریاها مسلط بودند و در مرحله دوم قصد داشتند که ماشین فتوحات اسلامی را به جبهه اروپا منتقل کنند و از این رو بود که در همان قرن نخست هجری سه مرتبه در سالهای ۴۴ و ۴۹ و ۹۹ هـ ق شهر قسطنطنیه (استانبول) را محاصره کردند. از خلال همین سفرهای جنگی مسلمانان دریافتند که برای کنترل دریاها باید آگاهی‌های بیشتری از دریا و فنون دریانوردی کسب کنند. از این رو مسلمانان مدتی را صرف تحقیق درباره دریاها و کاوش در اعماق آن کردند. چنانکه قرن دوم هجری برابر با قرن هشتم میلادی برای ناوگان‌های دریایی مسلمین عصر

تجربه و دانش اندوزی به شمار می‌رود. ولی هنوز قرن سوم هجری - قرن نهم میلادی شروع نشده بوده که درخشش مسلمانان در عرصه دریاها آغاز شد و به فرمانروای بدون رقیب دریاها تبدیل شدند. و ناوگان‌های دریایی مسلمانان امواج دریاها را درنوردیدند و به دورترین دریاهاى آن زمان راه یافتند. جزائر زیادی را فتح کردند و سواحل و مرزهای دریایی را مسخر خود کردند. ابن خلدون، درباره این عصر می‌گوید:

«مسلمانان در روزگار دولت اسلامی بر کلیه سواحل این دریا (دریای مدیترانه) تسلط یافته بودند و قدرت وصولت ایشان در فرمانروایی بر آن دریا به اوج عظمت خویش رسیده بود و مسلمانان در روزگار فرمانروایی خویش برای فتوحات، دریای مزبور را مسخر ساخته بودند و از این رو به آن همه مقامات معلوم در فتح رسیدند و غنائم بسیار بدست آوردند و همه جزایر منقطع از سواحل دریای مزبور را بتصرف در آوردند. مانند میورقه (میورک) و مینورقه (مینورک) و یابسه (ایویسا) و سردانیه (ساردنی) و صفلیه (سیسیل) و قوصره (کسره) و مالطه (مالت) و اقریطش (کرت) و قبرس و بیشتر کشورهای روم و فرنگ و ناوگان‌های ملت‌های مسیحی هیچ گونه تاب و توانی در برابر نیروی دریایی مسلمانان نداشتند»

در این برتری دریایی آنچه که بسیار عجیب و شگفت انگیز است آن که بیشتر دریانوردان و ملاحان ناوگان‌های دریایی مسلمانان، غازیان دریایی داوطلب بودند و از جنگجویان دریایی آموزش دیده حکومت اسلامی به حساب نمی‌آمدند. به عبارت دیگر این غازیان دریایی به حکومت‌های اسلامی وابسته نبودند و اکثر این ناوگان‌ها از جنگجویان داوطلب تشکیل می‌شد. سواحل سیسیل - در ایتالیا - هدف بیشتر غازیان دریایی بود و پیوسته مورد هجوم مسلمانان قرار می‌گرفت و سرانجام به تابعیت دولت بنی اغلب که در شمال آفریقا حکومت می‌کردند در آمد. حکومت اغلییان در سال ۱۸۰ هـ ق در بخشی از سرزمین‌های خلافت عباسی

تشکیل شده بود. این‌ها نقش برجسته ای در غزای دریایی داشته و بسیاری از جزایر دریای مدیترانه را فتح کرده بودند.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

مسلمانان و فتح روم

در تاریخ فتوحات دریایی مسلمانان فتحی شگفت انگیزتر و خوشایندتر از حمله مسلمانان به شهر باستانی رم وجود ندارد. مسلمانان دو مرتبه به شهر امپراتوران روم حمله کردند و متأسفانه در منابع اسلامی هیچ گونه خبری در این خصوص و موارد مشابه آن وجود ندارد و اگر هم باشد بسیار کوتاه از کنار آن گذشته‌اند زیرا چنانکه گفتیم بیشتر این حملات از سوی غازیان داوطلب انجام می‌شد که به دستگاه خلافت وابسته نبودند. از این رو بیشتر مورخان مسلمان چیزی درباره این قهرمانی‌ها و فتوحات اسلامی نمی‌دانستند. بیشتر اطلاعات ما درباره این غزوات از منابع اروپایی بدست آمده است. درباره این حماسه بزرگ مختصراً می‌توان گفت که مجاهدان داوطلب بعد از رایزنی بین خود تصمیم گرفتند که به شهر رم حمله کنند. این تصمیم را با حاکم جزیره سیسیل (فضل بن جعفر همدانی) در میان گذاشتند و او هم این موضوع را به امیر اعلی (ابوالعباس محمد بن اغلب) اطلاع داد و او هم از این تصمیم مجاهدین شگفت زده و مسرور شد و با ارسال تجهیزات جنگی و مواد غذایی و نیرو به مجاهدین یاری رساند. این لشکر در سال ۲۳۱ هـ ق به سواحل ایتالیا رسید. آن‌ها به مصب رودخانه تفری رسیدند که شهر رم در مسیر آن قرار داشت. در آن زمان دیوارهای شهر رم همه شهر را در بر نمی‌گرفت بلکه محله مذهبی شهر که دو کلیسای مشهور پطرس و پولس و تعداد زیادی از معابد و دیرها و

قبرهای قدیمی در آنجا قرار داشت، آن سوی دیوار شهر بود و هیچ دیواری دور آن‌ها نبود زیرا نصارا عقیده داشتند که آنجا منطقه مقدسی است و از آسمان حمایت و محافظت می‌شود!! این محله نخستین جایی بود که مورد حمله مجاهدین قرار گرفت و گنجها و ذخائر غیر قابل وصف آن به غنیمت آن‌ها درآمد. در ادامه شهر را محاصره کردند و چیزی نمانده بود که رم سقوط کند لذا پاپ سرجیوس دوم پاپ وقت مسیحیت، بر آن شد که برای نجات شهر حمله ای همه جانبه بر ضد مسلمانان ترتیب دهد. بنابراین از پادشاهان و امرای اروپا درخواست کمک کرد. لویی دوم امپراطور وقت فرانسه، سپاه بزرگی را برای نجات رم و کلیساهای آن فرستاد. از سوی دیگر به علت بروز اختلاف نظر بین فرماندهان سپاه مسلمانان، دست از محاصره برداشته و با غنائم و اسیران فراوان به سیسیل بازگشتند.

این تلاش جسورانه مجاهدین مسلمان ضعف دفاعی شهر رم را که روزگاری پایتخت جهان باستان و مرکز جهانی مسیحیت می‌بوده را آشکار کرد. از این رو مسلمانان تصمیم گرفتند در اولین فرصت بار دیگر به آن حمله کنند. این فرصت در سال ۲۵۶ هـ. ق دست داد. در آن زمان امیر بنی اغلب، محمدبن احمدبن اغلب بود که يك سال قبل از آن در سال ۲۵۵ هـ. ق جزیره مالت را فتح کرده بود. این پیروزی او را تشویق کرد که رم را هم فتح کند. با حمایت کامل و همه جانبه این امیر، ناوگان‌های مجاهدین و ناوگان‌های اغلبیان متفقا از همان مسیر قبلی به سمت رم حرکت کردند. وقتی که به مصب رود تفری رسیدند، پاپ لئون چهارم که با خبر شده بود به سرعت از ناوگان‌های دریایی جنوا و ناپولی خواست که جلوی پیشروی مسلمانها را بگیرند. لذا دو سپاه در آبهای بندر اوسیتا با یکدیگر درگیر شدند. جنگ بسیار شدید بود. اگر وزش بادهای دریایی به سمت اوسیتا آغاز نمی‌شد، نزدیک بود که مسلمانان ناوگان مسیحیان را نابود کنند ولی وزش بادهای دریایی باعث توقف جنگ شد.

علیرغم خسارت‌های زیادی که در اثر طوفان به ناوگان‌های مسلمانان وارد شد ولی این حادثه خللی در اراده آن‌ها برای تصرف رم ایجاد نکرد. از این رو با تمام توان رم را به محاصره خود در آوردند و نزدیک بود که شهر سقوط کند. پاپ لئون چهارم در اثنای درگیری‌ها از غصه دق کرد و مرد. جانشین وی پاپ یوحنا هشتم تسلیم شرایط مسلمانان شد. او پذیرفت که سالانه ۲۵ هزار مثقال نقره به مسلمانان جزیه بدهد. این امر برای همه مسیحیان جهان و بخصوص ملل اروپا بسیار گران می‌باشد. و این حقیقت را قبول نمی‌کنند. آخر چطور ممکن است که پاپ به مسلمانان جزیه داده باشد؟! ولی این موضوع يك حقیقت تاریخی است که تردیدی در آن نیست. این واقعیتی است که خود دشمنان اسلام در کتاب‌های خود نوشته‌اند. علیرغم اینکه نشان دهنده خواری و ذلت و اندوه آن‌ها است. همچنین این حادثه، سندی برای عزت و سربلندی و شجاعت و قهرمانی مسلمانان در قرون گذشته می‌باشد. مسلمانان اکنون نیاز دارند که این حادثه و امثال آن را بیشتر بدانند و مطالعه کنند و از آن در جهت تحقق اهداف خود سود جویند.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

سقوط دولت مماليك در مصر

زمان: ۸ محرم ۹۲۳ هـ. ق - ۳۱ ژانویه ۱۵۱۷ م.

سلطان مماليك «قنصوه غوری» در جنگ مرج دابق در شام به سال ۹۲۲ هـ. ق از سلطان سلیم اول عثمانی شکست خورد و در همان سال «طومان بای» آخرین سلطان مماليك در ریدانیه از سپاه عثمانی شکست خورد و پس از این شکست حکومت طولانی مماليك که در حدود سه قرن طول کشیده بود سقوط کرد.

دولت مماليك در سال ۶۴۸ هـ در مصر روی کار آمد و در سال ۹۲۳ هـ ق به وسیله عثمانی برافتاد. حکومت مماليك به دو دوره تقسیم می شود:

عهد مماليك بحری: که از سال ۶۴۸ هـ تا سال ۷۸۴ هـ ادامه داشت. در این مدت ۲۷ سلطان، سلطنت کردند. در این دوره پیروزی های بزرگ نظامی مانند پیروزی بر مغولان در عین جالوت و حمص و شقحب بدست آمد و شام و حجاز و یمن زیر فرمان مماليك مصر در آمد.

عهد مماليك چرکسی («مماليك برجی»): که از سال ۷۸۴ تا سال ۹۲۳ هـ ق دوام داشت و در این مدت ۲۳ سلطان، سلطنت کردند. در این دوره توجه زیادی به عمران و آبادانی و ساختن کاخ ها و مساجد و مدارس و مراکز علمی شد و البته در این دوره ظلم و ستم بر رعیت زیاد شده و مالیات های سنگینی از آن ها گرفته می شد و تجارت نیز از رونق افتاد.

تمام سلاطین مملوک، مرد مبارزه و جنگ بودند و از نظامیان درجه اول شمرده می شدند. از این رو این سلاطین، قهرمانان جنگ های عین جالوت و حمص و شقحب بودند و قبرس را فتح کردند ولی همین مماليك وقتی که وظیفه خودشان در دفاع از اسلام را فراموش کردند و به کسانی تبدیل شدند که به زور از مردم مالیات های سنگین می گرفتند و بر بندگان خدا ظلم و ستم روا می داشتند از حافظه تاریخ خط خوردند و دولت آن ها برافتاد.

(برای مطالعه بیشتر می توانید به: التاریخ الاسلامی، تاریخ الدوله العثمانیه، اسباب سقوط الدوله، بدائع الزهور مراجعه کنید).

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

وفات قاضی ابوبکر بن العربی

زمان: ۶ ربیع الاول ۵۴۳ هـ. ق - ۱۱۴۸/۷/۳۱ م.

امام علامه قاضی حافظ ابوبکر محمد بن الله بن محمد بن عبدالله بن العربی اندلسی اشبیلی مالکی صاحب تصانیف و تألیفات فراوان در شعبان سال ۴۶۸ هـ در خانواده ای اهل علم و دانش پرور که روابط نزدیکی با معتمد بن عباد حاکم مشهور اشبیلیه داشت به دنیا آمد. پدرش از بزرگان اصحاب امام ابن حزم ظاهری بود و برعکس او پسرش ابوبکر از منتقدان ابن حزم بوده و ردیه‌های فراوانی بر افکار و آراء وی نوشته است. به همراه پدرش برای فراگیری بیشتر علوم و دانش‌های زمان به مشرق عالم اسلامی رفت و از مراکز علمی مشهور آن زمان مانند بغداد و قاهره و دمشق و خراسان دیدن کرد و محضر علمای بزرگ زمانش نظیر امام محمد غزالی و الشاشی و طرطوشی و تبریزی را درك کرد و به حج رفت و از علمای حرمین استفاده کرد. طی این سفر طولانی پدرش وفات یافت و در بیت المقدس او را به خاک سپرد و خودش در سال ۴۹۱ هـ به اندلس بازگشت.

ابن العربی زیرك و باهوش، شیرین سخن، نیکو خصال و جامع علوم زمان خود بود. در اشبیلیه به قضاوت گمارده شد. و به شدت با مفساد اجتماعی به مبارزه پرداخت و مفسدان و خلافکاران را به شدت مجازات کرد. اهالی اشبیلیه از زمان معتمد بن عباد به خوشگذرانی و تفریح و بیکاری عادت کرده بودند. ابن العربی برای اصلاح این وضعیت، احکام سختی وضع کرد. این رفتار وی بر حاکم و طبقات مردم گران آمد. لذا او را از منصبش عزل کردند. پس از آن بود که به تعلیم علوم و تألیف کتب روی آورد. و آنقدر در این مسیر پیش رفت که به نظر بسیاری از اهل علم به درجه اجتهاد نائل آمده است.

ابن العربی تصانیف سودمند فراوانی از خود باقی گذاشت. از مشهورترین تصانیف او تفسیر با ارزش وی بنام احکام القرآن است که قرطبی تفسیر مشهورش را براساس آن نگاشت. کتاب دیگر وی «عارضه الاحوذی» در شرح سنن ترمذی نام دارد. بسیاری از کتب وی متأسفانه یا از بین رفته و یا هنوز بصورت خطی در کتابخانه هاست و به چاپ نرسیده است. کتاب مشهور دیگر وی «العواصم من القواصم» است که در آن به دفاع از مقام عالی صحابه پرداخته و علو مقام آن‌ها را اعاده کرده است. وی با این کتاب دماغ همه دشمنان صحابه رضی الله عنهم - که بعد از پیامبران بهترین انسانها هستند - را به خاک مالیده است. هیچ ایرادی بر ابن العربی گرفته نشده جز انتقاد و نکوهش شدیدی که از ابن حزم کرده است و این را علما بر او عیب دانسته‌اند. شاید هم این شیوه معمول در آن عصر بوده است زیرا خود ابن حزم هم از مخالفانش به شدت انتقاد کرده است. از این رو خداوند کس دیگری را گماشته تا همان معامله را با او بکند. ابوبکر با حکومت موحدین نیز مخالف بود و آرائ و اندیشه‌های اعتزالی موحدین را مردود می‌دانست. لذا او رابه مرکز کشور مغرب که در آن زمان شهر فاس بود؛ بردندا او را برای گرفتن بیعت و تأیید حکومت تحت فشار بگذارند، بویژه که او از علمای بزرگ اندلس محسوب می‌شد. در شهر فاس بود که اجلس در ۶ ربیع الأول سال ۵۴۳ هـ رسید و در همانجا به خاک سپرده شد. رحمت‌های بی‌کران خداوند بر او باد و پاداش فراوان به او دهد!

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

سبب انتشار تشیع در ایران و کینه‌ی آنان از صحابه رضوان الله علیهم

زمانیکه کشور ایران به دست حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه فتح گردید، دسته‌هایش پراکنده گشته و شکوه و بزرگی‌اش درهم شکست و پادشاهی آن نابود گشت. در میان ایرانیان حس کینه و دشمنی با حضرت عمررضی الله عنه و یاران و سربازانش پدید آمد. آنان به پادشاهی خوگرفته و آن را دوست می‌داشتند. در این گیرودار قوم یهود سرزمین فارس را مزرعه‌ای حاصلخیز برای کشت بذر دشمنی و شرارت و فتنه‌انگیزی یافتند.

از اتفاقاتی که در آن روزگار رخ داد، آن بود که «شهربانو» دختر یزدگرد، پادشاه ایران، که در میان اسرای ایرانی بود، به ازدواج حضرت حسین بن علی رضی الله عنهما درآمد. یهودیان بر حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه شوریده و بدون اذن و اطلاع حضرت علی رضی الله عنه خود را در پناه وی قرار داده و دعوی ولایت و خلافت حضرت علی و اولادش را نمودند و کسانی از ایران نیز که از حضرت عمر و یاران وی و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم که ایران را فتح نموده بودند و حضرت عثمان نیز که دامنه‌ی فتوحات اسلامی را گسترش داده بود و کجی‌هایشان را راست گردانیده و سرکشی‌هایشان را فرونشانیده بود، کینه به دل داشتند به یاری آنان پرداختند. کسانی از ایران آمادگی خود را برای همکاری با آن عده یهودیان و گروه طغیانگر اعلام کردند. بویژه پس از آنکه دیدند خونی که در رگ‌های علی بن حسین ملقب به زین العابدین و اولادش جاری است خون ایرانی و از فرزندان «شهربانو» دختر یزدگرد است که پادشاه ایران و از سلاله‌ی ساسانیان، که نزد آنان مقدس بودند، بوده است.

یکی از دلایل گرویدن اهالی فارس به تشیع آرام گرفتن با ناسزاگویی به اصحاب، از جمله حضرت عمر و عثمان فاتحان ایران و فرونشاندگان آتشکده‌ی مجوسان بود. این همفکری از همینجا با یهودیان نیرنگ باز پدید آمد و بهمین خاطر متحد گشتند و راه همدیگر را پی گرفته و هم راستا گشتند. یکی از خاورشناسان انگلیسی که برای مدتی طولانی در ایران زیسته و تاریخ آن دیار را به خوبی و با جزئیات دقیق بررسی نموده است به

صراحت بیان می‌دارد: از مهم ترین دلایل دشمنی برخی اهالی ایران با خلیفه‌ی راشد حضرت عمر، این است که وی فاتح ملک عجم و درهم شکننده‌ی شوکت آن بود. لیکن به این دشمنی خود رنگ دینی و مذهبی داده که بویی از حقیقت دینی با خود ندارد. [تاریخ ادبیات ایران، دکتر براون ص ۲۱۷ ج ۱ چاپ هند ترجمه‌ی اردو]

در جایی دیگر بیشتر توضیح داده و می‌گوید: دشمنی ایرانیان با عمر بن خطاب به خاطر آن نیست که او (عمر) حق علی و فاطمه را غصب کرده، بلکه برای آن است که ایران را فتح نمود و سلسله‌ی ساسانیان را منقرض نمود. در ادامه ابیاتی را از یک شاعر ایرانی چنین می‌آورد:

بشکست عمر پشت هژبران عجم را بر باد فنا داد رگ وریشه‌ی عجم را
این عربده بر غصب خلافت زعلی نیست با آل عمر کینه قدیم است عجم را

[رجوع شود به «تاریخ ادبیات ایران» خاورشناس انگلیسی براون ص ۴۹ ج ۴]

اضافه می‌کند: ایرانیان از اولاد علی بن حسین یک نوع آرامش و اطمینان خاطر یافتند چون می‌دانستند که او فرزند پادشاه آنان «یزدگرد» می‌باشد. آنان پنداشتند که در اولاد و فرزندان وی حق پادشاهی با حق ولایت دینی گردآمده است. از همین زاویه ارتباط سیاسی میان آنان نشأت گرفت؛ چون پادشاهان خود را گرامی می‌داشتند و آنان را از آسمان و از جانب خداوند می‌انگاشتند و در چنگ زدن به دامان ایشان این بار راسخ تر گشتند. [تاریخ ادبیات ایران ص ۲۱۵ ج ۱ چاپ هند]

و آنگونه که معلوم است اسم و عنوان «شیعه» در روز صفین رواج یافت چنانکه می‌گویند: اصطلاحی که دلالت بر تشیع می‌کند بعد از شهادت حضرت حسین رضی الله عنه رواج یافت. بطوریکه تشیع به حزبی خاص و با اهدافی معین تبدیل گشت.

می‌توان گفت بیشتر مورخان نخستین جرقه‌های ایجاد مکتب تشیع و اعتقادات آن را به عبدالله بن سبأ یهودی و از اهالی صنعاء مرتبط می‌دانند. عبدالله بن سبأ کسی بود که در دل کینه و نفرت عمیقی از اسلام را در دوران حضرت عثمان رضی الله عنه می‌پروراند. اسلامی که بزرگی و سیادت یهود را بر اعراب مدینه و کل سرزمین حجاز از میان برد.

در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه دعوی اسلام نمود و بعد به بصره و آنگاه به کوفه و شام رفت. به هر شهری که می‌رفت سعی می‌کرد مدتی اقامت نموده و برخی را با خیالات واهی گمراه سازد و توفیقی نیافت. بنابراین به مصر رفت و در میان آنان سکونت گزید و همچنان در منحرف ساختن آنان از دین شان و افزودن گفته‌ها و بافته‌های خود به آن سعی نموده و راه حل مناسبی را برای کارش پیدا کرد و آن چنین ادعایی بود: من از شما تعجب می‌کنم به بازگشت عیسی بن مریم به این جهان اعتقاد دارید و باور نمی‌دارید که محمد نیز بازگردد؟! این گفته را آنقدر برای آنان آراست و تکرار نمود تا عده‌ای حرف‌های او را باور کردند. نخستین کسی که اعتقاد به بازگشت را در این امت شایع ساخت همین عبدالله بن سبأ بوده است.

آنگاه پا را فراتر نهاده و چنین القا کرد: هر پیامبری یک وصی و جانشین داشته است و علی بن ابی طالب همان وصی و جانشین محمد است و در میان انسان‌ها کسی ستم پیشه تر از آن کسی نیست که از بجای آمدن وصیت رسول خدا پیشگیری نموده و آن را به انجام نرساند و حق جانشین را پایمال کرده است. بنابراین عثمان حق علی را خورده و بر او ستم روا داشته است. پس بر این فاجعه برخیزید و چاره‌ی کار همانا شوریدن بر امیرانتان است و آشکار نمودن معروف و نهی از منکر است.

با این کار قلب مردم را به سوی این حرکت سرازیر خواهید نمود و برای این فراخوان خویش در شهرها بدنبال حامیان می‌گشت. برای آنان نامه می‌نگاشت و آنان پاسخ می‌دادند تا آنکه بالاخره تقدیر خداوند جاری شد و نخستین قربانی این توطئه خلیفه‌ی راشد، حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه، بود که مظلومانه و در حالیکه کتاب خدا در برابرش قرار داشت شهید شد و بر خانه و حریم وی تجاوز کردند. تقدیر خداوند اینگونه بود و سپس با حضرت علی رضی الله عنه بیعت کردند. مردم در امارت وی دچار اختلاف شدند؛ و میان منکران امامت وی کسانی بودند از او دست باز کشیده بودند و در میان معتقدان به امامتش برخی معتقدان به خلافت ایشان بودند.

تشیع در جریان تاریخ مراحل بسیاری را طی نموده است. از جمله:

مرحله‌ی نخست: تشیع برابر بود با دوستی علی و اهل بیت. بدون آنکه برادران او از صحابه را مورد بی‌مهری قرار دهند.

مرحله‌ی دوم: تغییر تشیع به رفض که همان مبالغه در باره‌ی حضرت علی و دسته‌ای از اهل بیت وی بود. مثلاً اسماعیلیه در هفت کس از اهل بیت به مبالغه دست زدند و اثنی عشره در باره‌ی دوازده نفر از اهل بیت این عقیده را برگزیدند و بقیه‌ی اهل بیت را نیز مانند باقی صحابه مورد طعن و ناسزا قرار می‌دادند.

مرحله‌ی سوم: رساندن علی بن ابی طالب و سایر امامان به مقام الوهیت و خداوندی و ایمان به تناسخ و دیگر عقاید کفرآمیز و ملحدانه‌ی دیگر در راستای تشیع و دست عقاید فاسد باطنیه، طعن بر صحابه و تکفیر آنان و دیگر باورهایی که جایی در اسلام ندارند، مانند تقیه، امامت، عصمت و بازگشت و باطنیه.

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت نوار اسلام

IslamTape.Com